

ذکر علی الشابی

زندگینامه پیروزی

(۳۶۲-۴۴۰ هـ)

ترجمه‌ی:

پروین آذکانی

آزادیات

وزارت فرهنگ و هنر

مرکز پژوهشای مردم‌شناسی و فرهنگ عالم

Dr. ALI CHABBI

# Biographie de BIRUNI

(ZENDEGUI - NAME - E - BIRUNI)

*traduit*

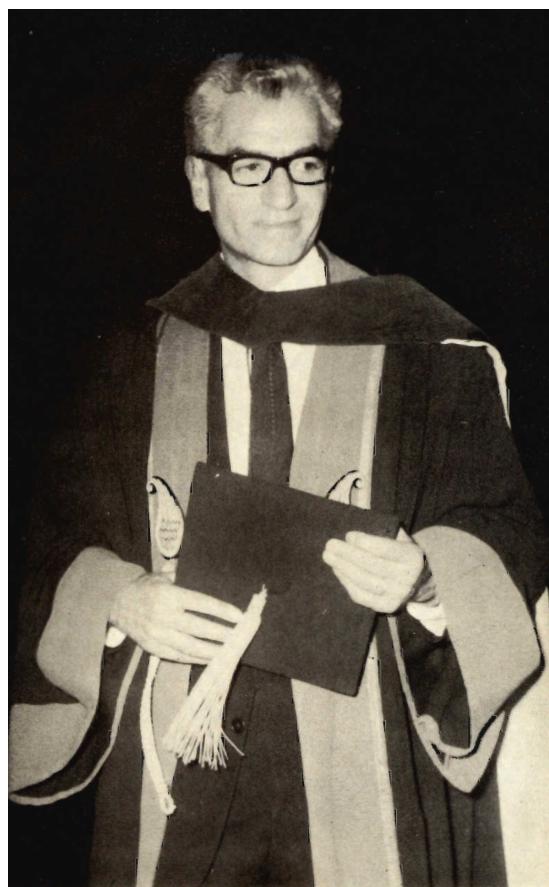
par :

P. Azkaï

Ministère de la Culture et des Arts

Centre des Recherches Ethnologiques

et des Traditions Populaires





ذکر علی الشانی

زندگینامه پیروزی

(۳۶۲ - ۴۴۰ هـ)

ترجمہ ی:

پرویز آذکاری

از انتشارات  
وزارت فرهنگ و هنر  
مرکز پژوهشای مردم‌سالی و فرهنگ عالم

آذرماه ۱۳۵۲ - تهران .

درآمد وزینه نی -  
برای شناخت از بعنوان دانشندی -  
جامعه شناس و مردم شناس -  
و بررسی آثارش در این زمینه .

یاد بو دنگزاره هی بیرونی



## فهرستِ مطالب :

### الف - ز

دیباچہ

بخش یکم . سرگذشت بیرونی (ص ۱-۹۹) :  
الف - درآمد (ص ۳-۲۲) :

صفحه‌ی		
۳	۱	- نام او I,
۵	۲	- ولادت I,
۵		- نزاد II
۶		- پدر و مادر III
۷		- کودکی IV
۸		- زادبومش خوارزم V
۱۴		- مأمونیان و خاندان منصور VI
۱۷		- استادان وی VII

ب - نخستین دوره‌ی زندگی او (ص ۲۳-۴۳) :

۲۳	۱	- پیوندش با دربار خوارزم I
۲۵	۱	- پیوندش با قابوس II, ۱
۳۰	۲	- پایان این پیوند II, ۲
۳۲	۱	- پیوندش با ابوالعباس مأمون ... III, ۱
۳۷	۲	- بیرونی رایزن III, ۲

ج - دومنی دوره‌ی زندگی او (ص ۴۴-۵۸) :

۴۴	۱	- پیوند با محمدود I, ۱
۴۵	۲	- مرحله‌ی شک I, ۲
۵۱	۳	- جه امتیازی محمدود ... بدو داد I, ۳
۵۴	۴	- آغاز پژوهش در هند و غزنیان I, ۴
۵۶		- پیوند با مسعود II

د - شخصیت (ص ۵۹-۹۹) :

۵۹	۱	- آیا سنی بوده یا شیعی I
۶۴	۲	- اخلاق او II
۶۹	۱	- جوانب فرهنگی ... III, ۱
۷۹	۲	- آیا مکتبی فکری بنیاد کرد III, ۲
۸۱	۴	- تأیفات وی IV
۸۳	۵	- آیا فیلسوف بوده V
۸۷		- خرد ورزی و طرز تفکر او VI

## بخش دوم . روش تاریخنگاری بیرونی (ص ۱۰۱ - ۱۲۲) :

صفحه‌ی ۱۰۳	I - روش روزگار پیشین او
۱۰۵ »	II, ۱ - دوره‌ی دگرگشت
۱۰۶ »	II, 2 - عوامل دگرگشت
۱۰۸ »	III - روش ابن‌هیثم
۱۱۱ »	IV, ۱ - ابن‌هیثم و بیرونی
۱۱۴ »	IV, 2 - قواعد روش او
۱۲۸ »	V - آیا روش بیرونی ادامه یافت
۱۲۹ »	VI - بیرونی و بیهقی

## بخش سوم . زبان و ادب بیرونی (ص ۱۲۲ - ۱۶۸) :

### الف - زباندانی بیرونی (ص ۱۳۵ - ۱۴۱) :

۱۳۷ »	I - نظر او درباره‌ی عربی و فارسی
۱۴۰ »	II - آیا فارسی ...

### ب - بیرونی ادیب (ص ۱۴۲ - ۱۶۸) :

۱۴۳ »	۱ - برگزیدن اشعار
۱۴۵ »	II - اشعار خود او
۱۵۲ »	III, ۱ - سبک عربی نویسی او
۱۵۴ »	III, 2 - نشر علمی
۱۵۸ »	IV - آیا به فارسی نوشته است
۱۶۲ »	V, ۱ - سبک فارسی او
۱۶۴ »	V, 2 - نمایه‌یی از اصل و ترجمه‌ی او

## فهرست‌ها (ص ۱۶۹ - ۱۹۴) :

۱۷۱ »	۱ - اشعار عربی بیرونی
۱۷۵ »	۲ - کتابنامه (فهرست منابع)
۱۸۱ »	۳ - نامه‌ای کسان
۱۸۸ »	۴ - نامه‌ای جایها
۱۹۰ »	۵ - نامه‌ای کتابها
۲۰۰ - ۱۹۵ »	- پیشین گفتار

## الف

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را  
نادگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

ابوریحان بیرونی ایرانی (۳۶۲-۴۴۰ ه ق) ، نه تنها در شرق و جهان اسلام ، بلکه گراف در سراسر جهان ، دانشمندی کم مانند است . چندان که از جمله « ادوارد زاخانو » دانشمند نامدار آلمانی در وصف او گفته :

« بزرگترین خردمند متفکری است که تاریخ میشناسد »<sup>۱</sup>  
بیرونی در همهی علوم و معارف عصر ، هم در دانشمندان پیشین خود و چنانکه باز گفته شود ، در دانشمندان پیشین نیز پژوهش کرده و در ابواب و موضوعات آنها کتب و رسالات متعدد نگاشته است .

در ریاضیات و نجوم و هیئت ، پیشوای زمانهی خود ، و در تاریخ و جغرافیا همپاییهی محققان طراز نوین این رشتهها ، و در پزشکی و علوم طبیعی و کانشناسی سرآمد معاصران ، و در ادبیات و فلسفه از زمرهی صاحبینظران بوده است .

اما آنچه از لحاظ ما ، حائز اهمیت فراوان و مطمح نظر و مورد مطالعهی این مرکز است ، شناخت او به عنوان یک دانشمند مردمشناس و عالم اجتماعی است . چه اینکه وی ، علاوه

بردانشهای بسیاری که در آنها توغل و تحقیق و تالیف کرده ،  
توان گفت : نخستین مردمشناس بمعنای واقعی و درستین امروزه  
بشمار است ، که در بخش شرقی جهان اسلام ، در یکهزار سال پیش  
از این ، در عرصه‌ی گیتی پدید آمده است . چنانکه مؤلف محقق  
کتاب حاضر گوید :

« نخستین کسی است که روشی متكامل برای پژوهش در  
علوم انسانی ابتکار کرده ، و در آنها با نگرشی عقلانی و تعلیلی  
نظر افکنده است »<sup>۲</sup> .

هم از این جنبه‌ی علمی و معرفتی است که ، بی‌هیج  
گرافیی ، باید گفت : بیرونی ، درست هزار سال زودتر بجهان  
آمده است .

در این مقدمه‌ی مختصر ، از بررسی عوامل اجتماعی و  
مؤثرات عینی و ذهنی بی که بدینا که بدینا یک سیما و شخصیت «جامعه‌شناس»  
و «مردم‌شناس» پخشیده ، صرف نظر می‌کنیم<sup>۳</sup> و فقط به ذکر آثاری  
که از او در این قسم از معرفت بجای مانده و روشنگر این وجهه  
از وجوده علمی استاد است ، می‌پردازیم :

کتاب « تحقیق مالله‌ند » ، پژوهشنامه‌ی کامل و جامع  
و سترگ و شگرف درباره‌ی جامعه‌هندی است ، که ابوالیحان بارها  
بدانجا سفر کرده و چندین سال در آنجا بسیاره ، گویی  
« اسکول کرافت »<sup>۴</sup> به سرزمین قبایل « چی‌بوا » قدم نهاده و یا

۲ - همین کتاب ، ص

۳ - البته مطالعه‌ی متن کتاب حاضر ، تا حدی روشنگر  
آن عوامل و مؤثرات خواهد بود .

۴ - School Craft ( ۱۷۹۲-۱۸۶۴ ) ، رش : تاریخ  
مردم‌شناسی ، فصل ۱ .

« مالینوسکی »<sup>۰</sup> است که به جزایر « تروبریاند » افتاده و هم  
بمانند « هرودوت » در مدنیت ملتها سیر کرده است.  
اینک به ذکر یک عبارت از « زاخانو » درباره‌ی این کتاب  
بسنده میکنیم : « کتاب بیرونی به مفهوم عصر ما ، رساله‌ی محققانه  
یا دانشنامه‌ی باستانشناسی است ... (که) نه فقط کشور هند و  
ساکنین آنرا مورد مطالعه و تتبیع قرار داده ، بلکه در زیان و  
ادیبات آن کشور نیز تحقیق و تدقیق کافی بعمل آورده ...  
بیرونی در کتاب خویش آنچه را شخصاً دیده و شنیده و بنحو  
مبسوط و مفصل تر آنچه را شخصاً خوانده و فراگرفته است ، برای  
ما حکایت میکند و با دماغی مأنسوس بمطالعات و استدلالات ریاضی  
و فلسفی به موضوعهای که تحت مطالعه قرار میدهد ، تردیک شده  
و بسبک تعلیمات ارسسطو و افلاطون و بطلمیوس و جالینوس ، در  
آن تحقیق ، و هر موضوعی را با روح انتقادی عصر حاضر ما در  
معرض دقت و بحث می‌آورد و بنحوی از عهده‌ی انجام منظوربر می‌آید  
که بالاتفاق نظر اعتماد و اعجاب محققین را بخود جلب میکند .<sup>۱</sup>  
از این شاهکار مسلم که بگذریم ، چند کتاب دیگر در رابط  
باورها و اعتقادات « نگاشته که از نظر مردم‌شناسی اهمیت خاصی  
دارند<sup>۲</sup> ، همچون کتاب مشهور « پاتنجلی » (در چگونگی نظام  
یوگا ) که خوشبختانه از دستبرد حوادث بجای مانده است .  
خود او در مقیمه ، تحقیقه .<sup>۳</sup> گه بد :

Journal of the Royal Anthropological Institute (1881-1882) Malenowski - 6

فصل ۲۱:

#### ٦ - شرح حال نایفه شیخ ایران، ابو ریحان، بنقل از

• ۷۲ ص، دهخدا، علامه

۷ - روش : کارنامه‌ی بس و نی، توجهه و تألیف مته حم

### همن کتاب، شماره‌های

www.english-test.net

« من قبل ، دو کتاب از هندیان بزبان تازی ترجمه کردہ‌ام که یکی از این دو ، در مبادی و اوصاف موجودات است ، و نام آن کتاب « سانک »<sup>۸</sup> و دیگری در رهائی نفس از قید تسریش و « پاتتجل » نام دارد ، و بیشتر اصول عقاید هندیان و فروع مسائل شرعی در این کتاب است . »

علاوه ، آثار بجای مانده‌ی او ، بعضًا سرشار از مواد و موضوعات و تحقیقات کاملاً مردم‌شناسی است ، چنانکه شاهکار دیگر و جاویدان او « الآثار الباقيه » ، حتی اگر « تحقیق‌اللهند » وجود نمیداشت ، در معرفی وی بعنوان یک عالم « مردم‌شناس » ، گذشته از یک تاریخ‌شناس محقق انتقاد‌گر ، کافی بنظر میرسید .

\* \* \*

سبب چیست که « بیرونی » ، همچون یک مردم‌شناس طراز نوین جلوه‌گر است ؟ چنانکه گذشت جای یاد و بحث از عوامل اجتماعی و مؤثرات عینی و ذهنی این امر نیست ( بمتن کتاب رجوع فرمایند ) اما بطور بسیار مختصر و به اشارت ، میتوان نکته یا نکاتی را یادآوری کرد :

مردم‌شناسی امروزه دارای روش یا روشهای متین و استوار و تکامل یافته‌ی است که برای دیگر گوئیهای اجتماعی — اقتصادی مغرب‌زمین و بویژه تحولات جامعه‌ها از کهن به نو ، همراه با جریانات سیاسی و بسط نفوذ قدرتها و پیدائی مستمرات و خیره پدید آمده است ، که بالجمله این عوامل در تحولات علمی و تطور روشهای علوم مؤثر بوده‌اند و یا در جریان تأثیرات متقابل قرار گرفته‌اند .

۸ - سامخیه ؟ رجوع شود به شماره‌ی ۱۷۴ کارنامه‌ی

بیرونی .

آغاز تحول و دگرگوئیها را زماناً از « رنسانس » ، یعنی پایان قرون وسطی میدانند ، که از وجود مشخصه‌ی آن همانا فرو ریختن تدریجی کاخ فرسوده‌ی « مدرسه‌گرانی » است که خود برپایه‌های منطق اسطوئی استوار گردیده بود . منطق اسطوئی ، چنانکه پیداست ، به روش « قیاسی » به بررسی و بحث در ابواب معرفت میپردازد . و چنین است که در طول مدت سیطره‌ی دوهزاراله‌ی این منطق محلی برای کاربرد روش « پویا »<sup>۶</sup> ی « استقرانی » نمیباشد ، جز مواردی استثنائی و بسیار نادر .

\* \* \*

در عالم اسلام نیز براثر انتقال معارف و علوم یونانی ، روش « قیاس » مورد استعمال بین‌العام دانشمندان اسلامی قرار گرفت ، چنانکه گذشته از فلسفه و دانش‌های وابسته بدان ، علوم کلامی و فقه هم بر این روش ، پویش و تکامل یافتدند . حتی علمای طبیعی نیز ، بنیاد مطالعات و نظریات خودرا برآن پایه نهادند<sup>۷</sup> . در ریاضیات که واضح است ، این روش ، اساس کار بوده و هست .

بیرونی و فقط همو ، بخوبی دریافت که این روش بسب جمود وایستایی‌اش ، نمیتواند اساس بررسی و پژوهش در موضوعات علوم انسانی قرار گیرد ، همچنانکه دانشمند دیگر همروزگار او « ابن هیثم » چنین دریافتی نسبت به کاربرد همه‌جانبه‌ی این روش در علوم ریاضی حاصل کرده بود و لذا روشی متکامل و نوین در این علوم پدید آورد ، بیرونی نیز با شجاعت فکری و آگاهمندی بی‌مانندی ، خود را از زیر سلطه‌ی منطق اسطوئی بیرون کشید و با آزمایش و کاربرد و تعمیم و تتفییض روش « استقراء » و همچنین

۶ - روش : از جمله بتناب حاضر ، ص ۶۹ و حاشیه ،

نقلی که بیرونی از : « جاحظ » گرده است .

اعمال « مشاهده‌ی عینی » توأم با « مشاهده‌ی انتقادی سندی » و « گردآوری مواد » و « شمارش امور » و نقد و تحلیل قضایا ضمن تبیجه‌گیری‌های داهیانه ، همچون محققان واقعی و واقعگرای طراز اول امروزی به پژوهش در علوم و موضوعات انسانی پرداخت . بدون شک ، یکی از دلایل و مهمترین سبب مخالفتهای بیرونی با « ابن‌سینا » و فلسفه‌ی متأله ، همین اختلاف روش ، و نه اختلاف مشرب بزعم بعضی ، بوده است.<sup>۱۰</sup>

درواقع قرنها پیش از آنکه در غرب ، کاخ دوهزارساله ارسسطوسالاری ، بوسیله‌ی علماء و حکماء نامدار ، از جمله « فرانسیس بیکن » ، فرو ریزد ، او با نوآوری‌ها و روش آفرینی‌ها و بطور خلاصه « انقلاب علمی » خویش ، پایدهای آن کاخ را سست کرده ، و حتی در همان بردهی زمانی خود فرو ریخته و بکلی ویسان گرده است .

متأسفانه بدلایلی ، روش او در جهان اسلامی ، ادامه نیافت و شاگردانی که مکتب او را دوام و بقایی بخشند پیدا نکرد . در غرب و در عهود تجدید حیات فکری و فرهنگی تا عصر حاضر ، مقام شامخ وی شناخته گردید ، اگرچه بسب دیر بازیافته شدن برخی از آثارش ، در شناخت بعضی از وجوده ممتاز علمی او ، بویژه جنبه‌ی پیشوائی بلامنازع وی در علوم انسانی و « مردم‌شناسی » تأثیری رخ داده<sup>۱۱</sup> و فی‌التأخر آفات ، اما در حال حاضر ، این

۱۰ - رحوع شود بعزالله اسله و اجوبه‌ی ابن‌سینا و بیرونی در کتاب شرح حال نابغه شهیر ایران ابوالیحان ، تألیف علامه دهخدا ، و شماره‌های ۱۷۴ و ۱۷۱ کارنامه‌ی بیرونی .

۱۱ - تحقیق مالله‌نده در ۱۸۸۷ - ۸ - چاپ شده و در ۱۹۲۵ تجدید چاپ گردیده و الاتار اباقیه هم در همان سالها .

مرکر و پژوهندگان آن مفتخر و مباهی‌اند که خود را شاگردان « استاد بیرونی » بدانند، و هم بدلو ارادت ورزند و از با الهام گیرند و بی بر آثار او روند .... و بهجهت ابرازهای ارادت است که خواسته‌اند با انتشار این زندگی‌نامه و کارنامه‌ی او در مراسم بزرگداشت هزاره استاد سهمی داشته باشند .

متن این « زندگینامه » ، از روی بخش دوم یک رساله‌ی درجه یک دکترای ادبیات ، که توسط دانشمند تونس « دکتر علی الشابی » تحقیق و تألیف و تقدیم دانشگاه قاهره گردیده است ، ترجمه شده و بنظر رسید که جامعترین شرح حال موجود از بیرونی است .

مترجم این اثر آقای پرویز اذکائی از محققان دانشمند مرکز ملی پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه است که ارادتش به ابو ریحان بیرونی به حد عشق رسیده است .

« کارنامه‌ی بیرونی » درباب فهرست آثار و شرح کتاب‌شناسانه‌ی آنها که بهمراه کتاب حاضر منتشر می‌شودنیز توسط ایشان از روی « فهرست » خود بیرونی و دیگر رساله‌ی کامل و بسیار جامع و ممتع « بوآلو » ، بشرحی که مترجم در دیباچه آورده ، ترجمه و تألیف گردید ، امید است این کوشش در راه شناساندن استاد بزرگ به جامعه و مخصوصاً نسل جوان مفید واقع شود .

### محمود خلیقی

مدیر مرکز پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه



بخش کیم

# سگزدشت بیرونی

الف - درآمد

ب - شخصیت دوین دوره‌ی زندگی او

ج - دوین دوره‌ی زندگی او

د - شخصیت



## الف - درآمد

ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی است.  
بیرونی؛ یعنی خارجی، واژه اینرو چنین نسبتی  
یافته است که؛ زادگاهش بیرون شهر خوارزم<sup>۱</sup>،  
در یکی از نواحی آنجا بوده است<sup>۲</sup>.

«یاقوت»، دو مین احتمال را در نسبت او،

که طول مدت دوری وی از «خوارزم»، موجب چنین نامگذاری بی  
بر او، از سوی مردم آنجا شده است - چنانکه رسم ایشان در مورد هر

[I. 1]

نام او:

۱ - سرزمین «خوارزم» بر دو منطقه - که شمالی «کاث» و  
جنوبی «جرجانیه / گرانیه = اورگنج = گورگانچ» نام داشته - اطلاق  
می شود. در اینجا، مقصود همین منطقه‌ی جنوبی «خوارزم» است، (رش:  
بهار؛ سبک شناسی، جاپ ۲، ج ۲، ص ۲۷)، که بیرونی در آنجا،  
یعنی در ناحیت «جرجانیه» زاده شده است. کسانی که راجع به‌دی مطلبی  
نوشته‌اند، در نسبت او به «خوارزم» اتفاق دارند، بجز «امام فخر رازی»  
که در تفسیر کبیر خود، او را به «هرات» منسوب می‌دارد.

۲ - یاقوت: معجم الادباء، طبع دارالمأمون، ج ۱۷، ص ۱۸۰ .  
السيد حسن البرزني: البیرونی و اعماله العلمیه - فی «مجلة ثقافة الهند» -  
تعریف محمد عامر الانصاری، عدد سپتامبر ۱۹۵۳ ، ص ۲۰ . دکتر رضازاده  
شفق: تاریخ ادبیات ایران، جاپ ۱۳۴۱ امیرکبیر، ص ۱۰۲ .

-*carre de vaux*: les penseurs de l'Islam. Paris T. II, P. 76.

السعانی: الأنساب، ص ۹۸ . حیدریات: مجالی الاسلام، ترجمة عادل  
زعیتر، طبع دار احياء الكتب العربية، ۱۹۵۶، ص ۱۵۵ . دکتور عبدالحليم  
محمود و عثمان عبد المنعم یوسف: الفلسفة الهندية، طبع مخیم، ص ۴ .  
عروضی سمرقندی: چهار مقاله، مصحح قزوینی، ویرایش دوم دکتر محمد  
معین، چاپ سوم - ۱۳۳۳ - زوار، تعلیقات؛ ص ۲۵۰ .

غريب از وطن بدوري است - رد می‌کند<sup>۳</sup>.  
مسلمانان؛ در ناميدن وی به «شيخ» و «استاد» خوگر شده‌اند<sup>۴</sup>.

۳ - یاقوت: مجمـالـادـبـاء، جـ ۱۷، صـ ۱۸۰. «سـیـوطـی»؛ این احتمال را پذیرفته و گوید: «آنـان، غـرـبـ رـاـ بدـینـ نـامـ (= بـیـرونـیـ) مـیـ خـوـانـدـ، چـونـ وـقـتـیـ مـدتـ دـورـیـ هـرـ کـسـ بـهـ درـازـاـ کـشـدـ، دـیـگـرـ غـرـبـ [= بـیـرونـیـ] شـدـهـ اـسـتـ.» (بـعـيـةـ الـوـعـاـ، طـبـعـ اـولـيـ السـعادـةـ، جـ ۶، صـ ۲۰).

ظـهـيرـ الدـينـ بـيهـقـيـ، درـ اـيـنـ گـمـانـ خـودـ: «بـیـرونـ؛ کـهـ زـادـ گـاهـ وـ خـاستـگـاهـ اوـسـتـ، شـهـرـیـ نـیـکـوـسـتـ وـ شـگـفتـیـهاـ درـ آـنـتـ»، بـخـطاـ رـفـتـهـ استـ (تـنـتـمـةـ صـوانـ الحـكـمـةـ، صـ). وـ پـیدـاـسـتـ کـهـ مـلـكـ الشـعـرـاءـ بـهـارـ، اـيـنـ گـفـتـهـ رـاـ:

«ازـ مرـدـ بـیـرونـ کـهـ محلـیـ بـودـهـ اـسـتـ درـ بـیـرونـ شـهـرـ گـرـگـانـیـهـ خـوارـزـمـ» - درـ «سـبـکـ شـنـاسـیـ» (جـ ۲، صـ ۲۷)؛ اـزـ اوـ بـنـقلـ آـورـدـهـ اـسـتـ. هـمـچـنـینـ سـلـیـمـ نـیـسـارـیـ درـ اـيـنـ عـبـارتـ کـهـ: «ابـورـیـحـانـ درـ بـیـرونـ اـزـ حـوـالـیـ خـوارـزـمـ تـوـلـدـ یـافتـ» (تـارـیـخـ اـدـبـیـاتـ اـیـرانـ، چـاـپـ سـومـ - ۱۳۲۸، جـ ۱، صـ ۶۱).

وـ نـیـزـ اـمـامـ فـخـرـازـیـ؛ درـ تـفـسـیرـ کـبـیرـ خـودـ، آـنـجـاـ کـهـ وـیـ رـاـ بهـ «هـرـاتـ» منـسـوـبـ مـیـ دـارـدـ، وـ هـمـچـنـینـ شـهـرـزـورـیـ درـ اـيـنـ گـفـتـهـ کـهـ: «بـیـرونـ، شـهـرـیـ اـسـتـ درـ سـنـدـ» (نـزـهـةـ الـأـرـوـاحـ، نـسـخـیـ خـطـیـ دـاشـگـاهـ «قـاـهـرـهـ»، شـ ۳۷ - ۲۴، برـ گـ ۲۰۸)، وـ اـيـنـ سـعـیدـ مـغـرـبـیـ درـ اـيـنـ گـفـتـهـ: «... بـیـرونـ، کـهـ اـبـورـیـحـانـ بـیـرونـیـ؛ پـیـوـهـشـگـرـ دـانـشـهـایـ بـیـشـیـنـ وـ نـوـینـ وـ شـاـگـرـدـ اـبـنـ سـیـناـ (کـذاـ) بـدـانـجـاـ مـنـسـوـبـ اـسـتـ، شـهـرـیـ اـسـتـ اـزـ دـیـارـ سـنـدـ ...» (بـسـطـ الـأـرـضـ فـیـ الطـوـلـ وـ الـعـرـضـ، تـحـقـيقـ الـدـكـتـورـ جـبـنـیـسـ، طـبـعـ طـوـانـ - مـعـهـدـ مـوـلـاـیـ الـحـسـنـ، ۱۹۵۸، صـ ۶۶)، وـ اـبـنـ أـبـیـ أـصـیـعـهـ، درـ «عـیـوـنـ الـأـنـبـاءـ» (جـ ۲، صـ ۲۰)؛ کـهـ آـورـدـهـ: «بـیـرونـ درـ سـرـزـمـینـ سـنـدـ اـسـتـ»، جـمـلـگـیـ اـشـتـاهـ کـرـدـهـ اـنـدـ. «نـالـیـنـوـ»؛ درـ کـتـابـ خـودـ «عـلـمـ الـفـلـكـ تـارـیـخـهـ عـنـدـ الـعـرـبـ فـیـ الـقـرـونـ الـوـسـطـیـ، طـبـعـ رـوـماـ، صـ ۶۹»، اـيـنـ گـفـتـهـ رـاـ جـزوـ لـغـشـهـایـ کـهـ درـ کـتـابـ رـاهـ یـافـتـهـ، بـشـمارـ آـورـدـهـ اـسـتـ. روـشـ اـسـتـ؛ شـهـرـ مـوـجـوـدـ درـ سـنـدـ - کـهـ درـ نـسـبـتـ بـیـرونـیـ بـدـانـجـاـ اـشـتـاهـ کـرـدـهـ اـنـدـ، «نـیـرونـ» - باـ نـونـ، نـهـ «بـیـرونـ» باـ بـاءـ - نـامـیدـهـ مـیـ شـودـ. وـ آـنـ درـ فـاصـلـهـیـ ۷۵ـ مـیـلـیـ اـزـ مـکـرانـ وـاقـعـ اـسـتـ، وـ هـمـچـنـینـ بنـامـ «نـیـرانـکـوـتـ» شـهـرـتـ دـارـدـ؛ کـهـ جـزوـ حـیـرـآـبـادـ سـنـدـ کـنـونـیـ مـیـ باـشـدـ. (الـسـادـاتـیـ: تـارـیـخـ الـسـلـمـیـنـ فـیـ شـبـهـ الـقـارـةـ الـهـنـدـیـةـ وـ حـضـارـتـهـمـ، الـقـاـهـرـهـ، جـ ۱، صـ ۶۰؛ حـاشـیـهـ).

۴ - بنـگـرـیدـ: carra de vaux, P. 70 . دـیـباـچـهـیـ «زاـخـاوـ» برـ «الـآـثارـ الـبـاقـیـهـ»، چـاـپـ لـبـیـزـیـکـ، صـ ۲۵ - ۳۷.

اگر به آنچه خود در «فهرست کتب‌الرّازی»،  
یاد کرده است؛ استناد گنیم؛ از اینکه در سال  
۴۲۷ به ۶۵ سالگی رسیده بوده است<sup>۱</sup>، ولادت  
او در ذیحجه سال ۳۶۳ هـ ق، برابر با ماه سپتامبر  
سال ۹۷۳ م خواهد بود<sup>۲</sup>.

[۱, ۲]

## ولادت:

نظر «بارتولد» این است که او در سال ۳۶۳ = ۹۷۳ زاده شده،  
و این خطایی است که از بی‌دقیقی در تعیین و تطبیق فرقه‌ای میان دو  
تاریخ؛ حاصل شده است<sup>۳</sup>. پس از این، معلوم نیست که حاشیه نویس  
ماده‌ی «بیرونی» در ترجمه‌ی عربی «المعلمة الاسلامیة»؛ به استناد  
چه مأخذی ولادت او را سال ۳۵۱ هـ = ۹۶۲ م دانسته است.

[۱, ۲]

## نژاد:

برخی گمان برده‌اند که او تازی نژاد و از  
«بغداد» است<sup>۴</sup>. آشکار و روشن است که وی  
ایرانی است. همچنین؛ ترکان مدعی‌اند که  
وی، مانند «فارابی» و «ابن سینا»؛ از خود  
ایشان است<sup>۵</sup>. در این مورد، زکی ولیدی با دو

- ۵ - دیباچه‌ی «زاخاو»، ص ۴۰
- ۶ - قدری حافظ طوقان : تراث العرب العلمي في الرياضيات والفلك ، طبعة ثانية لجنة الترجمة والتأليف والنشر ، ۱۹۴۵ ، ص ۲۷۵ .
- دیبور : تاريخ الفلسفة في الإسلام ، ترجمة الدكتور أبو زيد ، ص ۲۸۸ .
- المعلمة البريطانية ، ص ۶۵۳ . البرّني ، ص ۶۰ . دائرة المعارف الإسلامية .
- برمی الانصاری ، ص ۲۷ . رضا زاده شفق ، ص ۱۰۲ . بهار ، ج ۲ ، ص ۲۷ .
- نساری ، ص ۶۱ . carra de vaux , P. 76 . چهارمقاله؛ تعلیقات ، ص ۲۵۰ . الفلسفة الهندية ، ص ۴ . حیدر بامات ، ص ۳۰۶ . نصر الله فلسفی ؟ زاد روز او را سوم ذیحجه برابر پنجم سپتامبر تعیین کرده است (هشت مقاله) ، چاپ دانشگاه تهران ، ص ۱۰ ، حاشیه) .
- ۷ - در تعیین سال هجری برابر با ۹۷۳ میلادی - که سال ۳۶۲ است - به : The Muslim and Christian calendars F. Grenville (چاپ دانشگاه اکسفورد ، لندن ، ۱۹۶۳) رجوع کردیم .
- ۸ - المعلمة الاسلامیة .
- ۹ - ثقافة الهند ، مقاله‌ی «البرّني» ، ص ۶۰ .

دلیل، در صدد اثبات ترک بودن او برآمده است :

۱ - اینکه بیرونی؛ در جایی که واقع در میان قبیله‌های بدروی و ترکمان است؛ رصدگاهی ساخت. روشن است که؛ اگر خود ترک نبود؛ نمی‌توانست با آنان بسر برد و زندگی کند.

۲ - وی؛ بگاه سخن‌راندن در باره‌ی ترکان، واژه‌هایی ترکی برنوشته است، که احتمالاً گویش ویژه‌ی خود او - یعنی همان گویش ترکان خوارزم - می‌باشد.<sup>۱۰</sup>.

بدیهی است؛ که چرخ دانستن زبان ترکی، دلیل بر ترک بودن وی، آنطور که ولیدی خواهان آنست، نیست. این دو دلیل - در صورت پادار بودن آنها - جز به ترکی دانی او، افزون بر زبانهای بسیاری که آموخته بوده است، نمی‌انجامد.

... (... بهرحال اینکه برخی؛ گاهگاه، داشمندان منطقه‌ی آسیای میانه را، بخود نسبت می‌دهند؛ ستوده نیست ...) ...

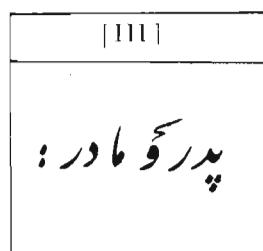
حقیقت اینکه، اگر او ایرانی نزاد بوده؛ جز این است که دانش و فرهنگ وی؛ همه‌ی این موانع نزادی را تخصیه می‌کند، تا اینکه تفکر اسلامی را با تصویر مقام والای خویش، در چهارچوب اسلامی مخصوص، تجسم بخشد.

از پدر وی هیچ ذکری نیست، ومادرش - چنانکه گوید - هیزم‌کش بوده است :

۵ - نیای خودرا، چندان که سزاوار شناختن است، نشناخته‌ام.

چگونه نیای خود را بشناسم، در حالی که از پدر آگاه نی‌ام؟

۶ - من، «پدر لَهَب» - پیری بی‌فرهنگ - ام



آری ، مادر من هیزم کش است\*. بنابراین ؛ وی از خانواده‌ی عادی و گمنام بوده است ؛ که نه شوکتی داشته و نه آوازه‌یی ، و بساکه از سایه‌ی پدر هم ، در همان آغاز کودکی محروم مانده است<sup>۱۱</sup> .

وی در نتیجه‌ی بی‌توجهی مورخان بدو ، از نظرها پوشیده و پنهان مانده است . و هنگامی ذکر او بیان آمده و اندک آگاهی‌بی بست داده است ، که دست کم صد سال از مرگش گذشته ، و این همان وقتی است که برخی ؛ آغاز بیان سرگذشت او کرده‌اند . لاکن هیچیک ؛ نظری به‌این مرحله از زندگانی پربار او - که اندیشه و خردش را سرشه - نیفکنده است ، یعنی دوره‌بی که توجیه کننده‌ی آثار کوشش‌های فکری او در عرصه‌ی دانش‌های گوناگون است .

توان گفت ؛ که وی این مرحله را در خوارزم گذرانده ، جایی که مرکز فعالیت‌های فکری و سیاسی حادّ بوده است . ذهنش جلا یافته ، و جنبش و اعتلای نظر در او پدید گشته و نبوغش درخشیدن گرفته است . ناگزیر ؛ دربار «خاندان عراق» و «خوارزم‌شاهیان» ؛ هر دو ، این نبوغ را بسوی خود جلب کرده‌اند . رعایت و نواخت وی نموده ، رسالت علمی اش را آسان ساخته‌اند . در همین جاست که باگروهی از دانشمندان - که درباره‌شان سخن خواهیم گفت و نمایندگان بر جسته‌ی فعالیت‌های فکری این عصر هستند - مواجه می‌شود .

## کودکی

(\*) به توضیحی که ؛ در باره‌ی این بیت ، در باب «اخلاق او» از فصل «شخصیت» ، در همین بخش (۵ - ۳) ، داده شده است ؛ رجوع شود . (مترجم) .

۱۱ - مقاله‌ی «البرّنی» ؛ ثقافة الهند ، ص ۶۰

[ ۷ ]

## را و بومش خوارزم

«خوارزم» یا «خیوه»، سرزمینی است که بر مجرىای پایینی رودجیحون قرار گرفته؛ از سوی شمال با ولایات «غزان» هم مرز است و از جنوب به خراسان محدود می‌شود و از شرق به ولایت ماوراءالنهر<sup>۱۲</sup>. دارای دو مرکز است؛ کدشمالی

«گاث» یا شهرستان نامیده می‌شود، و جنوبی در ناحیت خراسان؛ «جرجانیه»<sup>۱۳</sup> و «گرانج» - اکنون - : «کوهنه اور گانج»<sup>۱۴</sup>. نام این سرزمین بر هردو منطقه اطلاق گردیده؛ دارای بستانها و کشتارها و میوه‌زارهای بسیاری است<sup>۱۵</sup>. طبعاً حاصلخیز بودن آنجا، از قدیم، عامل مؤثری در دگرگشت تمدن در آسیای میانه بوده است. نظر «مارکوارت Marquart» این است که: «ایرانویچ» میهن «اوستا» همین «خوارزم» است، اما «نولدکه» این نظر را رد می‌کند<sup>۱۶</sup>. «گاث» شهری بزرگ است که بسبب مسجد و کوشک خوارزمشاه - که روباروی مسجد است - شهرت یافته<sup>۱۷</sup> و «جرجانیه» از لحاظ بزرگی، پس از آن قرار می‌گیرد. مأمون بن محمد خوارزمشاه، با کوشک عجیبی که بنزدیک دروازه‌ی حاجیان ساخته است، آنرا آرایشی داده، همچنین پرسش علی خوارزمشاه با کاخی که در نزدیک آن یک استوار کرده، برآرایش آن افزوده است<sup>۱۸</sup>. فاصله‌ی میان «گاث» و «جرجانیه»؛ بنابر گفته‌ی «ابن فضلان» - که

۱۲ - الاصطخری: المسالک، طبع مصر، ص ۱۶۸.

۱۳ - المقدسی: احسن التقاسیم، طبع بریل، ص ۲۸۶ و ۲۸۸.

۱۴ - بارتولد: تاریخ الترکی اسیا الوسطی، ترجمه احمدالسعید

سلیمان، ص ۶۳.

۱۵ - المقدسی، ص ۲۸۴. الاصطخری، ص ۱۷۰.

۱۶ - المعلمۃ الاسلامیة.

۱۷ - الاصطخری، ص ۱۶۸.

۱۸ - الاصطخری، ص ۲۸۸.

این سرزمین را در اوایل سدهی چهارم دیدن کرده‌پنجاه فرسنگ آبی است . بخلاف انتقاد تنی که «یاقوت» از «ابن فضلان» در بارهی بیان شدت سرمای این سرزمین – هنگام توقفش در آنجا – نموده است<sup>۱۹</sup> ، هر دو در اینکه سرمای آنجا شدید است ؛ اتفاق نظر دارند . چندان که در اثر آن تردیک می‌شود که [آدمی] به یک تکهی بر ف تبدیل شود . از اینرو ، هرگاه یکی از مردمان آنجا بخواهد دوستش را اکرام کند ، و در انعام و بخشش بدو مبالغه نماید ؛ گوید : «بنزد من بیا گفتگو کنیم ، چرا که آتشی بسیار خوب دارم»<sup>۲۰</sup> . «ابن فضلان» سوّرت این سرما را بنحوی که خالی از ظرافت نیست ، چنین تصویر می‌کند : «از گرمابه بیرون آمدم و هنگامی که به خانه شدم ؛ بهریش خود نگریستم ؛ یک تکهی یخ بود ، چندان که برآتشش گرفتم .<sup>۲۱</sup> «یاقوت» در طول مدت اقامتش در آنجا سعی می‌کرده چیزی بنویسد ، لیکن بسبب یخ کردن دوات امکان نمی‌یافته است ، حتی با آب کردن آن در برابر آتش . و چون نوشیدنی را بهدهان خود تردیک می‌کرده ، بسبب یخ بستن آن ، به لب می‌چسبیده ، و گرمای بدن هیچ مقاومتی در برابر یخناکی نداشته است<sup>۲۲</sup> .

حال ؟ مردم آنجا چگونه سرما را تحمل می‌کنند ؟ آنان کرته و خفتان و پوستین و بالاپوش نمدی و جبهه و شلوار و رانین و خفت کیمخت و کلاه‌های دراز می‌پوشند<sup>۲۳</sup> . مساکن ایشان خانه در خانه اس و بدین وسیله خود را حتی الامکان از گزند سرما محافظت می‌کنند<sup>۲۴</sup> .

. ۱۹ - ابن فضلان ، ص ۸۳ . یاقوت ؛ مادهی «خوارزم» .

. ۲۰ - ابن فضلان ، ص ۸۳ .

. ۲۱ - همان ، ص ۸۵ .

. ۲۲ - یاقوت ، ص ۴۷۸ و ۴۷۹ .

. ۲۳ - ابن فضلان ، ص ۸۶ - ۸۷ . الاصطخری ، ص ۱۷۰ .

. ۲۴ - ابن فضلان ، ص ۸۵ .

نظر بیرونی این است که : آنان شعبدیی از ایرانیان و شاخدیی از آن درخت تناوراند.<sup>۲۵</sup> غالباً بلند قامت و تنومند هستند<sup>۲۶</sup> ، در هاشان بسته ، و نامهربان و بی‌آیناند ، و اهل سور و نیاز در خوردن<sup>۲۷</sup> . و اگر برنج و شلغم در آنجا بیش از اندازه نمی‌بود ؛ درویش و توانگر در این مورد برابر می‌شدند<sup>۲۸</sup> . بسیار بی‌باک و در جنگ سخت کوش‌اند<sup>۲۹</sup> ، و در برابر غزان (= ترکان روبروی خود) پایدار و مدافع‌اند<sup>۳۰</sup> .

اما فهم گویش ایشان ؛ برای دیگر ایرانیان دشوار است . این امکان هست که تعدادی از نامهای جشنها و نامهای وارد در گاهشماری هایی که بیرونی - از آن گویش - یاد می‌کند ؛ استخراج کنیم . همچنین برخی از واژه‌هایی که در کتابهای جغرافیایی توصیفی و سفرنامه‌ی ابن فضلان آمده ؛ مانند : « گاوخار : خوارک گاو »<sup>۳۱</sup> و « بکند : نان » و « پوستینات ؛ جمع پوستین : پوشک پوستی » ، « نمکسود : گوشت خشک شده ، غیر از قرمه » ، « گاورس : دانه‌یی معروف که مانند روغن خورده می‌شود (\*) » ، « خفتان - مغرب آن ققطان » ، « سراویل » ، « ران : کفش » ، « کیمخت : نوعی پوست ». این واژه‌ها ، چنانکه ملاحظه می‌شود ؛ صرفاً سرشت ایرانی داشته و مُهر فارسی بر آنها خورده است ، زیرا که از عرب بدور بوده و با

۲۵ - البيرونى : الآثار الباقية عن القرون الخالية ، طبع

لپزیلک ، ص ۴۷ .

۲۶ - یاقوت ، ص ۴۷۴ .

۲۷ - المقدسی ، ص ۳۸۵ .

۲۸ - یاقوت ، ص ۴۷۴ .

۲۹ - المقدسی ، ص ۳۸۵ .

۳۰ - الاصطخری ، ص ۱۷۰ .

۳۱ - الاصطخری ، ص ۳۰ .

(\*) دانه‌ای شبیه به ارزن که بیشتر به کبوتران دهند . (فرهنگ

تفییسى)

۳۲ - از فضلان ، ص ۸۴ - ۸۷ .

گفت و شنود تازی سازگاری ندارد . این گویش همانند بانگ مرغان و آوای غوکان است<sup>۳۳</sup> . پس به این ترتیب ، زبانی جدید نبوده ، بلکه آن نیز زبانی فرهنگی ، که تاسده‌ی دوم هجری وجود داشته و بقایای آن تا سده‌ی پنجم در میان زردهشتیان ادامه یافته ، بوده است . تا اینکه اینان تعصّب خود را نسبت بدان از دستدادند و چندان تماسی با آن نمی‌گرفتند ، مگر در پاره‌بی موضع برای اجرای مراسم دینی<sup>۳۴</sup> .

اما نابودسازی عملی زبان و فرهنگ خوارزمیان ، از سوی قتبیه بن مسلم صورت گرفت . بیرونی در «الآثار» دوبار در ذکر نام او اصرار ورزیده ، و پنهان نیست که بیرونی نه تنها به ویران کردن فرهنگ و نابودسازی آن؛ گرایشی ندارد ، بلکه بدیکپارچگی فرهنگها و آمیزش آنها ، اعتقاد کلی ابراز می‌دارد . هنگامی که به همین واقعه‌ی «قطبیه» واقعه‌ی «اسکندر» – که میراث فرهنگی ایران را نابود کرد – می‌رسد ، تأمل کرده می‌گوید :

«قطبیه هر کس را که خط خوارزمی نیک می‌دانست و بر اخبار ایشان آگاه بود و آنچه را در میان ایشان تدریس می‌شد؛ بکلی نابود کرد . از اینرو اخبار خوارزم بگونه‌یی پوشیده ماند که؛ به منابع شناخت حقایق آنجا ، حتی در عهد اسلامی ، هیچ دسترسی حاصل نمی‌توان کرد .»<sup>۳۵</sup>

و در جای دیگر گوید :

«پس از آنکه قطبیه بن مسلم باهله؛ کتابهای خوارزمیان را از میان برد و هیربدان آمان را کشت و نوشتدها و اسنادشان را سوزانید ، بی‌سوادانی بجای ماندند که آنچه نیازشان بدان می‌افتد به حافظه

<sup>۳۳</sup> – ابن فضلان ، ص ۸۲ . یاقوت ، ص ۴۷۴ .

<sup>۳۴</sup> – بارتولد : تاریخ الترك فی آسیا الوسطی ، ص ۱۴۰ . دائرة المعارف الإسلامية .

<sup>۳۵</sup> – الآثار ، ص ۳۶ .

سپردهند . پس چون روزگاری دراز براین بگذشت ؛ تنها چیزهایی ماندگار شد که در آنها اتفاق نظر داشتند . . . »<sup>۳۶</sup>

سده‌ی چهارم هجری به پایان نرسیده بود که خوارزم بصورت یکی از مراکز مهم فرهنگ اسلامی ، در بخش شرقی جهان اسلام ؛ درآمد . اهمیت آن از این جهت بیشتر است که بنا به موقعیت جغرافیایی ، محل برخورد دو فرهنگ شرقی و غربی بود .

علی‌رغم تشیّت سیاسی‌بی که در حکومت اسلامی رخ داده و آنرا به دولتهای کوچک چندی در ایران زمین و جز آنجا تجزیه کرده بود ، حیات فکری بحدی عظیم درخشش یافت . زیرا هریک از آن دولتها ؛ دانش و اندیشه را تقویت می‌کردند ، و در صدد بودند که بدان تمایز یابند . هر درباری چونان یک دانشگاه بزرگ شده بود ، که دانش‌های گوناگون در آنجا گرد آمده باشد و نیز برای پذیرش و پدید آمدن دانش‌های نوین عرصه‌ی گستردگی و باز بود . به عنوان نمونه کافی است دربار خوارزمشاهیان را بنظر آوریم ؛ می‌بینیم که برخوردگاه بزرگترین دانشمندان علوم مختلف در آن عصر است : در دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه ، در اوآخر این سده ، گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان مسلمان ، مانند : ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و مسکویه و ابونصر عراق و ابوريحان بیرونی گرد آمده‌اند . دربار زیاریان و بویهیان و غزنویان و دربار خلف در سیستان نیز چنین بوده است . هر کدام ؛ از شاعران و دانشمندان — که با تشویق و ترغیب آنان را بخود جلب می‌کرد — انجمن ساخته ، و به پرورش فکری و توجه از آنان می‌پرداخت . هرگاه یکی از این دربارها سقوط می‌کرد ؛ مرکز علمی مهمی نیز از میان رفته بود .

جنبش فکری بی که در خوارزم پدید آمد ، بلحاظ دور بودن آن از تعصّب و سختگیری — که طبیعت آن عصر است — تمایز داشت .

چنانکه روایت شده : مُباحثات دینی - که در آنجا جریان داشته است - در پیرامون ادبی انبوه و همه گونه، و بدور از هر تعصّبی بوده است. و هر گاه که نظر دهنده بهنگام دفاع از عقیده خود کلمه‌ی ناموافقی بکار می‌برد، در حال ؛ سخن‌را قطع می‌کرده‌اند<sup>۳۷</sup>.

طبیعی است که بیرونی در چنین محیطی که ملاحظه شد؛ می‌باشی پرورش یافته باشد، تا آموخته‌های فراوان و بی‌تعصّبانه‌ی خود را چونان وسیله‌یی برای بحث و جدل و استدلال علمی بکار برد و معلوماتش را در کمال دقت با معیارهای علمی تطبیق دهد.

از میان دانشمندان بسیاری که از خوارزم برخاسته‌اند<sup>۳۸</sup>،

زمخشّری و شهرستانی و ابوالفضل خوارزمی و ابوبکر خوارزمی مشهورتراند. مقدسی؛ مردم آنجا را جملگی اهل فهم و علم و فقه و ذوقیات و ادب؛ توصیف می‌کند، و همو کمتر پیشوایی در فقه و ادب و قرآن دیده است؛ که شاگردی خوارزمی در خدمت نداشته و یا پیشتر خدمت نرسیده بوده است<sup>۳۹</sup>. یاقوت، آنان را به هوشیاری و دانشوری وصف کرده است<sup>۴۰</sup>.

بیشتر مردم آنجا مسلمان‌اند، و علی‌رغم وجود تشیع، مذهب غالب در میان آنان؛ تسنن است. در آن هنگام که «یاقوت» آنجا را دیده است؛ حنفی مذهب بوده‌اند، مگر مردم «کاث» که شافعی بوده‌اند. معروف است که در سده‌ی چهارم، مردم آنجا در پی هر نمازی؛ از «علی» - که خدا زویش را نیک گرامی دارد - تبرّا می‌کرده‌اند<sup>۴۱</sup>.

اما مذهب اعتزال، از اوایل سده‌ی پنجم در آنجا آغاز انتشار یافت. آنان؛ علاوه از تمسّک به‌اسلام و عنایتشان‌بдан، بنا بر برخی از

۳۷ - تاریخ الترك، ص ۱۰۴.

۳۸ - یاقوت، ص ۴۷۹.

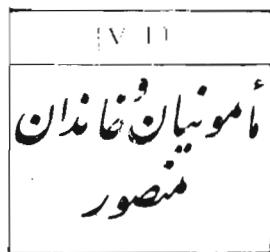
۳۹ - احسن التقاسیم، ص ۲۸۴.

۴۰ - یاقوت، ص .

۴۱ - ابن فضلان، ص ۸۲.

روايات؛ نسبت به نشر آن در ولايات خزر، هنگامی که پادشاهشان «مأمون خوارزمشاه» در جنگ با آنان بسر می‌برد، کوشیده‌اند.<sup>۴۲</sup> لیکن، اقلیتی از آنان زردشتی بوده‌اند؛ که تعصب خود را نسبت به فرهنگ و عقیدت خویش، از همان سال ۳۹۰ – که بیرونی «الآثار الباقيه» را می‌نوشته – از دست می‌دهند. یا مسیحیانی که مذهب رومیان ارتودوکس را داشته‌اند، و بهمین سبب با گروه عظیم مسیحیان فارس و آسیای میانه – که نسطوری بودند – مخالفت می‌کرده‌اند. جز اینان، در هیچ منبعی؛ از پیروان دینهای دیگر؛ مانند یهود، یادی نشده است.<sup>۴۳</sup>

دو دمان «آل منصور» و «آل عراق» – که نسب آنها به کیخسرو می‌رسد – از قدیم بر خوارزم فرمانروایی داشته‌اند، و هنگامی که مسلمانان آنجا را فتح کردند، حکومتشان روی به ضعف نهاد، و هر چند گاه یکبار زمام امور را بمانند



دوران گذشته بدست می‌آوردند، و دیگر بار از دست می‌نهشتند. تا اینکه سده‌ی چهارم فرا می‌رسد و در این موقع است که؛ ملاحظه می‌کنیم پادشاه آنجا «محمد بن عراق خوارزمشاه» در پایتخت خود «گاث»؛ بسال ۳۰۹ هـ ق، «ابن فضلان» – فرستاده‌ی ویژه‌ی «المقدّر» عباسی به کشور «صقالبه» – و همراهانش را؛ می‌پذیرد.<sup>۴۴</sup>

می‌توان گفت که سده‌ی چهارم، گستاخی این سرزمین را در پیشانی خود نوشته داشته است؛ چرا که آنجا میان دو خاندان «عراق» و «مأمون» تقسیم شد، و هم اینان توانستند تا سال ۳۸۵، بطورنهایی، بر آنجا استیلا داشته باشند.

بیرونی، از ابوسعید احمد بن عراق – که در بخارا زندانی

۴۲ – بارتولد، ص ۶۳.

۴۳ – المعلمة الاسلامية.

۴۴ – ابن فضلان، ص ۸۰.

شده است - سخن می‌گوید ، وهم از آزاد شدنش از بند ، ضمن اشاره به کبیسه گرفتن ماههای مردم خوارزم به روش «معتضد» توسط او<sup>۴۰</sup> . و نیز از ابوعبدالله محمد بن احمد ؛ ملقب به «شهید» ؛ یاد می‌کند ، و می‌افزاید که پادشاهی «خاندان عراق» با او بیان رسید<sup>۴۶</sup> .

خاندان «عراق» در سده‌ی چهارم بر بخشی از این سرزمین استیلا داشتند ، و «گاث» - مرکز بخش شمالی خوارزم - را پایتخت خویش قرار داده بودند .

پایتخت خاندان «مأمون» در «جُرجانیه / گرگانچ» یعنی در بخشی که بر آن تسلط یافته بودند ، قرار داشت ، تا اینکه مأمون بن محمد - که از طرف سامانیان سمت والی را داشت - در رمضان سال ۹۹۵ ه = ۳۸۵ م ؛ بر ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق ، در پایتختش «گاث» تاختن آورد و برکشورش دست یافته ، او را در کوشکش اسیر کرد و کشت .

بدین سان ، دودمان «آل عراق» برافتاد و کار بر «مأمونیان» آسان گشت . اما اضطراب عظیمی که در اثنای این تاخت و تاز پدید آمده بود ، بر فعالیتهای بیرونی در زمینه‌ی آزمایشها رصدی - که بدانها پرداخته بود - تأثیر گذارد و سبب شد که از «گاث» هجرت نماید . خود در «تحدید نهایات الاماکن» گوید :

«شورشها بی که در آن ایام میان این دو بزرگ خوارزم پدید آمد ؛ سبب تعطیل آن کار و پناه جستن و امنیت یافتن و هجرت از وطن گردید . پس از آن تا چند سال ، قراری برای من فراهم نیامد . »<sup>۴۷</sup>

**مأمون ؛ بنیادگذار دولت مأمونی - که برای خود و خاندانش**

۴۵ - الآثار ، ص ۲۲۱ .

۴۶ - الآثار ، ص ۶۳ .

۴۷ - همان ، ص ۵۹ .

لقب «خوارزمشاه» را برگزید و هموست که، بنا بر برخی روایات، اسلام را در ولایات خزر انتشار داد و مدت دو سال؛ میان سالهای ۳۸۵ و ۳۸۷، فرمانروایی کرد، آیا بیرونی بهرنحو که بود؛ پس از برافتادن دودمان «آل عراق» - که وی در رعایت و بشویق ایشان می‌زیست، بدو پیوست؟ ظاهر امر اینست که بدو نپیوسته، چرا که خود تصریح می‌نماید؛ پس از برافتادن دودمان «آل عراق»، تاچند سال قراری بر او فراهمن نیامد، در حالی که فرمانروایی «مأمون» بیشتر از دو سال نپایید.

پس از «مأمون»؛ پسرش «ابوالحسن علی بن مأمون» - که میان سالهای ۳۸۷-۳۹۰ فرمانروایی کرد، جاشین شد. وی بدین‌گونه از سوی غزنویان برآسود که؛ با «حرّه» دختر «سبکتکین» زناشویی کرد. و اگر پدرش به نشر اسلام نامور شده بود، وی به شر و تقویت فکر و رعایت علم پرداخت. دربارش به گونه‌ی دانشگاهی درآمده بود؛ که دانشمندان رشته‌های گوناگون دانش، بدان روی می‌آوردند. احترام و بشویق وی «ابن سینا» را نمونه‌بی است از این دست.

پس از او؛ «ابوالعباس مأمون بن مأمون»؛ میان سالهای ۴۰۷-۴۹۰، فرمانروایی کرد. در زمان او، دانش گستری و دانشمند پروری این خاندان به اوج خود رسید. در دربارش گزیده دانشمندانی گرد آمده بودند، که هیچیک از دربارهای اسلامی آن روزگار، برجستگی‌بی این چنین بمانند آن نداشت. وی؛ ابویحان بیرونی و ابن سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابونصر بن عراق و مسکویه را فراییش هم کرد، و مناظراتی که در میان ایشان جریان می‌یافت؛ زیر نظر خود او بود.

بیدار فکری و روش اندیشی، خصوصیت عمدۀ در جریان این امور بشمار می‌رفت<sup>۴۸</sup>.

۴۸ - پس از این، از این امیر و پیوند بیرونی با او سخن خواهیم گفت.

پس از او؛ «أبوالحرث محمدبن علیّ بن مأمون» جانشین شد و فرمانروایی وی بیش از یکسال نپایید که؛ محمود غزنوی در سال ۴۰۸ تاختن آورد و بر او و بر «خوارزم» چیره گشت. بدین سان خاندان «خوارزمشاهیان» برافتاد. و چون در آن دوران؛ هر که از این مهاجمان بردرباری چیرگی می‌یافتد، آنچه را که در آن فراهم گشته بود، و پیشایش همه ادبیان و اندیشمندانی را – که افسر معنوی پادشاهان می‌بودند و در رقابت‌هایشان بدانها سرافرازی می‌نمودند – از آن خود می‌ساخت، محمود نیز؛ هنگام برانداختن دربار خوارزمشاهیان، از میان دست آوردهای آنجا؛ که بیش از همه بدان نظر داشت؛ بیرونی بود.

با بر افتادن این دربار، یک مرکز علمی مهم از میان رفت، و همانطور که اشاره کردیم؛ این تفرق سیاسی – که در این بخش از ایران پدید آمده بود – به علم خدمت کرد، و اندیشمندان را تقویت نمود، چون کوشش هر فرمانروایی بر این بود که خود را در حلقه‌ی آنان نگینی سازد و آنان افسر معنوی پادشاهی‌اش باشند و عهد خویش را بوجود ایشان برتری بخشیده، عظمت خود را به رخ دشمنانش بکشد. پس، هنگامی که سقوط می‌کرد؛ یکی از مشعلهای علم – که در آن دیار پر توافق‌کن شده بود – بخاموشی می‌گرایید.

[۷۱]

## استادان وی

کتابهای سرگذشت؛ از کودکی و پرورش او سخنی بمیان نیاورده‌اند، و نه اشاراتی؛ که این دوره از زندگی او را روشن کند، تا عواملی که خرد و اندیشداش را کیفیت بخشیده شناخته شود و مؤثرات در تفکر وی را – علی که فراسوی آن تفکر قرار گرفته – مشخص گرداند. سرگذشت نویسان، بنا بر عادت خود، در باره‌ی آن کس که سرگذشت او را می‌نویسد، هنگامی که از اشاره به بسیاری از جنبه‌های زندگی وی خودداری

می‌کنند، جز به‌پس ازوفات او نمی‌پردازند. اینجاست که از جستجوی کافی در باره‌ی نشأت نخستین شخص – که روشنگر تکوین شخصیت و اوضاع و احوال بیدایی اوست – درمی‌مانند. علاوه بر این، وابستگی بیرونی به یک خانواده‌ی بی‌چیز و گمنام، و بسا که یتیم ماندنش در کودکی نیز، و اینکه دانشمندی است سخت دیر آشنا، به‌انصاراف و اقتصار در باره‌ی او کومک کرده است. از این‌رو، پی‌جوبی زندگی وی در پیش از هیجده سالگی، بس دشوار است. آنچه می‌دانیم؛ این است که؛ پیش از این مرحله، در نزد یک استاد یونانی – که در زادبوم او اقامت گزیده بود – شاگردی کرده است. در «الصیدنه» گوید:

«از همان دوره‌ی نوجوانی، بسبب علاقه‌مندی فراوان در دانش‌اندوزی، بر حسب سن و حال، در نهاد خود حظی یافته‌ام، و یک شاهد در این مورد بسنده است که: یک رومی در سرزمین ما اقامت گزید و من دانه‌ها و تخمه‌ها و میوه‌ها و گیاهان و جز اینها را می‌آوردم و نامهای آنها را در زبان او، از وی می‌پرسیدم و می‌نوشتم. »<sup>۴۹</sup>

اما تربیت او، و دقت در امر تعلیم معارف بدو؛ بدست دانشمند ریاضی‌دان «ابونصر منصور بن عراق»، صورت گرفته است.<sup>۵۰</sup> همو که همه‌ی آنچه را که از ریاضیات و نجوم تا آن هنگام؛ تحصیل کرده بود، به وی آموخت.

۴۹ – الصیدنه، نسخه‌ی خطی دارالکتب المصریه؛ ۳۰۱۴ ل ۱۷ .

۵۰ – «ابونصر منصور بن علی بن عراق»، خدمتگزار امیر المؤمنین (الآثار الباقیه، ص ۱۸۴ متن و ۴۷ دیباچه‌ی «زاخاو») نقاش بود (چهارمقاله، ص ۱۲۰) و از بزرگ دانشمندان ریاضی‌دان و منجم در سده‌ی چهارم هجری است. عروضی سهرقندی در باره‌ی او گوید که: «در علم ریاضی و انواع آن ثانی بطلمیوس بود» (چهارمقاله، ص ۱۱۸) و از خاندان «عراق» [= برادرزاده‌ی خوارزمشاه] می‌بود؛ که در «کاث» – در خوارزم – تا سال ۳۸۵ هـ؛ فرمانروایی کردند، و در این

## ابونصر ؛ شاگرد بوزگانی<sup>۱</sup> تحول بخشندۀ این دانش ؛ بود .



سال بیست «مأمون بن محمد» برافتادند . این خاندان به دانش‌دوستی و داشمندنوازی نامور شده‌اند . «نصر الدین طوسی» در گفتار خود میر «تهذیب ابی نمر لكتاب الأکر ۱ - مانا لاوس» به فراوانی دانش او اعتراض کرده ، و این کتاب همان است که در «برلین» - بسال ۱۹۳۶ - چاپ شده و درباره‌ی علم هیئت است ؛ به عنوان «المجسطی» ، ... طبعاً وی پیش از سال ۴۲۷ در گذشته است ، زیرا «بیرونی» - که رساله‌ی خود را ، همین سال ، در تفصیل کارهای خود و کارهای ابویکر رازی نوشتادست از او بماندیک شخص در گذشته یادمی کند . وی دوازده رساله در رشته‌های مختلف ریاضی ، بنام شاگرد خود - بیرونی - نوشته بوده است . در «دبیاقه‌ی زاخاو» (ص ۴۷) بر «الآثار الباقیه» [بنقل از بیرونی] آمده است : «آنچه را که دیگری بنام من ساخته است که بمنزله‌ی دایگانی در بر من و گردنبندهایی بر گردند اند ، و فرقی میان آنها و رودها (کذا) نمی‌توانم بگذارم ، از جمله؛ همانست که ابونصر منصور بن علی بن عراق خدمتگزار امیر المؤمنین - آثار الله برهانه - بنام من کرده است :

۱ - کتابه فی السموات ، ۲ - کتابه فی علة تنصف التعديل عند اصحاب السند هند ، ۳ - کتابه فی تصحیح کتاب ابراهیم بن سنان فی تصحیح اختلاف الكواكب العلویه ، ۴ - رسالته فی برایهین اعمال جبس بجدول التقویم ، ۵ - رسالته فی تصحیح مأوقع لایی جعفر الخازن من السهو فی زیج الصفائح ، ۶ - رسالته فی مجازات دوائر السموات فی الاصطراب ، ۷ - رسالته فی جدول الدقائق ، ۸ - رسالته فی برایهین علی عمل محدثین الصلاح فی امتحان الشمس ، ۹ - رسالته فی الدوائر التي تحد الساعات الزمانیه ، ۱۰ - رسالته فی البرهان علی عمل حیش فی مطالع السماء فی زیجه ، ۱۱ - رسالته فی معرفة القسی الفلكیه بطريق غیر طریق النسبة المؤلفة ، ۱۲ - رسالته فی حل شبهة عرضت فی الثالثة عشر من کتاب الاصول .

این رساله‌ها با سه رساله‌ی دیگر جزو سلسله انتشارات دائرة - المعرف العثمانیه در «حیدرآباد دکن» به چاپ رسیده است (تفاقه الهند ، ص ۶۰ ؟ حاشیه) .

برای شرح حال «ابونصر عراق» به کتاب «رسائل ابی نصر منصور عراق الی البیرونی» ، چاپ نخست ، حیدرآباد ، ۱۹۴۸ ؛ ص ۶ - ۹ ، رجوع شود .

۵۱ - ابوالوفا محمد بن یحیی بوزگانی ، از بزرگ ریاضی دانان در سده‌ی چهارم و استاد «ابونصر بن عراق» است که ؛ در سال ۳۴۸ از نیشابور به عراق نقل مکان کرد و به تدریس پرداخت و کتابهای بسیاری در علم شمارش و حساب ، نوشت . کتاب مجسطی از او است ، و کتاب دیوفنطوس - در جبر و مقابله - را تفسیر کرد . (ابن‌العزیز : تاریخ مختصر الدول ، طبع بیروت ، ص ۱۸۱) . بسال ۳۸۸ هـ ق ، در گذشته است .

بیرونی در این مقوله پیرو آندو گردید، و از اینرو؛ سومین حلقه؛ در زنجیره‌ی زرین دانشمندان نجوم و ریاضی ایران بشمار می‌رود، که آغازگر آن ابوالوفا بوژگانی؛ استاد دانشمند نامدار – ابونصر؛ – پرورش دهنده و نگاهدارنده‌ی بیرونی بود<sup>۵۲</sup>. بی‌گمان؛ این پرورش علمی در خُرد و اندیشه‌ی وی مؤثر بوده و او را بسوی یک جهت علمی صِرف رهنمای گشته، واژلحااظ این که روشی استوار برای پژوهش‌های خود بنیاد نهد، پایرِجا و توانا گردانیده است؛ تا از مرزهای دانش ریاضی و نجوم و جغرافیا بگذرد و به تاریخ و جامعه شناسی – که پیش از وی از هیچ روش علمی‌یی برخوردار نبودند – دست یازد. و این؛ نقطه‌ی تحولی در تاریخ علوم مسلمانان و انقلابی بسبب نبودن روش تکامل یابنده در علوم انسانی، بوده است. پس، این پرورش فکری محققًا در وی اثر گذارده و از همان خُردی آثار نبوغ در وی پدید آمده؛ چنان که در کمتر از هیجده سالگی، در رصدگاه خود؛ که در دهکده‌یی کوهستانی از زادبومش دایر می‌کند؛ به تحقیقات نجومی می‌پردازد، و در آنجا می‌کوشد آنچه را که خود تحقیق کرده بسر ارصادات خورشیدی‌یی که «ابوالوفا بوژگانی» در بغداد به عمل آورده بود، تطبیق کند<sup>۵۳</sup>.

بیرونی صراحةً اعتراف می‌کند که «ابونصر منصور» همان کسی است که این خلاقیت را در او پدید آورد و پرورش نهالش را به عهده گرفت:

۱۰ - پس خاندان عراق؛ نیکی‌های خویش را به من  
چشانیدند

و منصور؛ از جمله‌ی ایشان، نهال مرا پرورد<sup>۵۴</sup> .

۵۲ - ثقافة‌الهندي: مقاله‌ی «البرّاني»، ص ۶۰.

۵۳ - البرّاني، ص ۶۰.

۵۴ - از چکامه‌یی که «یاقوت» آورده است.

همچنین ؛ در نزد عبدالصمد اول - پسر عبدالصمد حکیم، شاگردی کرده است . این موضوع ؛ از اشارت صریحی که «یاقوت» در بیان سبب رفتن بیرونی به «غزنین» نموده است ، دانسته می‌شود : «یکی از اهل فضل مرا گفت که ؛ سبب رفتن بیرونی به غزنین این است که : چون سلطان محمود بر خوارزم چیرشد، او را واستادش عبدالصمد اول - پسر عبدالصمد حکیم را گرفت . «عبدالصمد» را به قرمطی بودن و کفر متهم کرد ، پس شربت مرگ را بدoo چشانید . و کوشید تا ابوریحان را هم بدoo ملحق کند ، اما فراخناکی آجل او را یار آمد ، بسبی از قتلش رهانید . »<sup>۵۰</sup>

پیداست که ؛ محمود بدین سبب او را کشت که ؛ وی مشربی فلسفی و حکمت‌آمیز داشت - که بیرونی هم از آن متأثر شده بود - چه اینکه «محمود» - همانطور که شهرت دارد - مخالف فلسفه و فلاسفه بود و آنان را تعقیب و مجازات می‌کرد، و هموفلسفه‌گرایی راحمل بر شیعه‌گری افراطی و باطنی‌گری ، در بدترین معانی آنها ، می‌کرد . باری ، وی اندیشمندان را مورد قهر و غضب قرار می‌داد و زیر سرپوش این گناه موهوم آنان را به قتل کیفر می‌نمود . بی‌گمان ، بیرونی در اظهار عقیدت و دوری از تعصّب و آزاد اندیشی ، از استاد خود إفاده‌ی کلام کرده ، و با آنچه از «ابونصر» اخذنموده ، در آمیخته است . بیدار فکری و روشن اندیشی و تیزهوشی و روش درستین او از هم اینجاست . با این حال ، بد آنچه فراگرفته است بسندۀ نکرده ، بل بد حکم آن خلاقيّت و نوع زودرس ، تا بدان حد فرارفتد ، که همدمی آنچه از پژوهشکی و فلسفه و زیانیّات و نجوم و ادبیات بمستش رسیده ، - می‌العد کرده است . حقیقت ؟ هر چیزی را که وی تفهم کرده ، چنان است که در هیچیک از دانشمندان اسلامی ، سراغ نمی‌توان گرفت . واقع

امر اینکه؛ آگاهمندانه خود را ناگزیر به بیان علمی در پیرامون تمدن و فرهنگ انسان می‌دانسته است، چه اینکه بیشترین زبانها را - یعنی زبانهای داشت آن روزگار را - آموخت و آنها را بمتابه ابزارهایی رام در آگاهی مستقیم از منابع کار خود؛ بخدمت گرفت. بیرونی با آمیختن ترجمه‌ی مستقیم و تأليف؛ از حد مرسوم - یعنی اینکه مترجم خود را بنحو اختصاصی وقف ترجمه‌ی خالص، فارغ از هر چیز دیگر نماید - تجاوز کرد. از اینرو، محققی بوده است در حد عظیم محققان طراز نوین، که زباندانی و زبانشناسی را اساس و ابزار غوررسی فرهنگها و سیر هم‌جانبه در آنها، قرار می‌دهند.

## ب-نخستین دوره‌ی زندگی او

۱۱۱  
پیوندشان دربار  
خوارزم

بیرونی؛ مدتی طولانی در «کاث» – دربار خاندان «伊拉克» – زیست. رعایت او را در آنجا «ابونصر» به عهده داشت، و این دربار یاریگر، برای نیل به پژوهش‌های علمی و آزمایش‌های رصدی وی، امکانات بسیاری؛ از لحاظ تقویت ارادت و ابتکار او، فراهم ساخت. خود، در «الآثار»، سه بار از این خاندان، سخن رانده است: نخست؛ هنگام اشاره بهواردشدن «قتیّة» به خوارزم، که چنین گزارش می‌کند: خاندان عراق – که برخوارزم فرمانروایی داشت – تنها خاندان با تراویدی اصیلی است که نسب آن به کیخسر و می‌رسد<sup>۱</sup>. دوم؛ بگاه سخن‌راندن درباره‌ی کیسیه‌ی ماشهای خوارزم، که چنین گزارش می‌کند: «ابوسعید احمد بن محمد بن عراق»، همان است که نسبت به گرفتن کیسیه‌ی ماشهای خوارزم به روش «معتضد» اقدام کرد<sup>۲</sup>. سوم؛ هنگامی است که روشن می‌کند: دولت خاندان عراق باسقوط «ابو عبدالله محمد بن احمد» – که وی را به «شهید» ملقب می‌سازد – بیایان رسید<sup>۳</sup>. یکبار دیگر در شعر خود از آن یاد کرده و اکرام و محبت آن خاندان را نسبت بخود، نمایان می‌سازد:

۱ - الآثار الباقيه، ص ۳۶.

۲ - همان، ص ۲۴۱.

۳ - همان، ص ۳۶.

۱۰ - پس خاندان عراق؛ نیکی‌های خویش را به من  
چشانیدند

و منصور؛ از جمله‌ی ایشان، نهال مرا پرورد.  
همو اطلاع می‌دهد که؛ در هیجده سالگی - بسال ۳۸۰ - که  
در سایه‌ی عنایت آن خاندان می‌زیسته، اقدام به رصد شهر «کاث»  
می‌کند. در «تحدید نهایات الاماکن»<sup>۴</sup> گوید: «عرض شهر خوارزم  
- «کاث» - ۴۱ - ۳۵» می‌باشد. وهمان است که در دوره‌ی جوانی  
خود یافته بودم، که گمان می‌کنم در سال ۳۸۰ ه یا در همان حدود  
بود.<sup>۵</sup>

در بیست و دو سالگی خود - بسال ۳۸۴ - عرض «گرگانج»  
را در دهکده‌یی؛ معروف به «پوشکاتر»؛ واقع در غرب جیحون، میان  
جرجانیه و شهر خوارزم، رصد می‌کند.

وی؛ آزمایش‌های علمی خود را با رنج بسیار، بیاری ایمان  
به داشت؛ ادامه داده، و با عنایتی که بدو می‌شد؛ عزمی استوار و  
روحی ناآرام در جستجوی حقیقت و آگاهی از دقایق آن؛ داشته است،  
تا اینکه ناگهان؛ در رمضان سال ۳۸۵، جنگی که در طی آن مأمون بن  
محمد - صاحب «گرگانج» - برخاندان «عراق» هجوم آورد؛ رخ  
داد و او برای آزمایش‌های خود در دهکده‌یی از دهستانهای «کاث»  
گوشه گرفت.

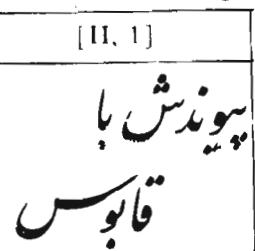
شورشها برپا و آشوبها همگانی شد، و دودمان «آل عراق»  
برافتاد. بدین سان؛ بیرونی تکیه‌گاهی را که برای پرداختن به  
تحقیقات خود؛ بدان متکی بود، از دست داد. روزی که مأمون؛  
«ابوعبدالله» را به اسارت گرفت، بیرونی در رصدگاه خود - که  
مجّهز به یک دایره‌ی قطر جدید و متعلقات آن بود - کار می‌کرد، که

۴ - تحديد نهایات الاماكن، ص ۵۹.

۵ - همان، ص ۷۹.

فعالیتش متوقف شد. هرچند که وی و استادش «ابونصر» از این جنگ رهایی یافتند، اما پس از آن تا چند سال ثباتی نیافتند، و بنا بر تعبیر خود او «پس از آن؛ تا چند سال قراری برای من فراهم نیامد.»<sup>۶</sup> فرصت پیوستن به مأمون خوارزمشاه هم دست نداد، چرا که پیوندش با خاندان «عراق»؛ مانع تزدیک شدن او به مأمون گردیده، سهل است؛ به محض پیوستن بدو، تهدید به قتل می‌شد. ناچار از زادبومش دوری جسته، بسوی گرگان رهسپار شد.<sup>۷</sup>

در اینجاست که به «قابوس بن وشمگیر» – ملقب به «شمس‌المعالی»؛ صاحب «گرگان» و «طبرستان» – ولایات جنوبی دریای خزر – پیوست.<sup>۸</sup> پیداست؛ که این پیوستن، در سال ۳۸۸ هـ – پس از آنکه «قابوس» به پادشاهی



خود بازگشت کرده – بوده است. بیرونی خود تصریح می‌کند که چند سالی از زادبومش دور مانده، و پس از برافتادن دودمان «آل‌عراق» – سال ۳۸۵ – قراری براو فراهم نیامده.

۶ - همان، ص ۱۱۰ .

۷ - همان، ص ۱۱۰ .

۸ - قابوس؛ سال ۳۶۶ هـ فرمانروایی یافت. **فخرالدوله** بويهی از او بضم بادرش **مؤيدالدوله**؛ یاری خواست و بدو پناه آورد. «قابوس»؛ اورا نیک‌پذیرفت و دست یاری بدو داد. این امر بر «مؤيدالدوله» گران‌آمد، و در سال ۳۷۱ به «گرگان» تاخت. «قابوس» نتوانست پایداری کند، ناچار به نزد سامانیان در خراسان گریخت و نزدیک به ۱۸۵ سال محترمانه در آنحا ماندگارشد. دو سال پس از گریختن او؛ «فخرالدوله» به پادشاهی خود بازگشت کرد و کشور «قابوس» جزو ملک او شد. قابوس در صدد بهره‌مندی از این وضع برآمد، لakin فخرالدوله بتحریک صاحبین عباد از آن طفره می‌رفت و از این‌رو بازگشت قابوس به پادشاهی خود مگر پس از مرگ فخرالدوله – سال ۳۸۷ – دست نداد. در سال بعد (۳۸۸)؛ وی توانست با دو حمله‌ی نظامی؛ کشور خود را باز ستاند و پادشاهی او تا سال ۴۰۳ – که خود در یک شورش عمومی کشته شد – دوام یافت.

در فراسوی این پیوستن ، دو سبب هست :

۱ - هنگامی که خاندان عراق برافتاد ؛ وی به نقطه‌ی اتکایی و درباری که آنجا را پایگاه خود سازد ، نیازمند شد . چنانکه از یکی از فقرات آثار الباقيه روشن می‌شود ؛ این نیاز ، رفتن او را به گرگان و ماندگار شدنش را در آنجا ، تحت رعایت قابوس ، سبب شد .

۲ - سبب دیگر اینکه : **قابوس** دربارش را مرکزی برای فعالیتهای فکری و ادبی ساخته بود ، و او گمشده‌ی خود را در آنجا می‌یافتد . پس پیوندش با او ، پیوندی فکری بوده است ، که فرهنگ مشترک ؛ استوارش ساخته ، چنانچه یکی از دانشمندان و ادبیان؛ موردعقو و غصب قرار می‌گرفت ، بدانجا روی می‌کرد . بطوریکه ؛ ابن سينا ، هنگامی که پیشنهاد پیوستن به دربار محمود را رد کرد ، بدانجا روی



قابوس از ادبیان سده‌ی چهارم بشمار می‌رود ، چندان که «ابن‌شهید» او را حریف بدیع‌الزمان همدانی دانسته ( زکی مبارک : التشریفی ، طبع دارالکتب ، ج ۲ ؛ ص ۲۷۷ ) . «تعالیٰ» اورا چنین وصف کرده : «تگین پادشاهان ، پیشانی سپید روزگار ، سرچشمہ‌ی داد و نیک کاری ، کسی که خدا عزّت پادشاهی را در او با داشتگسترنی ، و قدرت فرمانروایی را با دانش و فرهنگ در او گردآورده است . صفات وی با کلمات دانسته‌نمی‌شود و در مقوله‌ی عرف و عادات نمی‌گنجد ». ( یتیمه‌النهر ، طبع الصاوی ، ج ۴ ؛ ص ۵۶ - ۵۹ ) . نظامی عروضی ؛ در باره‌ی او گوید : « مردی بزرگ و فاضل‌دوست و حکیم طبع بود ». ( چهار مقاله ؛ ص ۱۲۱ ) . وی ، در کنار نثر فنی ، دارای اشعاری بهعربی و فارسی است .

از جمله :

لئن زال املاکی وفات ذخائری و اصبح جمعی فیضمان التفرق  
فقد بقيت لى همة معاوراءها  
منال لراج او بلوغ لمرتقا  
ولي نفس حر تألف الضيم مرکبا  
و تکره وردى المنهل المترافق  
فان تلفت نفسی فللہ درها  
وان بلغت ما ارجعيه فاخلاق  
از اشعار فارسی او :

گل شاه نساط آمد و می‌میر طرب

زان روی بدین دو می‌کنم عیش طلب

خواهی که درین بدانی ای ماه سبب

گلرنگ رخت دارد و می‌طعم دو لب

آورد و مورد حمایت و نیک رفتاری واقع شد<sup>۹</sup> فردوسی هم؛ هنگامی که «محمود» از او روی بر گاشت؛ چنین کرد. بیرونی؛ پس از آنکه با برافتدان دودمان «آل عراق»، بی‌چیزی به وی رخ نمود، روی بدانجا آورد. در آنجا، قدرش را دانسته، و ارزش علمی اش را شناختند، پس چند سالی در حمایت «قابوس» بزیست. «یاقوت»؛ این پیوند را چنین وصف کرده است:

«اما پایگاه والای او، و شکوه بزرگی اش در نظر پادشاهان، و بخت یاری‌بی که در نزد ایشان یافته بود، بنا بر خبری که بمن رسیده، چنان است که: شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر؛ خواست تا او را برای هم‌نشینی با خود و پیوستگی باسرای خویش، از دیگر کارها باز دارد، براین پایه که؛ فرمان‌های مطاع درباره‌ی همه‌ی شئون کشورش؛ او را باشد، وی سر باز زد و نپذیرفت، اما همینکه خود؛ گونه‌بی را همانند آن روا دانست، وی را در سرايش جای داد و در کوشک خود فرود آورد».<sup>۱۰</sup>

تا این اندازه از ارج او در نزد «قابوس» آگاه شده‌ایم؛ که آن پادشاه، خود به پیش وی می‌رفت و هیچگاه او را بنزد خود فرا نمی‌خواند<sup>۱۱</sup>. و این، امری نادر است؛ که کمتر از پادشاهی سر زده. بدین سان؛ بیرونی فعالیت علمی خود را دوباره آغاز کرد. اگر چه در کوششهای فراوان خویش، برای اندازه‌گیری محیط زمین – در دشت‌های گسترده‌ی پیش روی خود – توفیق نیافت، باری؛ از افتخار تحقیق درباره‌ی حقیقت آن؛ محروم نگردید.<sup>۱۲</sup>.

۹ - چهار مقاله، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۱۰ - معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۲.

۱۱ - مقاله‌ی «البیرونی شخصیّة لاتسی» از «احمدامین»، مجله‌ی

«الهلال»؛ اگسطس ۱۹۵۶، ص ۷

۱۲ - مقاله‌ی «بزمی انصاری» در «مجلة الوعي الباكستانية»،

۱۹۵۳، ص ۲۷.

در این مرحله ، توانست کتاب «الآثار الباقیه» را بنویسد .  
کتابی که نمایانگر منتهای پرباری و سرشاری او از شور و فعالیت علمی در این دوره است ، و مانند «تاریخ الهند» ؛ جزو شگفتانگیزترین آثاری است ؛ که در علوم انسانی ، بزبان عربی ، تأثیف شده . این کتاب را ؛ در سال ۳۹۰ هـ - در سن بیست و هشت سالگی - نوشته ، و به مخدوم خود شمس‌المعالی قابوس ، بسیار محبت‌هایش و بلحاظ علاقه‌مندی بوی و بخاطر فضیلت‌هایش ؛ تقدیم داشته :

«سپاس خدای را برای منتهایی که بر بندگان خود نهاده ، و سرور ما امیر بزرگوار ؛ و ولی نعمتمن ؛ شمس‌المعالی را ؛ پیشوایی دادگر برای مردمان بر گماشته ، و یاور دین و داد خود ، و پاسدار حريم مسلمانان ، و نگاهبان قلمرو ایشان از بلایای تباہکاران ؛ گردانیده ، و خوبی که بدوبخشیده ، همان است که بر پیامبر و وحی رسان خود ، منت گذارانه ؛ ارزانی کرده بود . چنانکه همان خدای پاک فرموده : راستی که تو ؛ به خوبی بس بزرگ سرشنتمای .

خدا ، ماندگاری اش را دراز ، و توانایی اش را پیوسته ، و فرازمندی اش را افزون ؛ کناد ! و نور و سرورش را همه وقت ؛ نگاهبان ، و درگه و آستانش را نگاهدار ؛ باد ! حسودان و دشمنانش را خوار گرداناد !

راستی که ، خدای تبارک و تعالی ؛ نیکیهای خوی را دمنشانه اش را با سرفرازی های پاکی نژادش ، و منش خود دارانه را با گزیده‌ترین خصال پسندیده اش ، چون : پارسایی و رهیافتگی ، خودداری و دین داری ، داد و داددهی ، فروتنی و مهربانی ، عزم و حزم ، لطف و بلند نظری ، سیاست و ریاست ، تدبیر و تقدیر ، و جز اینها را - که به وهم نیاید و در خیال نگنجد - در او یکجا گرد آورده است . و چه شگفتانگیز است این ! البته :

۱ - هیچ ناخوشایندش نیست ؛ خدای ،  
که جهانی فراهم آورد در بیک تن .

پس همو ، بهره‌مندی مسلمانان را از او ، باحسن عنایتش به آنان و رای جمیلش در مورد ایشان ، و دلسوزی و مهربانی اش برآنان ، پیوسته بداراد ! و روز بروز هر آنچه را که بفضل وجودش و درسایه‌ی او برخوردار می‌شوند ، فزونی دهاد ! و خاص و عام را در واجب شمردن فرمانبرداری از او ، بامتن و احسان خود ، توفیق روزی کناد ! »<sup>۱۳</sup>

در اشارتی که به این مخدوم خود نموده ؛ کوشیده است تا نجابت و بزرگزادگی و بازترادگی او را ثابت کند . چنانکه هنگام بیان اصل و نسب دولتهای کوچکی که همروزگار وی بوده‌اند؛ نسب زیاریان (دیلمیان شمال) – یعنی خاندان قابوس – را به قباد ؛ پادشاه ساسانی ؛ می‌رساند ، در حالی که بویهیان (دیلمیان جنوب) – یعنی مخالفان آن خاندان – را ؛ مورد طعن قرار می‌دهد .<sup>۱۴</sup>

عقیده‌ی «براون» این است که : بیرونی ؛ برای این نظر هیچ ارزش و اعتباری قائل نبوده ، و چهبسا که در این مورد ، عواملی سیاسی وجود داشته ؛ که وی را وادار به بیان چنین نظری کرده است<sup>۱۵</sup> . این موضوع را خود ؛ هنگامی که به انتقاد از القاب در حکومت اسلامی پرداخته ، هویدا نموده است :

«عباسیان ؛ در بخشیدن لقبهای دروغین ، به یکجا ؛ بردوست و دشمن ؛ خطا کارند»<sup>۱۶</sup> همچنین «بویهیان» ؛ هنگامی که حکومت به ایشان انتقال یافت ، در لقب بخشی به عباسیان تشیه کردند ؛ دروغ ؛ اینان را در خود غرق کرد ، پس وزیران خود را «کافی‌الکفاهة» و «کافی‌الاوحد» و «اوحدالکفاهة» نامیدند .<sup>۱۷</sup> بدینسان ؛ خود ، این

۱۳ - الآثار الباقيه ، ص ۳ .

۱۴ - الآثار ، ص ۳۸ - ۳۹ .

۱۵ - براون ، تاریخ‌الادب فی ایران من الفردوسی ... ، ص ۱۰۶ .

۱۶ - الآثار ، ص ۱۳۲ - ۱۳۴ .

۱۷ - الآثار ، ص ۱۳۴ .

امر را تقبیح و تنقید کرده است. اما قابوس؛ هنگامی که خلیفه لقبهای منسوب به دولت را براو عرضه داشت، وی از آنها سرباز زد و از همانند سازی مجازی خود با دیگر ملقبان؛ خودداری کرد، و لقب «شمس‌المعالی» را – که چندان از حقیقت دور نبود – برای خویش برگزیرد.

و در نهایت تمجید یاد کرده است که؛ این لقب از حد آنچه وی؛ به لحاظ همت عالی خود، بدان موصوف است؛ تجاوز نکرده، وسعه‌ی صدر او را می‌رساند.

و همو در میان شاهان جهان؛ برهمنی صفت است؛ «شمسی که بالنوار معالی خود، برجهل و تاریکی‌های آنان پرتو افشاری می‌کند.»<sup>۱۸</sup>

... پس از سال ۳۹۰، دوستی میان بیرونی و قابوس، بسردی گرایید، و پیوندش با او دگرگون شد. اینکه یک وقت؛ قابوس خواسته بود تا اورا ویژه‌ی خود گرداند و از دیگر کارها بازدارد، و او سرباز زده بود، اینک آهنگ

[II, 2.]

پایانِ این پیوند

بازگشت به زادبوم خود کرده، و سبب این بود که؛ این فرماتروا، هم بیانند شاهانی که یک زمان بر سر مهر و باقی اوقات در قهر و غصب‌اند، خوبی دگرگونه داشت. بیرونی؛ سنگدلی و درشت‌خوبی وی را در جنب دانشوری و رادردی اش – که ایندو موجب پیوستنش به او شده بود – دریافت‌هه، آزمودن این دیگر جنبه را کافی دانسته، از ترس منقلب شدن او برخود، کوچیدن را تصمیم کرد.

«خواندمیر»؛ به این صفت قابوس اشاره کرده، گوید: «اگرچه بفضایل و کمالاتی که مذکور شد؛ مشهور بود، اما نسبت به امرا و لشکریان؛ بسیار درشتی می‌نمود، و به اندک جریمه‌ای بهقتل

بیچاره‌ای حکم می‌فرمود . تأدييش جز بتحریک شمشیر روی ننمودی و مجلس او غیر از لحد تنگ نبودی . بنابرآن ؛ اُمرا و اعیان جرجان از ایالتش منتظر گشته ، خاطر برقلع او قرار دادند ....»<sup>۱۹</sup> . بیرونی به راه آنان نرفت ... ، بلکه خود از آنجا گریخت ، و عطای قابوس را به لقایش بخشید . خود ، این دو میں مرحله از پیوندش را با شاهان ، که «مرحله‌ی بست و قبض» است ، چنین مجسم نموده :

۱۱ - «شمس‌المعالی ؛ خدمتمرا بخاطر بیزاری ازمن؛ رد می‌کرد . براستی که چه سنگدل می‌بود .. و با جدایی از قابوس منقلب ، دوباره به خوارزم آمد ، تا فعالیت علمی‌اش را ، پس از آن که آرامش روحی و ثبات خود را در سایه‌ی او از دست داده بود ؛ از سر گیرد ، و در سر راه خود ؛ به «ری» رسید ، و در آنجا ؛ چنانکه بهنگام ثبت حالت روحی و وضع مادی خود ، پس از جدایی از قابوس ، در «الآثار» ؛ اشاره نموده : کوشیده است ؛ یک داشمند نجومی را - که در مطالعاتش از راه راست منحرف شده بود - راهنمایی کند . بطوریکه می‌گوید :

«ستاره شناس یاد شده ، با آنکه در مورد همه‌ی معلوماتش ؛ پایگاهی فروتر از من داشت ، از راه تحقیر ؛ بینی خود را بالا کشید و گفته‌ی مرا تکذیب کرد و بر من خرد گرفت و کبر و برتری نمود ، چرا که تفاوت من با او در درویشی و توانگری بود ، و همین درویشی ؛ محسن آدمی را به قبایح مبدل می‌کند ، و مفاحرش را به معايب . البته ، من در آن هنگام ؛ از هرجهت ، در سختی ، و پریشان حال ؛ بودم . آنگاه ، پس از آنکه اندکی از رنج و سختی من کاسته شد ، وی گفته‌ی مرا تصدیق کرد .»<sup>۲۰</sup>

۱۹ - حبیب‌السیر ، چاپ ۱۳۳۷ خیام ، تهران ؛ ج ۲ ، جزء ۴ ،

ص ۴۴۱ .

۲۰ - الآثار ، ص ۳۳۸ .

در خوارزم؛ به دربار خوارزمشاه پیوست؛ که مردی بلندهمت و دانش‌دوست بود، و آرامشی که محقق نیازمند به آنست، و همچنین عطا‌یابی که ادامه‌ی اشتغالات علمی را ممکن می‌سازد، در آنجا بفروزنی یافت می‌شد.

بیرونی؛ در سال ۴۰۰ هـ، به «ابوالعباس» پیوست و هفت سال – که در پایان آن؛ سال ۴۰۷ هـ؛ زندگانی این پادشاه بسر می‌رسد – در سایه‌ی حمایت او بزیست.

بیرونی خود؛ در کتاب «المسامرة فی اخبار خوارزم» – به نقلی که «بیهقی» از این کتاب گمشه است، در «تاریخ» خوشیش؛ کرده است – روشن می‌سازد که:

«مر او را هفت سال خدمت کردم.<sup>۲۱</sup> همین تصریح؛ اظهار نظر «البرنی» را که: ده سال یا بیشتر؛ از عمر خود را در سایه‌ی عنایت پادشاه یاد شده، مشغول به کارهای علمی؛ گذرانیده، رد می‌کند.<sup>۲۲</sup>

«رضازاده شفق» و «ملک الشعراً بهار» هم، در ذکر پیوستن او به «مأمونیان»؛ پیش از پیوستنش به «قابوس»، اشتباه کرده‌اند<sup>۲۳</sup>، و این اشتباه، در اثر خلط مبحث؛ میان «مأمونیان» و خاندان «عراق»؛ رخ داده است.

وی در آنجا؛ با دانش و هوشمندی خود، پایگاهی ویژه – که جز او کسی بدان نرسیده – بیافت و بدان متمايز و متمکن گشت. دربار این خوارزمشاه؛ یکی از مراکز جنبش‌های فکری آن عصر بود، چنانکه «صخری» را – که بگفته‌ی بیرونی: «مردی سخت فاضل

III. ۱۱
پُونِدِشْ بَابُ الْعَبَاسِ
مَأْمُونُ بْنُ مَأْمُونٍ خَارِزْمَشَهْ

۲۱ – تاریخ بیهقی، چاپ ۱۳۲۴ تهران، ص ۶۶۸.

۲۲ – تقافة الهند، ۱۹۵۳؛ ص ۶۱.

۲۳ – تاریخ ادبیات ایران: رضازاده شفق، ص ۱۰۲. سبک‌شناسی،

ج ۲؛ ص ۲۸.

و ادیب بود و نیکو سخن و قرسل<sup>۲۴</sup> و نیز «تعالیٰ» صاحب «یتیمه - الدهر» را - که همانند «صخری» و «بیرونی»؛ ندیم ابوالعباس بوده‌اند<sup>۲۵</sup> - به خود پیوسته داشت. عروضی سمرقندی آورده: «ابوالعباس مأمون خوارزمشاه؛ وزیری داشت نام او ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی. مردی حکیم طبع و کریم نفس و فاضل، و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع و فاضل دوست بود<sup>۲۶</sup>، و

. ۲۴ - تاریخ بیهقی، ص ۶۶۹.

۲۵ - همان، ص ۶۶۹.

۲۶ - بیرونی؛ «ابوالعباس» را چنین وصف کرده است: «مردی فاضل و شهم و کاری و در کارها سخت مشیث، و چنانکه او را اخلاق ستوده بود، ناستوده نیز بود، و این از آن می‌گوییم؛ تامقرر گردد که میل و محابا نمی‌کنم ... و هنر بزرگتر امیر ابوالعباس را آن بود که زبان او بسته بود از دشnam و فحش و خرافات، من که بوریحانم و مراو را هفت سال خدمت کردم [= ۴۰۰ - ۴۰۷] نشوندم که برزبان وی هیچ دشnam رفت و غایت دشnam او آن بود که چون سخت در خشم شدی؛ گفتنی: ای سگ . (السامرة فی اخبار خوارزم). ». (تاریخ بیهقی، ص ۶۶۸) . و بدمنامت و فراهم ساختن آن؛ عنایتی داشت . این موضوع را، چنین بیان کرده است:

«در مجلس مأمون خوارزمشاه ، ساغر باده‌نوشی اورا در دست ساقی دیده‌ام ، که بمانند کفه‌ی ترازو بود و از زمرد ساخته . یاد کرد که: آنرا از گنجینه‌های سامانیان بست آورده‌ام ، چه آنگاه که بفراخان ترک ، اوضاع ایشان برآشته کرد، در آنجا؛ این ساغر را بهزار دینار خریدم . » (كتاب الجماهر في معرفة الجواهر ، طبعة اولى؛ حیدرآباد ، ۱۳۵۵ھ) . تحقیق الدکتور گرنکوی، ص ۱۶۴) . و از صفات نکوهیه‌ی او اینکه؛ گاهی به بی‌مالحظگی میل می‌کرد ، چنانکه در باب سخن از «مومیایی»؛ این داستان را یاد کرده است:

«از کودکی خود بیاد می‌آورم که؛ بیرونی بود در حوالی «بیکند»، هر ساله ارمغانهای برای خوارزمشاه می‌اورد ، که در جزو آنها؛ از است آوردهای گیاهی؛ مومنایی هم وجود داشت . وی مدعی بود: همه‌ی ترکیبات دارویی که از علفها حاصل می‌کند؛ در نوع خود کاملترین و از لحاظ سرعت تأثیر؛ بهترین آنهاست .

در آن وقت ، پای «باز» ویژه‌ی شاه؛ در دست رئیس بازیاران شکسته شده بود ، پس خوارزمشاه بر او خشم گرفته ، فرمان به شکستن



بسیب ایشان؛ چندین حکیم و فاضل برآن در گاه جمع شده بودند؛ چون ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی<sup>۲۷</sup> و ابوالخیر خمار<sup>۲۸</sup> و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق. اما ابونصر عراق؛ برادرزاده خوارزمشاه بود، و در علم ریاضی و انواع آن ثانی بطلمیوس بود، و ابوالخیر خمار در طبقه ثالث بقراط و جالینوس بود، و ابوریحان در نجوم بجای ابومعشر و احمد بن عبدالجلیل بود، و ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی خلف ارسطاطالیس بودند در علم حکمت که شامل است همه



پای آن بازیار داد. در حال، او را بیرون برده بودند، و جلالدیک پایش را بالا کرده و ضربتی ساق وی نواخته بود؛ که چندان کاری نبوده است. یکی از دشمنان این مغضوب، به جلالد می‌گوید: می‌شکنی یا به شاه خبر دهم؟ جلالد از ترس تهمت سرپیچی از فرمان، ضربتی سخت با خیزان به ساق او وارد می‌کند و آن را می‌شکند، بطوریکه پای شکسته را گرفته؛ بروی شکم صاحبیش تاکرده؛ می‌نهد، و به آن مرد می‌گوید: کافی است یا اینکه باز بیشترش کنم؟

امیر؛ پس از این رویداد، از کرده پشیمان گشت، و دلس نسبت بدو بهرحم آمد، و دستور داد تازه‌میابی آن ترکمان در پای او بکار برداشت؛ بهمود یافت. یک سال بعد؛ اورا دیدم که براسب سوار است و «باز» در دست دارد، و هر گاه که پیاده می‌شد، لنگان می‌رفت، والبته بین نیاز از اتکاء بر عصا نبود.. «الجمahir، ص ۲۰۵ - ۲۰۶».

۲۷ - ابوسهل مسیحی؛ همروزگار و دوست بیرونی، و استاد ابن سینا، و یکی از رایزنان ابوالعباس خوارزمشاه بود. در اوایل سده پنجم درگذشت. علاوه از احاطه که در پژوهشی داشت، در دیگر علوم تأثیراتی کرده است؛ که از جمله‌ی آنها در فلسفه؛ کتاب التوسط بین ارسطو و جالینوس فی المحرث الاول، و کتاب التعبیر یا «تعییر الروایه» و «اظهار حکمة الله فی خلق الانسان» است. همچنین در طب اسلامی؛ کتابهایی دارد. «ابوسهل»؛ تأثیر بسیاری در شاگردان خود گذارده، و این تأثیر؛ از کتابهای آنان «که هریک شاگردانی بهنوبه خود تربیت کرده‌اند [و] در تأیید نفوذ استاد خود در قرن پنجم و ششم اثر بسیار داشتند» آشکار است. (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی؛ دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، چاپ ۲ / ۱۳۳۶ دانشگاه تهران، ص ۲۸۷).

۲۸ - ابوالخیر خمار؛ حسن بن سوار بن بابن بهرام (یا بهنام؛



علوم را . این طایفه در آن خدمت از دنیاوی بی نیازی داشتند ، و با یکدیگر انسی در محاورت و عیشی در مکاتبت می کردند . «<sup>۲۹</sup> پس ؛ فعالیتهای علمی ایشان در محیطی امن و پایدار ؛ صورت می گرفت . مباحثاتی که میان آنان و «نقاش» [ = ابونصر عراق ؟ ] در می گرفت ؛ انجمن ایشان را ترک نگفت ، چندان که ظاهراً همین امر سبب گردید ؛ بعدها ؛ روابط میان بیرونی و ابن‌سینا ، به تیرگی گراید <sup>۳۰</sup> .



برروایت ابن‌ابی اصیبیعه ) ، معروف به «ابن خمار» نصرانی ، فیلسف منطقی ، طبیب نامدار ؛ بسال ۳۳۱ در بغداد زاده شد ، و فلسفه و منطق را ترد یحیی بن عدی منطقی مشهور ؛ خواند و در آن دو فن به غایت قصوی رسید . (چهار مقاله ، تعلیقات ؛ ص ۴۱۷) . به خدمت ابوالعباس مأمون خوارزمشاه پیوست ، و «امتحان الاطباء» ، را بنام او نوشت . هنگامی که «محمد» ؛ خوارزم را بگشود ؛ او را به خدمت خویش در پیوست ... (ابن‌ابی اصیبیعه ، ج ۱ ؛ ص ۳۲۲) . از صفات اوی : فروتنی با درویشان و بلندپروازی با توانگران را یاد کرده‌اند . یک روز در «غزنین» برای دیدار محمد می‌رفته ؛ که اسب سکندری می‌خورد ، واورا بر روی زمین می‌افکند و می‌میرد . این پس از سال «۴۰۸» بوده . وی از بزرگ مترجمان سریانی بشمار می‌رود . بسبب ممارست در فنون حکمت ؛ فقیهان با او دشمنی ورزیده ، و عوام را براو شوراییده ؛ به آزارش و ادار کرده‌اند . گذشته از ترجمه‌های فراوانش و مصنفاتی که در پژوهشکی داشته ، کتابهایی هم در حکمت نوشته ؛ که از آن جمله است : «مقالة في الهيولى» ، «الوقاق بين رأى الفلاسفة و النصارى في ثلاثة مقالات» ، «تفسير ایساغوجی بالتفصیل و الاختصار» ، «في سيرة الفیلسوف» ، «في السعاده» ... الخ . (ابن‌ابی اصیبیعه ، ج ۱ ، ص ۳۲۳ . تاریخ علوم عقلی ، ص ۲۸۱)

— چهار مقاله ، ص ۱۱۸ .

۲۹

۳۰ — دلیلش همان است که « [ ظهیر الدین ] بیهقی » آورده : «ابوریحان ؛ مسائلی را بنزد ابوعلی فرستاد و به جوابهایی که ابوعلی نوشت ؛ اعتراض کرد ، و بر او ایراد گرفت ، و سخشن را نادرست خواند ، و تلغی خردگیری را بدوجشانید ، و طوری او را مخاطب ساخت — که از حکما گنشته — عوام را بدانگونه خطاب نمی‌کند . پس همینکه ابوالفرح بغدادی در پرسشها و پاسخها تأمل کرد ؛ گفت : هر که با مردم بدی کند ، با او بدی کنند . ابوریحان از من نیابت کرده است» .



پیداست که خوارزمشاه در این مجلسها شرکت می‌کرده، و از اندیشه‌ورزی بیرونی و شیوه‌ی تفکر وی، و روش او در برداشت قضایا، به شگفت آمده است. پس او را بخود نزدیک ساخته و در احترامش مبالغه نموده و حجابی را که عادهً میان شاه و خدمتگزار؛ حاصل می‌گردد، برطرف کرده است. از اینرو؛ رفتارش با او، جنبه‌ی بزرگداشت و نیازمندی داشته، چنانکه ابوریحان حکایت کرده:

«خوارزمشاه سوار شده؛ شراب می‌خورد؛ نزدیک حجره من رسید؛ فرمود تا مرا بخوانند، دیرتر رسیدم، بدو اسب براند تا در حجره نوبت من، و خواست که فرود آید، زمین بوس کردم و سوگند گران دادم تا فرود نیامد، و گفت:

الْعِلْمُ مِنْ أَشْرَفِ الْوَلَايَاتِ يَأْتِيهِ كُلُّ الْوَرَى وَلَا يَأْتِي (\*\*)  
پس گفت: لَوْلَا الرُّسُومُ الدُّنْيَا وَيَه لَمَّا آسْتَدْعَيْتُكَ فَالْعِلْمُ يَعْلُو  
وَلَا يُعْلَمُ (\*\*). و تواند بود که او اخبار معتقد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتقد در بستانی دست ثابت بن قرہ گرفته بود و می‌رفت، ناگاه دست بکشید، ثابت پرسید:



«و چون ابوعلی به پرسش‌های ابوریحان پاسخ داد و ابوریحان براو اعتراض کرد و سخنانی که متنضم بی‌ادبی و نادانی است برزبان‌آورد، چنانکه صاحب «تممه صوان الحکمة» گفته است؛ ابوعلی از مباحثه با او خودداری کرد. پس «معصومی»؛ پاسخ اعتراضات ابوریحان را تعهد کرده، گفت: ای ابوریحان، اگر برای مخاطبত باحکیم، واژه‌هایی بغیر از این واژه‌ها بر می‌گردیدی، ازلحاظ خرد و دانش؛ مقبولتر می‌بود.. (زاخاو؛ دیباچه‌ی «الآثار»، ص ۳۵-۳۶).

این چنین؛ رابطه‌ی ابن‌سینا با دانشمندان عصر خود، بغايت بد بوده، و همانطور که با «بیرونی» دشمنی ورزیده، به «مسکویه» و «ابوالفرج جاثقی» و «محمد بن زکریا رازی» و «ابوالقاسم کرمانی» تاخته است.

(البيهقي) : تممه صوان الحکمة؛ ص ۸ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۲ .

(\*) : دانش؛ برترین قدرت‌های است.

(\*\*) : اگر رسمهای دنیا بی نبود؛ هر گز ترا فرا نمی‌خواندم، چرا که داشت؛ فرازی می‌جوید و هیچ در فرود نمی‌رود.

يا امير المؤمنين دست چرا کشیدی؟ گفت: کائث يدی فُوقَ يدِكَ وَ  
الْعِلْمُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَمُ (\*\*\*).<sup>۳۱</sup>

این امر؛ نشان‌دهنده‌ی نهایت احترام ابوالعباس  
نسبت به بیرونی است. همین احترام بس؛ که  
خوارزمشاه؛ ابو ریحان را به «رایزنی» خود  
برگردید و بنحو مؤکدانه‌ی؛ وی را در اجرای  
امور خویش، و در غلبه‌یافتن بر بحرانها‌ی

| III, 2 |

### بیرونی رایزن

که بسیاری از امور سیاسی وی بدانها منتهی شد؛ دخالت داد.  
از اینرو؛ ملاحظه در سبب احترام شاهان و بزرگان آن  
روزگار به او؛ لازم بنظر می‌رسد. چه اینکه؛ این امر؛ نه تنها از بابت  
فراوانی دانش و روش درستین او؛ صورت گرفته، بلکه بخاطر  
کارآزمودگیها و نظرات صائب وی در مورد مشکلات سیاسی عصر  
خود؛ نیز می‌باشد.

انتخاب او؛ که سودمندترین وسیله برای حل آن مشکلات  
بشمار می‌رفته، از لحاظ خود او نیز، که همواره محیطی امن در  
پیرامون خویش؛ برای ادامه‌ی تحقیقات؛ می‌جسته، سودمند بوده  
است. علاقه‌مندی بیرونی به امنیت؛ امری اساسی برای حل مشکلات  
پیچیده‌ی علمی – که برجیان تفکر آن روزگار چیره است – و  
برای وصول به حقیقت – که واله و حیران بخاطر نیل بدان زیسته  
است – می‌بود. به هر راهی و در هر جا که بود، برای دیدار جمالش  
و آگاهی بر دقایق آن؛ پی جویی می‌کرد. پس؛ علم و سیاست، او  
را به جهتی که ثبات مادی و روحی برای پرداختن به مشکلات وی؛  
فراهرم می‌کرد؛ سوق داده‌اند. از اینرو؛ به محض آنکه اشکال و

(\*\*\*): دستم بالای دست تو بود، در حالی که دانش فرازی  
می‌جوید و هیچ برگرد نمی‌شود.  
۳۱ - تاریخ بیهقی، ص ۶۷۰.

صعوبی در افق محیط پدید آمده ، ملاحظه می شود – چنانکه متعاقب برافتادن خاندان «عراق» بارفتنش بنزد خوارزمشاه نشان داد – کوچیین را برای جستجوی ثبات و آرامش؛ بلحاظ غور در تحقیقات خود؛ اختیار کرده است . در واقع؛ برخوردش با این محیط در نزد خوارزمشاه ، و دانش‌دوستی او ، و ایمان بیرونی به هدفهاش؛ که رشته‌های میان آندو را محکم کرده بود ، وی را در دل شاه جای داد . پس او را به لطف خاص خویش مخصوص گردانیده؛ «رایزن» ویژه‌ی خود – که در غوررسی مسائل سیاسی اش؛ بی‌اندازه همراه خواهد بود – برگزیده است .

کافی است به آنچه بیرونی خود؛ در کتاب «المُسَامَرَة» – که «بیهقی» از آن نقل قول کرده است – رجوع کنیم . در آنجا؛ نهایت درگیری او را با این مشکلات و غایت درست اندیشه و پیش‌بینی و ارزیابی او را از نتایج؛ در خواهیم یافت . و در عین حال ، خواهیم دانست که بیرونی؛ مشغله‌های علمی را بدقت باتفاق و درک خویش از مسایل سیاسی عصر ، درآمیخته است .

بیرونی؛ در سال ۵۰۰<sup>ج</sup>، اختلافی را که میان «محمود» و «ابوالعباس خوارزمشاه» رخ داد؛ شاهد بود . و آن اینکه محمود؛ در پس نام وزیر خود «میمندی»، از ابوالعباس خوارزمشاه خواست که بنامش خطبه کند . نظر بیرونی – که درست اندیشه سیاسی وی را نمایان می‌سازد – این بود که؛ خوارزمشاه از این خواست سرباز زند . وی بخوبی دریافتہ بود که؛ محمود در پسر خواهش وزیر خود – که در نزد رسول خوارزمشاه؛ چنین وانمود کرده که سلطان از این بابت بی‌اطلاع است و او خود به قصد نصیحت چنین مطلبی عنوان نموده – کمین کرده است . اما خوارزمشاه بخود لرزیده ، از ترس سطوط سلطان ، نظر رایزن خود – بیرونی – را در کار نبرد ، و «یعقوب جندی» را – که بیرونی در باره‌ی وی گوید: «... شریری ، طماعی ، نادرستی؛ و بروز گار سامانیان یک بار وی را بهرسولی بیخار افرستاده

بودند و بخواست که خوارزم در سر رسولی وی شود، اکنون نیز او را نامزد کرد و هرچند بوسهل [میسیحی] و دیگران گفتند؛ سود نداشت...»<sup>۳۲</sup> – برسالت؛ سوی دربار غزنه روانه کرد. البته؛ قراری حاصل نیامد، جز اینکه اختلاف میان آندو؛ شدیدتر شد.

«پس [خوارزمشاه] آعیان لشکررا گرد کرد بامقدمان رعیت، و باز نمود که وی در باب خطبه چه خواهد کرد؛ که اگر کرده نیاید بترسد برخویشتن و ایشان و اهل آن نواحی. همگان خوش کردند و گفتند بهیچ حال رضا ندهیم و بیرون آمدند و علمها بگشادند و سلاحها بر همه کردند و دشnam زشت دادند او را، و بسیار جهد و مدارا بایست کرد تا بیارامیدند، و سبب آرام آن بود که گفتند ما شمایان را می‌آزمودیم درین باب؛ تا نیت و دلهای شما ما را معلوم گردد»<sup>۳۳</sup>. پس؛ خوارزمشاه بایرونی خلوت می‌کند؛ تا بار دیگر نظرش را بداند، و او هم اجابت می‌کند:

«گفتم: خداوند را گفتم صواب نیست درین باب شروع کردن و قبول نکرد. اکنون چون کرده آمد؛ تمام باید کرد؛ تا آب بنشود، و بایستی که این خطبه کردن بی مشورت مغافصه کرده؛ تا چون بشنودندی کس را زهره نبودی که سخن گفتی، و این کار فرو تتوان گذاشت اکنون که عاجزی باشد، و امیر محمود از دست بشود. گفت: گرد بر گرد این قوم برآی تا چه توانی کرد! بر گشتم و بسخن سیم و زر گردنها محتشم ایشان نرم کردم تا رها کردند، و بدرگاه آمدند و روی در خاک آستانه مالیدند و بگریستند و بگفتند که خطا کردند. خوارزمشاه مرا بخواند و خالی کرد و گفت: این کار قرار نخواهد گرفت. گفتم: همچنین است. گفت: پس روی چیست؟ گفتم: حالی امیر محمود از دست بشد و ترسم که کار بشمشیر افتند.

. ۳۲ – تاریخ بیهقی، ص ۶۷۱.

. ۳۳ – تاریخ بیهقی، ص ۶۷۲.

گفت: آنگاه چون باشد با چنین لشکر که ما داریم؟ گفتم: توانم  
دانست که خصم بس محظی است و قوی دست و آلت و ساز بسیار  
دارد و از هر دستی مردم، و اگر مردم او را صد مالش رسد؛ از ما  
قویتر باز آیند، فالعیاذ بالله ما را یک ره بشکست؛ کار دیگر شود.  
سخت ضجر شد ازین سخن، چنانکه اندک کراهیت در وی بدیدم، و  
تُذکیری <sup>۳۴</sup>ایاًه مُعتاد.

بار دیگر؛ به وی باز می‌نماید که با تزدیک شدن به متفقان  
محمود، یعنی خانان ترکستان، و میانجیگری در متوقف ساختن جنگ  
میان آنان و «ایلک» و کوشش در صالحه، میان محمود و متفقان او  
جدایی افکند. خوارزمشاه؛ طبق این رأی و اندیشه؛ عمل کرد. و  
همین نظر؛ که کمال مطلوب افراد دو طرف جنگ، در پایان آن  
دوره می‌بود - چنانکه بیرونی گوید - : «[خوارزمشاه] چنان  
خواست که تفرّد درین نکته؛ او را بودی.

<sup>۳۵</sup> پویشہای این تفکر سیاسی، نشان دهنده‌ی یک تیزهوشی و  
بیدار فکری، و بررسی کردن منطقی مشکلات؛ می‌باشد. او از  
خوارزمشاه خواست تا فریب محمود را نخورد و از انجام درخواست  
وی؛ خودداری کند. و هنگامی که شاه ترسید و جانب نظر او را رها  
کرد و بازرگان و سران سپاه رای زد؛ که براو شوریدند، بیرونی  
خطرناک بودن این موقعیت را دریافت، بی‌آنکه جمودانه و محتاط در  
این حدّ باقی بماند، با واقعیتی؛ در حل این مسأله‌ی سیاسی، خیال  
گرایی را بدور افکند «و بسخن سیم وزر؛ گردنهای محتشمان ایشان  
نرم کرد...». روشنی و صراحة و قاطعیت، تنها خصوصیت تفکر  
عملی او نبوده، بلکه از لحاظ زیرکی و چاره‌سازی او، هرگاه اقتضا

۳۴ - تاریخ بیهقی، ص ۶۷۲ - ۶۷۳.

۳۵ - تاریخ بیهقی، ص ۶۷۳.

می‌کرد، محترکی برای حل مسایل سیاسی هم بود. پس؛ هنگامی که خوارزمشاه، خواهان نظر وی در مواجهه با محمود شد، بدرستی؛ ضعف‌سپاه و شکست حتمی وی را باز نمود، چندان که خشم و ناخورسنده او را بخود بازخرید. وی در این طریق، ایمان دارد که؛ صراحت بیان در چنین موقعیتی - تنایج آن هرچه می‌خواهد باشد - ضامن طرح مسأله در زمینه‌یی است، که متضمن اتخاذ وضعیت صحیحی خواهد بود.

شگرد و زیرکی او، هنگامی که به تفرقه انداختن میان محمود و خانان ترکستان اشاره می‌کند؛ فرونی می‌یابد. در ضمن، این اظهار که خوارزمشاه از ضعف خود به درجه‌ی هلاکت رسیده، مبین بیداری احساس و واقع‌بینی او و فرق گذاشتن میان موقعیتهاي مختلف و اتخاذ وضعیت لازم و مشخص در قبال اختلاف موقعیتها، می‌باشد.

بیرونی از مشغله‌های علمی خود؛ هرگز منقطع نگردیده، هر کس که به کتاب «تحدید نهایات الاماکن» او - و جز آن - رجوع کند؛ در می‌یابد که - علی‌رغم این محیط سیاسی آشفته - وی بکار مطالعات جغرافیایی خود و آزمایش‌های رصدی، ادامه می‌داده، و یک رصدگاه در کوشک شاهی - که دقت در این گونه مطالعات را آسان می‌نموده - دایر کرده بوده است.

در «چهار مقاله» آمده؛ که بیرونی و دوستانش «ابن‌سینا» و «ختمار» و «عراق» و «مسیحی»، بگاه جدایی از دربار خوارزمشاه، پس از تهدید محمود، درمانندند که بدلو بپیوندند یا ازو بگریزند. اما بیرونی - بنا به روایت مؤلف = (نظمی عروضی) - بیوستن به او را اختیار کرد:

«از تردیک سلطان یمین‌الدوله محمود، معروفی رسید بانامه‌ای، مضمون نامه آنکه: شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس‌اند از اهل فضل که عدیم‌النظیرند؛ چون فلان و فلان، باید که ایشان را

به مجلس ما فرستی ، تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند ، و مابعلوم و کفایات ایشان مستظر شویم ، و آن منت از خوارزمشاه داریم . و رسول وی خواجه حسین بن علی میکال بود، که یکی از افاضل و اماماًش عصر و اعجوبهای بود از رجال زمانه . و کار محمود در اوج دولت ، ملک او رونقی داشت و دولت او علوی ، و ملوك زمانه او را مراعات همی کردند و شب ازو به اندیشه همی خفتند . خوارزمشاه خواجه حسین میکال را بجای نیک فرود آورد و علفه شگرف فرمود ، و پیش از آنکه او را بار داد حکما را بخواند ، و این نامه برایشان عرضه کرد و گفت : «محمود قوی دست است و لشکر بسیار دارد ، و خراسان و هندوستان ضبط کرده است ، و طمع در عراق بسته ، من نتوانم که مثال او را امتنال ننمایم ، و فرمان او را به نفاد نپیوندم ، شما درین چه گویید؟» ابوعلی و ابوسهل گفتند : «ما نرویم». اما ابونصر و ابوالخیر و ابوریحان رغبت نمودند ؛ که اخبار صلات و هبات سلطان همی شنیدند . پس خوارزمشاه گفت : «شما دون را که رغبت نیست ، پیش از آنکه من این مرد را بار دهم ، شما سر خویش گیرید!» پس خواجه اسباب ابوعلی و ابوسهل بساخت ، و دلیلی همراه ایشان کرد ، و از راه بیابان روی به گران نهادند . روز دیگر خوارزمشاه حسین علی میکال را بار داد و نیکوییها پیوست ، و گفت : «نامه خواندم و بر مضمون نامه و فرمان پادشاه وقوف افتاد ، ابوعلی و ابوسهل بر فته‌اند ، لیکن ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر بسیج می‌کنند که پیش خدمت آیند .» و باندک روز گار بر گ ایشان بساخت و با خواجه حسین میکال فرستاد ، و به بلخ بخدمت سلطان یمین‌الدوله محمود آمدند و بحضرت او پیوستند .»<sup>۳۶</sup>

باید که این روایت نادرست را رد کنیم . داستان پیوستن او به محمود ، به این ترتیب که آمد ، تاکنون رد نشده است . هیچیک از منابع ؛ قائل به چنین دیدار و پیوندی موهوم نیستند . بیشتر آنها در مقابل این روایت ، یاد کرده‌اند که ؛ پیوستن او به محمود ، هنگام هجوم وی به خوارزم و گشودن آنجا در سال ۴۰۸ ، رخ داده است . بیرونی در آن زمان ، پس از اینکه ابوالعباس مأمون بن مأمون ؛ در اثر یک شورش عمومی – بسال ۴۰۷ – کشته شد ، در تحت رعایت «ابوالحرث محمدبن علی بن مأمون» ؛ می‌زیست . سپس هنگامی که محمود «ابوالحرث» را برانداخت و خوارزم را مسخر کرد ، بیرونی را در رکاب خود پیوسته ؛ به غزنهین برد . جایی که دومین مرحله از زندگانی وی آغاز گردید ، و این دوره‌ی پربار و بری است ؛ که در طی آن ، تعدد سفرها و آزمایشها و کثرت مطالعات او ، بخوبی مشهود است . و پیشاپیش همه‌ی آنها ، کتاب گرانقدر وی در باره‌ی «هند» است ، که امروزه بنیاد جامعه شناسی هند بشمار می‌رود .

# ج - دوین ورهی زندگی او

محمود؛ در سال «۴۰۸» به خوارزم تاخت و آنرا گشود<sup>۱</sup>. پس از آنکه بسیاری از مردم آنجا کشت، تزدیک به پنج هزار نفر را - که بیرونی هم جزو آنان بود - اسیر کرد و زنجیر شده به «غزنین» گسیل داشت. سپس آزادشان کرده، جزو ملازمان خدمت در سفر هند، قرارشان داد.  
بی پرواپی سلطان؛ تنها در علاقه مندی اش به خونریزی و هلاک

[I, 1]

پوند با مسمو

۱ - فرخی : به مناسبت فتح خوارزم بست محمود، سروده است:  
آن که چون روی بخوارزم نهاد از نزعش  
روی لشکر کش خوارزم برآورد رنگ  
ای شگفت آنکه همی کینه خوارزم کشید  
تا که حاصل شودش نام و برآید از نگ  
او چه دانست که خسرو، سران سپهش  
کشته و خسته بهم در فکنیش فرسنگ  
وانکه او را سوی دروازه گرگانچ برند  
سرنگون بادگران از سرپیلان آونگ  
ناله کوس ملکشان پیراکند زهم  
همچو کبکان را باز ملک، ناله و چنگ  
بهزار اسب فرون از دو هزار اسب گرفت  
همه را ترشیده از خون خداوندان رنگ  
رنگ آن روز غمی گردد و بیرنگ شود  
که بر آرامگه شیر بگیرد آزنگ



کردن قساوت آمیز مخالفانش؛ آشکار نمی‌شود، بلکه در نابود کردن مراکر فرهنگی و سوزانیدن کتابها نیز نمایان است. چه؛ هنگامی که به خوارزم درآمد، کتابخانه‌های آنجارا سوزانید و شوون آن فرهنگی که، در دربار خوارزمشاهیان رشد یافته و بارور گردیده بود، از میان برداشت. چنانکه در هنگام فتح «ری» - که یک مرکز فرهنگی مهم بود - نیز چنین کرد. کتابخانه‌های آنجا را ویران ساخت و همه‌ی کتابهای کلامی را که در آنها وجود داشت؛ سوزاند، و بسیاری از دانشمندان آنجا را بتهمت إلحاد و قرمطی بودن، بقتل آورد.

وی؛ با این همه خودخواهی، می‌کوشید دانشمندان و شاعرانی را که؛ مزاجگوی و هواخواه او می‌شدند؛ بخود جلب کند، تا حاله‌یی از ایشان در پیرامون خود بوجود آورد و بدان وسیله، شأن خود را در میان فرمانروایان و بزرگان عصر، بالا ببرد. تصویری که ممکن است از پیوند او با بیرونی برنگاشت، بدین گونه است:

نَا گَزِير وَ قَسِير رَوَاهِيْت «چهار مقاله» را ، كَه گَزِير شَمِيز مَيْكَال -	I, 21
أَشْرِيْغَامِ مُحَمَّد ، تُوسُط فَرَسْتَادِه اَش - أَبِنِ مِيكَال - بَنْزَدِ أَبُو العَبَاسِ خوارزمشاه بَوْد ، رَدَ مَيْكَال - نَخْسَتِينِ دِيدَارِ آَنْدَو ، پَسَ اَزْ سَقْطَه خوارزم ،	مَرْحَلَه مَيْ شَك

در سال ۴۰۸ - خواهد بود. محمود؛ بیرونی و دانشمندان دیگری را که در دربار «گور گنج» بودند، در رکاب خود پیوست. اما آنان

— و گفته‌ی عنصری این است :  
عجبیتر از همه خوارزمشاه بود که تا  
به میر و خسرو ما بسته بود جان و روان  
زمان، زمانش فزون بود و جاه کارش به  
دلش گشاده به پیش سپاه بسته میان  
خلاف شاه چواندر دلش پدید آمد  
بسیست بنده خود کشته گشت چون نسوان

از گولی و خودخواهی و سیه دلی او نرسند، چرا که استاد بیرونی؛ عبدالصمد اول پسر عبدالصمد حکیم را به تهمت قرمطی گری؛ کشت، همچنان که بسیاری دیگر را کشته بود.

در مورد «ابوریحان» نیز شک می‌داشت، تصمیم کرد او را به استادش ملحق سازد، اما چون شنید که وی پیشوای زمانه در علم نجوم است، هوایِ نفسی یافت؛ از کشتن وی درگذشت، لیکن شک از او برنگرفت.

براین زمینه، پیوند بیرونی با او آغاز شد. شک و وهم پیوسته، و بدگمانی و دگرگونگی حال، سرانجام واداشت تا برای اطمینان خاطر؛ او را به زندان افکند. چه؛ در همین سال که وی را با خود به غزنین آورد، از بابت او نیاسود، مگر آنگاه که در اثنای یکی از جنگها یاش در هند، وی را در قلعه‌ی شهر «نندنه»<sup>۲</sup> واقع در پنجاب غربی، نزدیک به شش ماه بازداشت کرد.<sup>۳</sup> این همان شهری است که بعدها بیرونی؛ آزمایش‌های رصدی خود را در آنجا کامل کرد. در «چهار مقاله» آمده است که؛ «میمندی» – یعنی همان کسی که طبق یکی از روایات؛ در حق «فردوسی» پیش سلطان وساطت کرد – در حق بیرونی نیز، هنگامی که «در شکارگاه، سلطان را خوش طبع یافت»<sup>۴</sup>؛ وساطت کرد. پس او را آزاد کرد، به «غزنین» بازگشت، و البته در شک و وهم خود باقی ماند. با این حال، بیرونی؛ برای فعالیت‌های علمی خود و پژوهش‌هایش در نجوم و جغرافیا؛ مصونیتی یافت. در نتیجه‌ی همین سفرهای متعدد، مطالعات وی

۲ – این قلعه، در زمان محمود و پسرش مسعود؛ زندانی مشهور بوده است. محمود؛ ابوریحان را در آن زندانی کرد، همانطور که مسعود؛ «خواجه عبدالزالزلق» را در آن زندان افکند. رش؛ تاریخ بیهقی، ص ۱۴۹.

۳ – مقاله‌ی «حسن البرنی»؛ ص ۶۴.

۴ – چهار مقاله، ص ۹۳.

پردازمنه و تجربیات نوین او عمیقانه‌تر گردید، چرا که اگر زمینه‌ی آنها پیشتر سرزمینهای آسیای میانه بود، اکنون سرزمینهای بسیاری از خاک شبه‌قاره‌ی هند؛ مورد برداشت علمی واقع می‌گردید.

همو، هنگامی که به «کابل» می‌رفته؛ آشکارا از نگرانی خویش و نکبت زندگی اش خبر داده است. در «تحدید نهایات الاماکِن» آمده:

«... روزی که خواستم این فصل بنویسم؛ سه‌شنبه‌ی نخستین جمادی آخر سال چهارصد و نه هجری در «جیفور» - دهی کنار «کابل» - بودم. شوق بسیار، مرا وادر بهرصد عرضهای این جایگاهها کرده بود، در حالی که؛ سخت به رنج اندر بودم؛ که گمان می‌برم «نوح» و «لوط» - که درود بر آندو باد - این چنین رنج نبرده‌اند. امیدوارم که من سومین آنها در نیل به رحمت خداوندی، و فریادرسی بمتن او؛ بوده باشم.»

چنین احساس سودایی بر وی مسلط شده بود، با آنکه سلطان دگر گونه حال، او را در حلقه‌ی دانشمندانی که افتخار دربار او بودند، درآورده بود. لاکن او بگونه‌ی منجّمی درباری درآمده، که توانایی اش را در بنیاد سومین رصدگاه خودبرای مطالعات نجومی اش - که در سال «۴۰۹» و «۴۱۰» دایر کرد - از دست داده است.

واقع امر اینکه، در پس رفتار سلطان و بی‌اعتمادی اش نسبت به او، مواردی هست، که در خورد تأمل می‌باشد:

(الف) . پیوند بیرونی با ابوالعباس خوارزمشاه؛ بس استوار بوده، و نه تنها یکی از دانشمندان تزدیک به شخص وی بشمار می‌رفته، بلکه وزیر و رایزن او نیز بوده است.

هنگامی که محمود؛ خوارزم را گشود و دانشمندان دربار آنجا را - که بیرونی جزو آنان بود - بخود پیوست، رفتارش با آنان، چونان رفتار کسی بود که جمع را می‌پراکند، آنگاه خود گرد می‌آورد و می‌سرشد.

مورخان؛ در اینکه وی نسبت به کس که پیشتر روابطی داشته؛ شگاک بوده است، اتفاق نظر دارند. و با اینکه از ملحق ساختن ایشان به دربار خود، برای سرفرازی؛ خوشکام شده بود، اما تیغ کیفرش همواره بر سر آنان سایه انداخته، تا بمحضی که خویاش تنداشد؛ خشم خود را بر آنان فرو بارد.

بیرونی؛ نظر به روابط پیشین خود با خوارزمشاه، مورد بدگمانی سلطان بود، و بنابراین؛ هیچ جای شگفتی نیست اینکه پس از فتح آنجا، وی را در قلعه‌ی «نندنه» زندانی می‌یابیم.

ب). پیداست؛ سبب اینکه سلطان او را نکشت؛ همان است که در باره‌ی «ستاره شناسی» او به وی گفتند. محمود، از تهدل؛ دوستدار «اختر گویی»، بجهت غیب آگاهی، بود. پس وی را در نزد خود ابقا کرد، تا امر فتوحات و جنگهای بسیارش را در شبه‌قاره‌ی هند؛ برایش مکشوف سازد.

باید افزود که؛ وضع محمود هم بمانند و همسطح عامه‌ی مردم در آن عصر، که فرقی میان «نجوم» (=علم هیئت) و «ستاره شناسی» [یا اختر گویی] [ (=دانستن سعد و نحس اختران) نمی‌گذاردند، بوده است. حقیقته‌ی که حدّ فاصل میان ایندو در آن روز گار، بسیار دقیق است. اینکه «بیرونی»؛ منجم (=هیئت شناس) بشمار می‌آید، و جز او «ابن‌البتانی» و «ابوهحمد خجندی» و «ابومعشر فلکی» و «نصیرالدین طوسی» و «عمر خیام» در زمرة‌ی منجمان شمرده می‌شوند؛ اهتمام ایشان، بهنگام استغفال در این رشته از معرفت، سیروپویش در عوالم و همیه، و کوشش نومیدانه برای غیب آگاهی بخاطر ارضای یاوه گویان، و طالع‌بینی؛ نبوده است. همین موارد است که عامه‌ی مردم، از دیرباز، معطل آنها شده‌اند. بیرونی، در رد آنها بدفعات متوالی؛ هیچ تردید روا نداشت، بلکه گفته‌ی «منصورین طلحه» را در باره‌ی تعیین طول نیشابور، مورد تردید قرار داده، زیرا که وی «به ستاره شناسی حریص بوده است».

او در کتاب «التفهیم» خود ، مردمانی را که اعتقاد دارند احکام ستاره‌ها از تنجیع علوم ریاضی است ؛ سخت آزرده ، و بیان می‌دارد که خود در این مورد کمترین عقیده را داراست ، همانطور که کیمیاگری را بسبب ارتباط آن با گذاختن کانی‌ها و تبدیل مس به طلا ، در اذهان مردم آن روزگار ، از مقوله‌ی «شعبده» و امری باطل و نکوهیده بشمار آورده است<sup>۰</sup>.

اما بخلاف مشخص ساختن موقعیت خود در برابر «ستاره شناسی» ، کسانی که چیزی در باره‌ی او نوشتند ، خواسته‌اند از لحاظ تأثیر و تبعیت از ویژگی عصر ، از او ستاره شناسی بسازند . فخر الدین رازی در تفسیر خود ، او را «ابوریحان بیرونی منجم» یاد کرده ، و عروضی سمرقندی ، این حکایت را ، در تأکید این قول ، باز گفته است :

«آورده‌اند که یمین‌الدوله سلطان محمود بن ناصر الدین ، شهر غزین ، بر بالای کوشکی که در چهارکاری نشسته بود بیان‌هزار درخت ، روی به ابوریحان کرد و گفت : «من ازین چهار دراز کدام در بیرون خواهم رفت ؟ حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذنویس و در زیر نهالی من نه !» و این هر چهار در ، راه گذر داشت . ابوریحان اسطر لاب خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود ، و بر پاره‌ای کاغذ بنوشت ، و در زیر نهالی نهاد ، محمود گفت : «حکم کردی ؟» گفت : «کردم» . محمود بفرمود تا کننده و تیشه و

۵ - از منکران علم کیمیا ؛ شیخ الرئیس ابن‌سینا و «کندی» فیلسوف را می‌توان نام برد . و از گرایندگان به آن ؛ امام فخر الدین رازی و شیخ نجم الدین بغدادی ، و ابوبکر رازی را - که رد بر «کندی» را تهد نموده - و «طفرابی» را - که نظر ابن‌سینا را رد کرده - و «جابر بن حیان» را - که نخستین کسی است که بدان علم شهرت یافته - می‌توان نام برد . پیداست که سبب این اختلاف ، بطور مستقیم مربوط به تبدیل فلزات به کانی‌های گرانبهاست . (رجوع شود به : جابر بن حیان ، از زکی‌نجیب محمود ، ص ۴۰ بعد).

بیل آوردند، بر دیواری که بجانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت، و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند، بوریحان بروی نوشته بود که «از این چهار در هیچ بیرون نشود، بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود». محمود چون بخواند طیره گشت و گفت او را بیان سرای فرو اندازند، چنان کردند، مگر با بام میانگین دامی بسته بود، بوریحان بر آن دام آمد، و دام بدرید، و آهسته بزمین فرود آمد چنانکه بروی افگار نشد. محمود گفت: «او را برآرید!» برآوردند، گفت: «یا بوریحان! ازین حال باری ندانسته بودی.» گفت: «ای خداوند! دانسته بودم.» گفت: «دلیل کو؟» غلام را آواز داد و تقویم از غلام بستد و تحويل خویش از بیان تقویم بیرون کرد، در احکام آن روز نوشته بود که «مرا از جای بلند بیندازند، ولیکن بسلامت بزمین آیم و تندرست برخیزم.» این سخن نیز موافق رأی محمود نیامد، طیره تر گشت؛ گفت: «او را بقلعه برد و باز دارید!» او را بقلعه غزنین باز داشتند و شش ماه در آن حبس بماند.<sup>۶</sup>

آشکار است که این حکایت؛ بر اساس روایتی که از اصل صریح خود، بتدریج در تداول و گمان عامه؛ تغییر حاصل کرده، ساخته شده، و گرایش درونی آنان بسوی این گونه پندارها و خرافات، برواقع امر؛ پیشی جسته است. البته در رد آنها، هنگامی که فکر دقیق و تفکر پویا، و روش متین بیرونی را در برداشت از قضایا؛ باز می‌نماییم، تأکید بیشتری خواهد شد.

در هر حال، ممکن است چشم داشت سلطان به ستاره شناسی

۶ - چهارمقاله، ص ۹۱ - ۹۳. «بارتولد»؛ آنجا که این پندارها را با این گفته‌ی خود: «که با معاصران خویش در مورد ستاره شناسی [= اختر گوبی] هم عقیده بوده است»، باور نموده، کار درستی نکرده است. (تاریخ الحضارة الإسلامية، ص ۱۱۰).

[ = اختر گویی ] وی ، سبب ابقاء‌ی او گردیده ، لیکن هنگامی که بر بُطَلان گمان خود ؛ یقین حاصل می‌کند ، از لحاظ شک سیاسی اش نسبت به او ، وی را به زندان می‌افکند. پس از آن ، بحسب خوی دگر گونه‌اش ، گاهی بنرمی و گاه بدرشتی با وی رفتار می‌کند. این چونین است که ؛ احساسی تند و سودایی در روح بیرونی ، آشیان کرده است.

چنانچه از عظمت طلبی وی ، و از آنچه او را ملزم به داشتن عزم و دلیری ، و شکار دانشمندان و شاعران ، و ایمان به اعتلای کلمة الله؛ می‌کرد ، بگذریم ؛ در برابر خود مردی متعصب می‌یابیم که ؛ شیعیان را هر جا که باشد ؛ قهر و غضب می‌نماید ، و هر کجا روند تعقیبیشان می‌کند. هرچه دعوت فاطمی گری در «مصر» وسعت می‌یابد و داعیان آن در اطراف عالم اسلامی ؛ فزونی می‌گیرند ، قهر و غضب وی نیز نسبت به آنان توسعه و تتوّع می‌یابد . خلیفه ؛ در راندن حکم برایشان ؛ در منطقه‌یی که صحنه‌ی نمایش فرمانروایی و فتوحات او بوده است ؛ به وی تفویض اختیار نمود. پس او ، بسیاری را بقتل آورد ، و چنانکه می‌دانیم ، هنگامی که شیعه گری «فردوسی» ؛ معلوم وی شد ، از او روی برگاشت ، و برطبق یکی از روایات ، نزدیک بود به هلاکت رسد ؛ که بگریخت . همو هنگامی که ری را گشود ، گروهی از بزرگان و سرشناسان آنجا را به تهمت قرمطی بودن ؛ بقتل آورد ، و در این حد باقی نمانده ، شیعه گری از لحاظ وی ؛ چنان تهمتی گردید که ؛ در زیر پوشش آن هر که را می‌خواست ، نابود می‌کرد. در پی این وضع بود که ؛ دشمنی سرسخت برای تمایلات فکری و گرایشهای فلسفی ؛ قد علم کرد.

پیداست که ؛ سبب کشن عبد الصمد - استاد بیرونی - ملقب به حکیم ، ستیز گی اش با حکمت و فلسفه گرایی ، که این محقق بدان اشتغال داشته است ، بوده . و چون خواست اموال بازرگانی را در

[ ۱، ۳ ]

چه امتیازی محمود

در رزواین سوی بدودا

«غزنهن» تصرف کند، او را «قرمطی» خواند، و این در وقتی است که این بازرگان مطلقاً به شیعه گری شناخته نگردیده بود. هنگامی که سفیری از چین شمالی به نزد او رسید؛ و از مشاهدات خود در فراسوی دریاها - حوالی قطب شمال - سخن گفت، از جمله اینکه: آفتاب در آنجا همواره طالع است و البته شب پدیدار نیست، این گفته را بنا بر عادت خود، حمل بر الحاد و قرمطی گری کرد. در حالی که این سفیر، هیچ رابطه‌یی با این گونه عقاید نداشته است. واگر بیرونی در توضیح رابطه‌یی میان زمین و خورشید، عجله نمی‌کرد؛ و بهوی اطمینان نمی‌داد که؛ این وضع موصوف در نزد اهالی قطب، امری طبیعی و خود یک حقیقت علمی غیر قابل انکاری است، تردیک بود او را هلاک کند<sup>۷</sup>.

«ابن فورک»؛ مدتی طولانی، برای حالی کردن عقیده‌ی رؤیت باری نه در جهت و نه در مکان به او، معطل شد. و آخرس؛ محمود، جز این در نیافته بود که به فارسی بگوید: چگونه چیزی را بی‌جهت تعقل می‌کند<sup>۸</sup>!

البته؛ آدمی که صفات و اخلاق او؛ چنین باشد، می‌باید که یک زمان، با افکنندن بیرونی به زندان؛ براوبتوفد، و زمانی دیگر؛ که مزاجش پاک شده، امکان نظارت بر جواهر خود و گنجینه‌های دولتی را به او بدهد. خوی وی چندان دگر گونه بود که؛ به چیزی ثبات نمی‌یافت، و شخصیت او از مجموعه‌ی تناقضاتی سر شته بود که؛ نمونه‌یی از فرمانروایان مسلمان را در آن روزگار آشفته، مجسم می‌سازد.

بیرونی؛ نظر به حساسیتی که - مستمد از برخورداری اش در دربار خاندان «عراق» و «قبوس» و «مأمون» بود - از بیان و شرح خودخواهی محمود دگر گونه حال و درشتی و خودبزرگی‌بینی او،

۷ - یاقوت: معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۴ ...

۸ - مقاله‌ی «ابوالکلام آزاد»، ص ۲۳۰

نه یکبار ، فروگزار نکرده است . در «الجماهر» گوید :

«از جمله‌ی مشاهدات ؛ یکی آتش افتادن به مرواریدهای بتخانه‌ای بود که ؛ جنگجویان در حوالی «برانه» (بلند شهر کنونی) سوزانیدند . «لوهر» صاحب آنجا که در دست امیر یمین‌الدوله گرفتار شده بود ، پیغام داد که ؛ این دیوانگان از بابت گوهرها ، نظر به ارزش و گرانبایی آنها ، بتو زیان می‌رسانند . نخست آنها را بیرون آر ، سپس ایشان را فروگذار تا آتش زنند . اما او التفاتی به گفته‌ی او نکرد ، چنانکه پافشاری در مخالفت ، عادت وی بود . آنگاه ، پس از فرونشستن آتشها ، خاکسترها وارسی شد و دانه‌های بزرگ گرانبایی بدت آمد ، چونان که گویی از گچ تراشیده‌اند ، که هیچ سودی از آنها فرادست نیامد .»<sup>۹</sup>

همچنین ، در چکامه‌یی که طی آن ؛ پیوند خود را با شاهان روزگار ؛ باز نموده ، اشارتی می‌کند به توجهی که وقتی بهوی داشته ، و چشمپوشی او از نادانی‌ها یش :

۱۴ - هیچ نعمتی را محمود از من باز نداشت . و  
ناگاهمندانه‌مرا ؛ از جوری که می‌بردم ، توانگری  
و خورسندي داد .

۱۵ - نادانی‌های مرا بخشدود ، و به تکلف کرم نمود .  
و به حرمت و آبروی من ، و هم به پوشاسکم ؛  
تازگی بخشدید .<sup>۱۰</sup>

همین دو بیت که ؛ بر اکرام محمود از وی و گذشتی از نادانی‌های او ؛ دلالت دارند ، با توجه به اینکه گاهگاه از او چهره

۹ - الجماهر ، ص ۷۶ .

۱۰ - ابوالکلام آزاد - (ص ۲۵) - عقیده دارد که : این دو بیت جز به اکرامی که سلطان از وی کرده ، دلالت نمی‌کند . الا اینکه در مفهوم آنها ، آنجا که فراغستی و گنثت وی را از نادانی‌های خوش می‌نمایاند ، نظری اعمال گردیده است .

در هم می‌کشیده، این قول را – که این دو بیت بطور دقیق؛ حاکی از پیوند بیرونی با محمود است – رد می‌کنند. وَالاً کدام «نادانی»‌ها از بیرونی سرزده، اگر خودخواهی محمود نبود، که می‌خواهد آنها را بیافریند و بسبب آنها وی را کیفر دهد. مؤید این امر آنکه وی؛ در دربارهای گوناگون زیسته، و هرگز جانب لطف و نصیحت و افادت را نسبت به کسی که او را تحت رعایت خود قرار داده، رها نکرده است. تنها محمود و دگر گونگی خلق و آشتگی حال وی است که؛ این وضع را پدید آورده، و بر همین زمینه؛ پاداش نهاده می‌آید.

حقیقت اینکه؛ بیرونی از بابت پیوند خود با محمود، قطع نظر از طبیعت این پیوند، بهره داده است. در «غزنین»؛ مطالعه‌ی دانش‌های هند را آغاز کرده بود که؛ خود همراه وی به شبه قاره‌ی «هند» رفت. در آنجا؛ نخست به آموختن سانسکریت، و سپس به پژوهشی کاملاً «مردم‌شناسانه» – Anthropo logical – در جامعه‌ی هندی پرداخت.

جامعه‌ی هندی، نسبة [تاآن زمان] برای مسلمانان و جزو آنان؛ ناشناخته بود، تا اینکه وی؛ دقایق آن را در «تحقيق مالله‌ند من مقوله مقبولة في العقل أو مرذولة» مکشوف ساخت.

کتابها در طول مدتی که وی در آنجا اقامت داشته – یعنی «۴۰۴» سال – مبالغه کرده‌اند. چه اینکه؛ در هر حال، ماندگاری اش در آنجا؛ به این حد نمی‌رسد. زیرا اگر؛ بیوستن او را به محمود در سال «۴۰۸» بدانیم، و وفاتش را که در سال «۴۰۴» بوده است؛ در نظر آوریم، به غایت این اغراق در طول عمر وی، که تقریباً از هشتاد سال تجاوز می‌کند، پی خواهیم برد. ممکن است گفته‌ی خود او که؛ رفت و آمد بسیارش به هند، در دفعات متواتی، به مراد محمود؛ امکان

[I, 4]

آغاز پژوهش در  
«هند» و «غزنین»

دریافت و برداشت دقایق جامعه‌ی هندی را برایش فراهم کرده ، موجب این امر شده باشد .

از نوشه‌هایش برمی‌آید که ؛ بسال «۴۰۹» در کابل بوده ، و بگاه سخن راندن از تصحیح طول «غزنین» در «القانون» برمی‌آید که ؛ بسال «۴۱۰» در این شهر بسر می‌برده ، و تا سال «۴۱۱» این کار را ادامه داده است . چنانکه باز ؛ از کتاب یاد شده در می‌باییم که ؛ بسال «۴۱۸» هم در آنجا بوده . سالهای بعد هم ، در خلال اقامت طولانی خود در آنجا ، دستگاه ویژه‌بی برای مسجد جامع اختراع کرده است که ؛ اوقات نماز را بدقت معلوم می‌کرده ، و آنرا پیشکش امام آنجا نموده ، اما او نمی‌پذیرد ؛ زیرا برپایه‌ی نظام خورشیدی و ماههای رومی ساخته آمده است . از اینرو ؛ بیرونی متأثر گردیده و دستگاه را می‌شکند . در این حال گوید :

«گولی و حماقت سبب شد که خودرا از بهره‌مندی از اختراعات علمی ، فقط بخاطر اینکه از سوی بیگانگان فرا آمده ، محروم بداریم . این که رومیان هم ، بمانند ما آدمیانی هستند که راه می‌روند و می‌خورند ، پس آیا واجب می‌شود که ما ترک راه رفتن و خوردن کنیم ، بدلیل آنکه آنان راه می‌روند و می‌خورند ؟»

گمان می‌رود که ؛ در سال «۴۱۶» هم از «غزنین» دور نرفته است . چون در این سال که ؛ محمود برای فتح سومنات رهسپار گردید – یعنی بزرگترین فتحی که تاج فیروزی‌هایش در هند بشمار است – کتابهای تاریخ ؛ از دانشمندان و شاعران و بزرگان دولت که ؛ در این سفر پیرامون وی را گرفته بودند ، سخن رانده‌اند ؛ چنانکه «ابونصر مشکان» صاحب دیوان رسائل را ، و «ابوالفضل بیهقی» صاحب «تاریخ مسعودی» ، و «امیر علی قریب» حاجب کبیر ، و «عبدالدوله امیر ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین» برادر شاه ، و «ابوالقاسم کبیر» صاحب دیوان عرض ، و «بكتغدی» رئیس غلامان ، و «ایاز بن ایماق» ،

و «فرخی» شاعر را؛ که چکامدهای بسیاری به مناسبت این فتح سروده یاد کرده‌اند، اما از بیرونی هیچ سخنی در میان نیست، و همین دلیل براین است که؛ وی در جزو همراهان نبوده.

پس از درگذشت سلطان محمود؛ وی به خدمت پسرش مسعود پیوست، و در دربار او محترمانه زیست کرد، و همچنان فعالیت علمی خود را – که تا واپسین دم زندگانی؛ سوم رجب سال «۴۴۰»، از آن منقطع نگردید – ادامه داد.

[ ۱ ]
پیوند با مسعود

مسعود؛ پادشاهی «غزنویان» را، پس از آنکه پدرش محمود؛ در سال «۴۲۱ ه» درگذشت، بدست آورد. و این؛ همان سالی است که بیرونی به او پیوست، و در کنار دانشمندان و شاعرانی که به او روی می‌آوردند؛ به زندگی خود ادامه داد.

اعتداں مزاج و محبت و احترام «مسعود» نسبت به وابستگان خود، سبب این روی آوردن‌ها بود. مورخان از چگونگی پیوند او با مسعود؛ سخنی به میان نیاورده‌اند، اما پیداست که این پیوند؛ بردو اصل استوار گردیده:

نخست اینکه سلطان؛ او را در دربار پدرش، دیده و شناخته. و دیگر اینکه؛ دانش دوستی وی عموماً و علاقه‌مندی‌اش به «علم هیئت» خصوصاً؛ سبب این امر گردیده، چنانکه «یاقوت» گوید: «اقبالی به دانش نجوم داشته، و شوقی به حقایق علوم.»<sup>۱۱</sup>

همین امر؛ یک روز سلطان را برآن داشت تا با او در باره‌ی سبب اختلاف مدت‌های شب و روز در زمین؛ مفاوضتی کند. در نتیجه؛ بیرونی؛ کتابی برای وی تألیف کرد که؛ این مسأله‌را بطرزی مبسوط توضیح داده، بی‌آنکه اصطلاحات و مفاهیم پیچیده‌ی منجمان در آن

بکار رفته باشد . همچنین ؛ کتابی در باره‌ی «لوازم دو حرکت» برای او نوشته است که ؛ «یاقوت» راجع به آن می‌گوید : «کتابی ارجمند است که حرفی برآن نتوان افزود ، و بیشتر عبارت‌ها ایش از آیات کتاب الله - عَزَّوَجَلَّ - اقتباس گردیده است .<sup>۱۲</sup> بهترین کتابی که بنام او کرده ؛ «القانون المسعودی» است که ؛ به اختلاف مورخان ؛ آنرا در میان سالهای «۴۲۱» و «۴۲۷» پیاپیان برده است .

« [ظهیر الدین] بیهقی » ؛ این چنین وصفش کرده : شاهکاری است در میان همه‌ی آثارش<sup>۱۳</sup> ، و یاقوت این چنین :

«اثر هر کتاب دیگر را که در ستاره شناسی و حساب تصنیف شده ، زایل ساخته است .<sup>۱۴</sup>

در آن ؛ نجوم و تاریخ آن را بیان داشته ، و تحقیقات هندی و یونانی و آنچه را که تا آن روز گار حاصل آمده؛ بنحوی مستوفی؛ باز نموده ، و همین کتاب از جهت دریافت و برداشت وی و تعدد موضوعات ، همانند کتاب «المجسطی» بطلمیوس است<sup>۱۵</sup> . در مقدمه‌ی آن گوید :

« مسعود که ؛ سعادت از خدا جسته و با تأییدی که از جانب او ؛ در رفع اشکال و اشتباه یافته است؛ یگانه گردیده، هیچ گذارنده‌ی امری منسوخ و دارنده‌ی صفتی ممنوع نیست .» ، و او را چنین می‌نامد : «پادشاه شکوهمند ، سور برگ ، یاری گر دین خدای ، نگهدارنده‌ی بندگان و کین خواه دشمنان او ؛ ابوسعید مسعود بن یمین‌الدوله و امین‌المله محمود ».<sup>۱۶</sup>

۱۲ - معجم‌الادباء ، ج ۱۷ ، ۱۸۴ .

۱۳ - تتمة صوان الحکمة ، ص ۶۲ .

۱۴ - معجم‌الادباء ، ج ۱۷ ، ۱۸۴ .

۱۵ - تاریخ الفلسفه فی‌الاسلام ، ص ۲۳۱ .

۱۶ - القانون المسعودی ، طبع حیدرآباد ، ۱۹۵۳ ، ج ۱ ص ۱ - ۲ .

بهمن ترتیب؛ تمجید و ستایش از او را؛ با ذکر بسیاری از صفات برجسته‌ی وی؛ ادامه داده است.

گویند که؛ سلطان، پیلواری نقره به او هدیه کرد، بیرونی آنرا بسبب بی‌نیازی خود از آن، به خزانه باز پس فرستاد. بدین‌سان وی؛ آزادمنشی خود را - که هر گز باز بسته به آز و نیازی نبوده - نمایان می‌سازد.

فراخی عیش او؛ بدان گونه که شاعران و خُردِ دانشمندان جیره‌خوار؛ با پیاپی رفتن و در افتادن بنزد بزرگان و آستان بوسی‌شان؛ حاصل می‌کرده‌اند؛ نبوده است، بلکه سبب آن؛ احترام به دانش او بوده، یعنی آن چنان احترامی که؛ بخاطر نیازمندی‌شان به‌رأی و نظر او، و سرفرازی دربار، برخویشتمن فرض و واجب می‌دانسته‌اند.

اینکه بیرونی؛ اساساً می‌کوشیده است به سادگی زندگی کند، از اینروست که؛ امکان پرداختن به تحقیقات خود را داشته باشد. پس اگر دارایی او بیش از نیازش می‌شد؛ از پذیرفتن آن خودداری می‌کرد، زیرا هدف او فرارفتن از قلمرو دانش نبود.

در این مورد، وی؛ یگانه دانشمند نمونه درسده‌ی پنجم‌هجری - که آشفته و انباسته از طمع‌ورزی‌ها و نظر داشتن‌ها و حرص و آز و نیاز‌هast - که در کمال اخلاص به علم، و ایمان به رسالت خویش در میان دانشمندانی که؛ بیشتر آنان به تبعیت از ویژگی عصر؛ ماده‌پرست بودند، و همین امر بر دانش آنان چیرگی داشت، زیسته است.

## د. شھیت

بیرونی در عصری پرآشوب زیسته؛ که اختلاف میان سنیان و شیعیان، پس از آنکه گروه خوارج در سده‌ی چهارم از صحنه‌ی سیاست ناپدید شدند؛ شدت یافت. در پس این اختلاف میان سنی گری و شیعه گری، اختلافی سیاسی در امر خلافت؛ نهان می‌بود.

[ ۱ ]

آیا سنتی بوده  
یا شیعی؟

مذهب شیعه، چنانکه «ولهاوزن» گوید؛ خاستگاه عربی داشته، و در بغداد و بصره و کوفه، و در سرزمین همجوار آنجا - فارس - انتشار یافته بوده است. و هرچه به سوی شرق پیش رویم، کمتر اثری از آن می‌یابیم. مگر مردم «قم»؛ که جملگی شیعی‌اند، و سبب این است که؛ بیشتر مردمان آنجا عرب هستند. قهر و غضبی که شیعه با آن روبرو شده مانع جنبش این مذهب و تثییت آن، و انتشارش در بخش‌های مختلف سرزمین اسلامی، با سرعتی شگرف؛ گردید.

بدون شک؛ ایرانیان؛ گمشده‌ی خود را برای تاختن و برانداختن خلافت اسلامی، و بازیابی حکومت باستانی خویش و تحت حکم واحد بودن را، در آن یافتند. ظهور خاندان «بویه» که در سرزمین فارس؛ مورد حمایت ایرانیان قرار گرفتند، موجب تقویت و انتشار آن مذهب گردید، به ویژه آنگاه که؛ بویه‌یان بغداد را متصرف شدند و خلیفه‌ی سنی؛ تحت انقیاد سلطان ایشان درآمد. از

سوی دیگر؛ فاطمیان مصر هم؛ این مذهب را به صورت رسمی و منظمی درآورده، در راه نشر و تثبیت و وسایل کامیابی آن می‌کوشیدند. پس؛ هواخواهان از هر ناحیتی بدانجا روی آور شدند، و داعیان را به سرزمین‌های فارس و خراسان، برای انتشار آن؛ گسیل داشتند، و در جلب بسیاری به آن، از جمله؛ نصر بن احمد سامانی فرمانروای خراسان؛ توفیق یافتند. این؛ همان جایی است که پیشتر، از جریان شیعه‌گری – که سرزمینهای عربی و بخش‌های همچوار آنها را در بر گرفته داشت – بدور مانده بود.

اما گرویدن این فرمانروای سامانی، برای تغییر دادن مذهب ملت، بدانگونه که فاطمیان می‌خواستند، کافی نبوده، بلکه موجب شورش مردم و سپاهیان بر او گردید، تا اینکه؛ کورش کردند و به بدترین وجهی او را کشتند. همین که پسرش «نوح»؛ پادشاهی خراسان یافت، مجدداً از این جریان کناره‌گیری به عمل آمد، و با رفی کار آمدن محمود بنزنوی – سنّی متعصب – سنتیان نیرو گرفتند، و شیعیان؛ یکی از جهت پافشاری او در این امر، و دیگر به سبب فرمان خلیفه عباسی؛ مورد تعقیب و قتل واقع شدند.

اما اجرای احکام قتل بر ایشان کافی نبود، چه در آن هنگام که سیل‌های خون جاوزی و سرها بریده می‌شد؛ شیعه‌گری در اینجا و آنجا تسری می‌یافت.

بیرونی؛ در این محیط پرآشوب؛ پدید آمد. و لازم می‌آید؛ پیش از آنکه وی، یکی از این دو مذهب را اختیار کند، در کودکی، بر مذهب خانواده‌ی خود در خوارزم؛ بوده باشد. مردم خوارزم؛ چنانکه «ابن فضلان»، در سده‌ی چهارم، گزارش می‌کند؛ در پی هر نماز، اقدام به بدگویی از «علی» – که خدا رویش را نیک گرامی دارد – می‌کرده‌اند. جز اینکه آنجا هم، چون دیگر شهرها، خالی از کشمکش‌های مذهبی میان حنفی و شافعی و حنبلی و شیعه‌ی میانه‌رو و تنبرو؛ نبوده است.

منابع؛ به حکم انتساب او به یک خانواده شیعی، اشاره‌های کنند که؛ وی شیعیزاده بوده است<sup>۱</sup>، اما پای‌بند آن نگردیده، به مذهب سنتیان گرویده است<sup>۲</sup>. برخی معتقد‌ند اینکه گهگاه عقاید سنتیان را برتری می‌نهاد؛ دلیل بر انصراف او از شیعه‌گری نمی‌تواند باشد<sup>۳</sup>. و اگر درست باشد که او؛ شیعیزاده بوده است، بدون شک، هنگامی که پا به سن نهاده، به تبعیت از پاک اندیشی و آزادی عقیده و ستیزگی با تعصّب و تقليد، در مذهبی که لازم بوده بر آن باقی بماند؛ تجدید نظر کرده است.

در واقع؛ مطالعات او در دیاتهای گوناگون، یک متانت و استواری در این مقام، برای وی حاصل نموده، از اینرو؛ به حقایق ژرف اسلامی؛ تمسّک جسته، و تأویل یيهودی قرآن را رد کرده، و مفسّران و فقیهانی را – که جانب بررسی و دقت را در مورد آنچه خود برآند؛ رها می‌کنند – اتقناد و نکوهش نموده است<sup>۴</sup>.

در چند جای مختلف از «الآثار الباقیه»؛ مشاهده می‌کنیم که؛ شیعه‌گری را اتقناد کرده، و به گاه سخن راندن از افطار، بجهت رؤیت هلال یا کامل کردن سی روز، روایاتی را که از ایشان بنقل آمده، رد نموده است. و به راه و روش اینان، درمورد دلجویی از گمراهان، سخت می‌تازد:

«همه‌ی این اخبار در کتاب شیعه، متوقف بر روزه است. شگفتنا از سادات ما؛ خاندان پیامبر – ع ... – که؛ به آنها گوش فرامی‌دارند

— C. Huart : Histoire des Arabes, P. 373. ۱ —

- مقاله‌ی «احمد امین»؛ ص ۶ ن
- تاریخ الفلسفة فی الاسلام؛ ص ۲۳۲ .
- المعلمۃ البریطانیة ، ج ۳ ، ص ۳۵۶ .
- همان ، ص ۲۲۲ .
- احمد امین ، ص ۶ .
- الآثار ، ص ۷ – ۹ .

و برای گردا آوردن دلهاي خلقی که نشان از شیعه گری ایشان دارند، می‌پذیرند. و پی برادر نیای خود - امیر مومنان - در سر باز زدن از دلジョیی گمراهان ستیزه جو، بدین گفته که: دستگیر گمراهان نبوده‌ام، نمی‌روند.<sup>۵</sup>

علوم باطنی را هم به سبب سخنان ناسره و دروغی که باطنیان به پیامبر - ص - بسته‌اند، انکار می‌کند. اینان می‌پندراند که آن سخنان؛ از راز و رمزهای پیامبری است، که پیامبر به خاندان خود اختصاص داده است.

و نیز، در سخن راندن از تاریخ هجری و شناخت مبادی سال و ماههای آن، ضمن اشاره به حسابی که شیعه به میان آورده؛ گوید:

«بنا بر آنچه یاد کردیم؛ فرقه‌ی مدعی به باطن گرایی، برای شیعه‌نمایی خود؛ عمل می‌کند. پس حسابی را که پندراند از رازهای پیامبری است، به میان آورده‌اند.<sup>۶</sup> و در گفتار؛ از پیامبر نمایان و فرقه‌های سرگردان، «مهدی» - محمد بن حنفیه را - که شیعیان چشم برآموینند -، و «مهدی سفیانی» را - که آمویان چشم برآه آند - یاد می‌کند.

لیکن؛ بایستی در نظر داشته باشیم که؛ انتقاد او از شیعه، ممکن نیست حاکی از رد مذهب آنان و روی برگاشتن وی از آن مذهب؛ باشد.

ستیزگی با تعصب، و نقد موضوعی؛ هرگاه که لازم باشد، یا طبیعت موضوع ایجاد کند، از مشخصات تفکر اوست.

و همو؛ ما را به فرق گذاشتن میان موقعیتها و خلط مبحث نکردن در جنبه‌های یک موضوع، و تعهد نسبت به نمایاندن وجوه

۵ - الآثار، ص ۶۷.

۶ - الآثار، ص ۱۹۶.

مثبت و منفی آنچه مورد بحث و برداشت قرار می‌گیرد؛ بی‌آنکه در این رهنمونی و گرایش دادن‌ها شتاب کند، عادت داده است.

وی؛ با همین روش، قدوسیت موضوعات انسانی را – که مدلل به دلایل قدیم و مسلم به قول قائلان پیشین می‌دارند – کوییده است.

چه اینکه همه‌ی اینها بنا به دلخواه منطق، قابل رد و تأیید هستند. در این باره، وی همپایه و بمانند ابوبکر رازی، پزشک همروزگار خود، که با او مخالفت نمایی‌هایی کرده است، می‌باشد. و هم این‌دو، با این چنین راه و روش، به آن جمود وایستایی – که بربسیاری از موضوعات معرفت در میراث اسلامی، فشار وارد کرده – پایان دادند.

اینکه بایستی دلیلی در قطعی نمودن امر مذهب وی بیاییم؛ می‌توان تدبیر و راه‌جویی‌اش را در ستیزیدن با تعصب، به روح دینی او – که در نوشه‌هایش و تصحیحاتش در جهت‌یابی قبله و بحث‌های طولانی‌اش راجع به گاهیابی نماز، سازوار با مذهب‌های مختلف اسلامی، و راهنمایی‌اش به ابزارهای یاری‌گر برای حصول این مقصود، نمودار است – افزود، با وضع و حالتی که میانه‌ی مذهب شیعی و سنتی قرار دارد.

خود؛ در کتاب «الجمahir» اشاره کرده که: خوگر شده است به اینکه؛ انگشت‌تری بدست کند که سنگ نگین آن دو لخت است، بریکی عبارت احترام‌آمیز سنجان نقش بسته، و دیگری نشان از شیعیان دارد.

بدین گونه، وی موقعیت خود را در برابر ایندو مذهب مشخص ساخته است، چرا که دوستار کشمکش میان این دو فرقه‌نبوده، و اختلاف را خوش نداشته، از این‌رو؛ در آن واحد، هم شیعی و هم سنتی بشمار می‌آید. و بدین‌سان، خود را از جانبداری مفرط نسبت به‌ریک از ایندو، به سادگی؛ رها کرده است. بالجمله اینها، میین بلنداندیشی و ایمان اوست، و ما بجز او، هیچیک از اندیشمندان را

یاد نداریم که؛ در چنین وضع و حالت نمونه‌ی کامل آزاد اندیشی و برترنگری و فرازفتن از تعصی که؛ از دیرباز موجب ایستایی و کجروی شده، قرار گرفته باشد.

گاه این سوال پیش می‌آید که؛ اگر «محمود» او را بسبب شیعه‌گری اش بازداشت نکرد، پس سبب چه بود؟

چنانکه پیشتر گفتیم؛ محمود نه تنها دشمن سرخخت قرمطی و راضی گری بوده است، بلکه، پیش و پیش از هر چیز، دشمن آزادی فکر و کاربرد اندیشه، و نیز دشمن گرویدن به فلسفه بوده، پیداست که کشنن استاد بیرونی - عبدالصمد حکیم - بسبب گرایش او به حکمت بود. إلّا اینکه دلش خواست او را به صورت یک قرمطی جلوه دهد، یا اینکه واقعاً؛ میان راضی و فلسفی و بی‌دینی و حکمت، فرقی نمی‌گذارده است. و این درست‌می‌نماید. پس این چونین حکمی بر او راند، و تصمیم کرد که شاگردش را هم با این دستاویز بقتل آورد، که اجل تأخیر کرد، لذا به بندش افکند و مراجعت تغییر یافت.

پژوهش‌هایی که بیرونی در دانشگاه‌ی عقلی و دینی کرده است، هرگز او را در آرمان [ideology] خود؛ دچار سستی و کوتاهی نگردانیده و در مورد ارزشمندی خویش بنشک نینداخته است، بلکه وی را قادر کرده تا آن «آرمان» را با

جنبه‌ی خاص ایمان زنده‌بی که؛ هر لایوشانی را رفع و هر دورنگی بی را بکلی دفع می‌کند، بسر شد و در هم آمیزد. پس؛ اخلاق وی، بطور کلی، این خط سیر را طی کرده، مگر برخی تکلیفات ظاهری، که پذیرش آنها برای ادامه‌ی زندگی لازم بنظر می‌رسد.

وی در آن روزگار، جزو دلیرترین و صریحترین مردمان بوده است. لذا هر گاه از او خواسته‌اید که؛ نظر خود را در باره‌ی موضوعی ابراز نماید، هیچ تردیدی در آشکار کردن حق و حقیقت؛ نشان نداده است. چندان که با ابوالعباس مأمون، در مورد نگرانی اش

[II]  
اخلاق او:

از وضعیتهای تردیدآمیز برای مواجهه با محمود، بصراحت سخن گفت. و خواری و ناتوانی او را در برابر سپاه سلطان، هنگام رای زدن پیرامون خواست محمود برای خطبه خوانی بنام وی، نمایاند. و در سخن گفتن از اخلاق خوارزمشاه، نقایص وی را آن چنان بی‌باقانه باز نمود، که رعایت هواداری از او، بظاهر در آن ملحوظ نیست<sup>۷</sup>. وی؛ دوستار صلح و دشمن ویرانگری است. و این امر، چنانکه پیداست، به سائقه‌ی علاقمندی به ثبات مادی و روحی بی‌است که؛ در دربارهایی که بدانها نقل و انتقال یافته، از دست داده است. همو، شاهد کشمکشی که میان قابوس و خاندان «بویه» رخ داد؛ بوده، و در بحران‌ها و جنگهایی که میان محمود و خاندان مأمون روی داد؛ زیسته، و ویرانگری و نابود سازی بی‌که محمود در هندوستان بنیاد کرد، دیده است. بی‌گمان؛ این جنگها، فعالیت علمی و مطالعات و آزمایش‌هایش را محبدود کرده. بدین سبب؛ از هرجنگی ناخورستند بوده، و صلح را از جان و دل؛ دوست داشته است. و اگر آنچه وی دوست داشت؛ تحقیق می‌یافت، در مطالعات خود – با وجود وسعت و دقت آنها – به حدّی بس فراتر از آنچه رسیده است، می‌رسید و آزادی می‌یافت. چونین صلح‌دوستی بی؛ درنهاد دانشمندانی که پژوهش و آزمایش برانگیزندگی آنان است، جلسی است، و خواهان آرامش محیط پیرامون خود هستند؛ تا لطمہ‌بی به غور و بررسی‌هایشان وارد نیاید.

بیرونی؛ یکی از آن دانشمندان نادر آن روزگار – که دگر گونیهای سیاسی و دینی و جنگی برآن چیره شده – بوده است که؛ همین دگر گونیها، موجب جنبش و نواوری‌های او گردیده است. و اگر وی؛ از قماش حرفه‌بی‌های خیل‌وار آن روزگار بود، همان اوضاع آشفته، او را هم بر می‌انگیخت تا با اغتنام فرصت‌های

فراوان، خود را توانگر و ثروتمند سازد. وی آشکارا، ناخورستنی خود را از جنگ و ویرانگری محمود در هندوستان؛ که همراه با غارتگری‌های بسیار در برابر دیدگان وی بود، ابراز داشته است. همو، این کار را ستوده‌ی پادشاهی ندانسته، بلکه به گونه‌یی نکوهشگرانه و تحقیرآمیز، از آن یاد می‌کند. همچنین؛ یادآور ثبات و آرامشی است که ضامن برآورده نیازمندی‌های او برای پرداختن به مطالعاتش باشد. اینجاست که؛ مالدوستی او؛ بخاطر بی‌نیاز شدن بوده است، نه از جهت آزمندی و طمع ورزی. پس هر گاه افزون بر نیازش؛ مالی بدو می‌رسیده، آنرا به صاحب‌ش باز پس می‌داده است. چنانکه پیشتر اشاره رفت؛ پیلواری نقره را که مسعود به او هدیه کرد، باز پس فرستاد، زیرا افزون بر نیازش بود.

مقام و منصب را هم، هر آینه با آزادی اش تعارض می‌یافتد، نمی‌پذیرفت. چه اینکه وقتی «قابوس»<sup>۸</sup>؛ از او خواست تا خود را وقف تصدی و اداره‌ی امور کشورش کند؛ خودداری کرد، ویرون شدن از نزد او را برگردید، چون قساوت‌هایی را که در وجود او سرشه بود، بخوبی دریافت، و می‌دانست که؛ اگر آن پیشنهاد را پذیرد، بهر حال یکروز، در اثر خوی پیوسته دمدمی او، آزادی خود را از دست خواهد داد. با وجود اینکه؛ باده‌خواری می‌کرده است - و خود بدین امر؛ در کتابش «المُسَامِرَةُ فِي أَخْبَارِ خَوَارِزْمٍ» تصریح نموده که؛ ندیم (و هم‌بیالله) ابوالعباس بوده<sup>۹</sup> - لاکن هیچگاه عنان اختیار و خودداری را در برابر شهوت از دست ننهشته است.

«یاقوت» درباره‌ی او گوید: «نیک بزم و خوش مشرب بود.<sup>۱۰</sup>»، اما هر گاه؛ ناگزیر از استهzaء کسی - که او را تحقیر کرده بود - می‌شد، با اینکه خود؛ نابخردی را شایسته‌ی دانشمندان نمی‌داند،

۸ - تاریخ بیهقی، ص ۶۶۸.

۹ - معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

۱۰ - دیباچه‌ی «زاخاو»، ص ۳۹.

در این حال؛ دیگر واژه‌های دانشمندانه بکار نبرده، گستاخانه سخن می‌گفت. واقع اینکه، در گفتار خود؛ دریده‌گو، اما در رفتار؛ نیک و پرهیز‌گار بوده است<sup>۱۱</sup>. وضع بسیاری از دانشمندان و ادبیان - که حدود میان معلومات و اعمال را می‌شناسند -، چنین است. چنانکه «گوته» گوید: «جرمی نمی‌شناسم که نتوانم آنرا مرتكب شوم.»<sup>۱۲</sup>

از دشنامه‌ای او، این اشعار خطاب به یک شاعر است:

۲ - ای شاعری که نزد من آمدی و تفوّط بر ادب کردی.  
فرا رسیدی تا از بابت فرهنگم، بستایی و بنکوهی.

۳ - در یافتم که؛ نابخردانه در ریش من تیز دهنده است، حاشا چنین نیست، چون ریش درازش، از زیر دمگاه من رُسته.

۴ - در پساوندهای شعرش، حَسَبْ مرا یاد کردست.  
در حالی که بخدا سوگند، نَسَبْ خودرا، هیچ درست نمی‌دانم.

۵ - نیای خودرا، چندان کمزرا و ارشناختن است، نشناخته‌ام.  
چگونه نیای خود را بشناسم، در حالی که از پدر آگاه‌نمی‌ام؟!

۶ - من؛ «أَبُولَهَبٌ» (\*) - پیری بی‌فرهنگ - ام، آدی، مادر من «هیزم کش» است. (\*)

### ۱۱ - همانجا

۱۲ - تاریخ الفلسفه فی الاسلام، ص ۲۳۷.

«\*» ابوالهَبٌ؛ کنایت است از «عبدالعزیز بن عبدالمطلب»، عموی پیغمبر اسلام، متوفی بسال ۲ یا ... هـ ق. مردی سرخ روی بود و به این جهت مسلمانان او را «ابوالهَبٌ» می‌خواندند. وی از بزرگان قریش و از بدخواهان و دشمنان پیغمبر بود و در آزار مسلمانان سعی بسیار ورزید. زنش امجمیل خواهر ابوسفیان؛ عمه‌ی معاویه، نیز بامحمد - ص - سخت



۷ - ای «ابوحسن» ! (\*\*) ستایش و نکوهش در ترد من  
یکسان است :

هم بدانسان که؛ جد و هزل همسانند.

۸ - پس؛ از این هردو، مرا عفو فرما و بدانها مپرداز!  
ترابخدا، «است» خود را به زحمت در نینداز!

در «نقد» او نیز؛ گاهگاه تازش و درشت گویی هویداست،  
چنانکه با «ابن سینا» رفتار کرده. و آن اینکه؛ ضمن عیجویی از  
وی؛ تلخی خردگیری را بدو چشانیده، و طوری او را مخاطب  
ساخته - که از حکما گنشته - عوام را بدانگونه خطاب نمی‌کنند،  
و سخنانی که متضمن بی‌ادبی و نادانی است؛ بربازیان آورده است.  
بطوریکه؛ صاحب «تتمة صوان الحكمة» گوید: ابن سینا از مباحثه  
با او خودداری کرد، و «معصومی» پاسخ اعتراضات وی را تعهد  
کرده؛ گفت: «ای ابو ریحان! اگر برای مخاطبیت باحکیم، واژه‌هایی  
بغیر از این واژه‌ها بر می‌گزینی، از لحاظ خرد و دانش مقبولتر  
می‌بود..»<sup>۱۳</sup>

پیداست که بیرونی؛ تا کسی پیشتر براو نمی‌تاخته، در این  
طریق گام نمی‌نهاده است. و متأسف خود را از دست نمی‌داده، مگر  
آنگاه که زبان درازی دیگران ایجاد می‌کرده.



عادوت داشت و شبهای خار و خسک بر سر راه آن حضرت می‌ریخت و بهمین  
جهت به «حملةالخطب» = هیزم کش معروف شد. سوره‌ی «تبت»  
(= برینه باد)، شماره ۱۱۱ م قرآن، مشتمل بر نفرین ابولهب و زن او  
- حملةالخطب - بسبب آزارهای آندو نازل شده است. (لغتنامه، ج ۱،  
ص ۷۹۰. دایرةالمعارف فارسی، ص ۲۴۲ و ۶۰۸) - مترجم.  
(\*\*) «ابوحسن» = پدر نیکی، خواه کنیت آن شاعر باشد و  
یا نباشد، متضاد «ابولهب» است که بیرونی خود را بدان مکنی ساخته است.  
۱۳ - دیباچه‌ی «زاخاو» بر «الآثار»، ص ۳۵-۳۶.

[III. ۱]

### جوانب فرهنگی و گونه‌گویی مطالعاتی:

سده‌ی چهارم و پنجم، علی‌رغم تشتت سیاسی، عصر دگر گشت ادب و درخشندگی آن، و دوران رستاخیز فکری و پیشرفت علمی؛ بشمار می‌رود. در این دوره؛ بیرونی، ابن‌هیثم، ابن‌سینا، ابوبکر رازی، بوژگانی، ابوسهل مسیحی، خمار، ابن‌عراق، و... پدید آمدند. هریک از اینان؛ نمونه‌ی برخسته‌ی یک ویژگی فرهنگی بود، که در دانش اسلامی روزگار خویش و پس از آن، اثر گذارده است. اما هیچکدام؛ به‌کمال و همپایگی بیرونی؛ از جهت آموخت و شناخت فرهنگهای روزگار خود، و فرارفتن از تخصص محدود بسوی تخصص دریشتر رشته‌های دانش، نرسیده است. چه اینکه؛ هریک از ایشان را، یک رشته از رشته‌های معرفت برانگیخته، و دل و جانش را لبریز کرده، تا آنجا که در آن فن تخصص یافته است. در حالی که بیرونی؛ با اندیشه‌ی وسعتمند خود، همه‌ی ابعاد معرفت را در بر گرفته، و از آنها سرشار گردیده و چونان کسی که می‌خواهد متخصصانه با نظری همه‌جانبه به هستنی گیتی بنگرد، در آنها تخصص یافته است. لذا وی؛ جغرافی دان، منجم، ادیب، مورخ، پزشک، ریاضی دان، و بعلاوه؛ - از لحاظ مسلمانان و هم در میان آنان - نخستین کسی است که روشنی متمکامل برای پژوهش در علوم انسانی؛ ابتکار کرده، و در آنها با نگرشی عقلانی و تعلیلی، نظر افکننده است. و همین جنبه‌ی وی، او را واداشته؛ تا «جاحظ» را - که بزرگترین دانشمند عربی‌نویس در سده‌ی سوم است - مردی ساده و زودباور؛ توصیف کند<sup>۱۴</sup>

۱۴ - می‌گوید: «نهنگ‌هایی که در رودهای هند وجود دارند، چندان با آنها بی که در «نیل» هستند، همانندی دارند که؛ «جاحظ» از ساده دلی و بسب دور بودنش از شناخت آبراهه‌ی رودها و نقشه‌ی دریاها، گمان کرده است که رود «مهران» هند؛ گداری در «نیل» دارد و شاخه‌یی از آنست. (کتاب الهند، طبع حیدرآباد، ۱۹۵۸، ص ۱۶۳).

و اگر شرقیان — بجز معددودی — از نوشتن زندگینامه‌ی وی؛ دریغ کرده‌اند، جز این نیست که؛ کشش بسوی شاعران — حتی سست پرداز —، و نشنویسان — هر آینه بی‌ربط نویس —، آنان را نسبت به این امر؛ بی‌اعتنای کرده است.

از سوی دیگر نیز؛ بیرونی برای ایشان، چندان و به آسانی قابل درک نبوده، زیرا وی دانشمندی است که؛ سخن‌گفتن در پیرامون هر یک از جوانب دانش او؛ روشنی اقتضا می‌کند. اینان در نوشته‌ها ایشان، جانب روایت را — حال هر چه باشد — رها نمی‌کنند، و یا استطراد را به‌رشکلی که هست، و تعریف و تمجید را از هر کس که مورد گفتگو قرار می‌دهند.

### «احمد امین» گوید:

«دانشمندی بزرگوار، پرمایه و سرشار از هوش و دانش و کار، که اگر نمونه‌یی شگرف از دانشمندان شرق و غرب بشمار آید، درست خواهد بود. ولیک با این حال؛ گمنام و با آن همه بزرگی و بلندی پایگاه؛ کم‌آوازه مانده است. چرا که، براستی، دانشمندی است به معنای تامّ کلمه.

شرق؛ پیوسته بسی پیشتر از آنچه به دانش توجه داشته، به ادب روی آورده است. بیرونی؛ بویژه، به دانش‌های ریاضی و نجوم و طبیعی و شیمی و جغرافیای طبیعی و مانند اینها، عنايت ورزیده، و این دانشها در شرق؛ بازار روایی گسترده نداشته است. حال اگر ادبی می‌بود، و یا هر آینه شاعری یاوه‌سرا (\*) و نشنویسی سجع‌گوی، شهرتی عظیم و نامی بس بلند می‌یافت و سخت‌آوازه در می‌انداخت.»<sup>۱۵</sup>

(\*) «یاوه‌سرا» ترجمه‌ی «تافه» است، که معانی دیگر آن؛ اینهاست: مبتذل، ناچیز، بی‌مزه، بی‌خرد، کهنه‌گو، پیش‌پا افتاده و...، مترجم می‌خواست بجای «ناثر = نثر نویس»، واژه‌ی «چیز بنویس» را در متن بکار برد، که رعایت امانت، مانع آمد.

۱۵ — مجله‌ی «الله‌لال»، ص ۶.

زندگینامه نویسان پیشین، بس کمتر، و پیشینیان از احاطت  
وی در دانش‌های گوناگون و روش درستین او، سخن رانده‌اند. چنانکه  
در باره‌ی چند بعدی بودن دانش او، «بروکلمان» گوید:

«وی و سعتمندترین دانشمند چند علمی و پرفونترين آنان  
در داخل قلمرو تمدنی است، که بدان متسب است.»<sup>۱۶</sup>  
در «تاریخ الفلسفه فی الاسلام»<sup>۱۷</sup> آمده است:

«بیرونی؛ دانشمندی به معنای درستین کلمه بوده، که بخاطر  
علم زیسته، و به موضوعاتی برای تحقیق عنایت ورزیده، که ازسویی؛  
مبین تعالی فکری او، و از سوی دیگر؛ نمایانگر کوشش والاپی است  
که دانشمندان راستین را می‌شاید.»

«زاخاو»؛ چنین وصفش می‌کند:  
«بزرگترین خردمند متفکری است؛ که تاریخ می‌شناشد (\*\*)»  
«جورج سارتن»؛ در باره‌ی نبوغ و وسعت معلومات او  
گوید:

بیرونی؛ پژوهشگری فیلسوف و جغرافی دان، و نه تنها از با  
فرهنگترین فرهیختاران، بلکه از بزرگترین بزرگان اسلام و از  
کبیرترین دانشمندان جهان علم بوده است.  
«شاخت»؛ گوید:

حقیقت اینکه؛ شجاعت فکری بیرونی، و عشق او به آگاهی  
علمی، و دوری اش از خیال‌پردازی، و دوستار حقیقت بودن، و  
بی‌پرواپی، و رُکگویی؛ همه‌ی این صفات، در قرون وسطا، یکتا و  
بی‌همتاست. و براستی و واقعاً که؛ یک نابغه‌ی نوآور، و بینشمندی  
همه سو نگر، با دیدی تیز‌بینانه بوده است.

۱۶ - ملحق «بروکلمان»، ج ۱، ص ۷۸۰ بی بعد.

۱۷ - تألیف «دیبور»، متن عربی، ص ۲۳۵.

(\*\*) کمی تأکید در ترجمه‌ی این عبارت شده است. (متوجه).

ابوریحان؛ مهندس هم بوده. «شهرزوری» و «[ظهیرالدین] بیهقی» وصف کرده‌اند که؛ وی از گرانایه‌ترین مهندسان<sup>۱۸</sup>، وهیئت شناسی منجم است که؛ ارج پایگاهش در این دانش، هیچ‌کم از «ابومعشر» و «احمدبن عبدالجلیل» نیست. هنگامی که «محمود» خواست او را هم مأخوذ به قساوت کند، به وی گفتند که؛ پیشوای زمانه‌ی خود در دانش نجوم است، و شاهان؛ بی‌نیاز از امثال او نیستند<sup>۱۹</sup>. قطع نظر از داستانهایی که «نظمی عروضی» در باره‌ی وی روایت کرده – که معصود آنها جلوه‌گر ساختن او در سیما‌یی طالع‌بین و غیبگوست – بی‌گمان وی؛ منجمی چیره‌دست بوده است. نجوم و هندسه، برپایه‌ی تخصص در ریاضیات استوارند، و بیرونی؛ «ریاضی‌دان» هم بشمار است.

«یاقوت»؛ در باره‌ی وی گفته است که؛ محمدبن محمود نیشابوری از او یاد کرده؛ گوید:

وی در ریاضیات؛ آن چنان سبقتی یافته است که؛ پیشتازان چابک سوار، در این میدان، به گردش نمی‌رسند. خداوند؛ چهارسوی عرصه‌یی فراخ را – که جولانگاه هیچ کس دیگر جز او نیست – چونین فرارویش گسترده؛ یک سوی؛ ابرهای سپید بارانزا...، دوم؛ میوه‌های رسیده‌ی درفشان، سه دیگر؛ بهشتی فراهم در گلن ارستارگان، و دیگر سوی؛ چراگاهی گسترده در دل آسمان<sup>۲۰</sup>.

«اسمیت» گوید که:

بیرونی؛ هوشمندترین دانشمند روزگار خود در ریاضیات

۱۸ - نزهه‌الارواح، نسخه‌ی خطی، ص ۳۰۸ . تتمة صوان الحكمة،

ص ۶۲ .

۱۹ - چهار مقاله، ص ۹۲ و ۹۳ و ۱۱۸ .

۲۰ - معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۰ - ۱۸۱ . ترجمه‌ی این تعابیر ادبی دشوار و بسیار متكلفانه‌ی عربی، بویژه آنکه متن اصلی «یاقوت» در دسترس نبود، جملگی کنایت دارند از دانش‌های ریاضی و هیئت و نجوم و فلك، که بیرونی به آنها اشتغال می‌دادته. (مترجم).

بوده، و غریبان از بابت معلومات خویش درباره‌ی هند و آثار بر جسته‌ی آنجا در دانشها، مدیون وی هستند.<sup>۲۱</sup>

«ابن‌العبری»؛ در باره‌ی او گوید:

«وی در فنون حکمت یونانی و هندی، متبحر است. در اقسام ریاضیات، تخصص یافته، و کتابهای گرانقدر در باره‌ی آنها نوشته، و به هندوستان رفته و چندین سال در آن سرزمین اقامت گریده است. از حکیمان آنجا؛ دانش و هنر یاشان فراگرفته، و روشهای یونانیان را در فلسفه؛ به ایشان آموخته است... رویهم رفته، در میان همگنان زمان خود و پس از آن تا این غایت، هیچکس استادتر و چیره‌تر از او در دانش نجوم نبوده، و کسی را به باریک‌بینی و نکته‌سنجه و گرانمایگی او نمی‌شناسم.»<sup>۲۲</sup>

پژوهش هم بوده. کتاب «الصیدنه» را در پژوهشکی تألیف کرده، و آن - بطوریکه صاحب «عیون الأنباء» درباره‌اش گوید - کتابی است که در آن؛ شناخت ماهیّتهاي داروها و شناختن نامهای آنها و اختلاف نظرهای پیشینیان و آنچه را که هریک از پژوهشکان و جزایشان درباره‌ی آن گفتگو کرده‌اند، مورد بحث و بررسی کامل قرار داده است. این کتاب را بر ترتیب حروف الفبا ساخته است. همو؛ در باره‌ی احاطت وی در حکمت گوید: به دانشهاي حکمتی پرداخته و در دانشهاي هيئت و نجوم سرآمد بوده، و نگرشی شگرف در صناعت پژوهشکی کرده، و همروزگار شیخ‌الرئیس بوده، و مباحثات و مکاتباتی میان ایندو جریان داشته است. خود؛ پاسخهایی را که شیخ‌الرئیس به پرسشهاي ابوریحان داده است، دیده‌ام که، محتوى براموری سودمند درباره‌ی حکمت‌اند.

در جغرافیا هم؛ قلم زده، و در مطالعات خود؛ نه تنها همچون

۲۱ - تاریخ ریاضیات، ج ۱، بنقل از «قدرتی طوقان».

۲۲ - ابن‌العبری، طبع بیروت، ص ۱۸۶.

«ادریسی» ناقل نبوده ، سهل است ، بل پژوهشگری دقیق نیز بوده است<sup>۳۳</sup> .

**مورخ** بوده . کتاب «المسامرة فی أخبار خوارزم» را - که «بیهقی» در تاریخ خود از آن بنقل آورده - تألیف کرده است . در باره‌ی تاریخ قرمهطیان و سپید جامگان هم ؛ کتاب «أخبار المیضه و القرامطة» را ساخته ، و تاریخی کامل در باره‌ی سلطان محمود و پدرش نوشته است .

اگر دست روزگار ؛ این آثار را - جز آن پراکنده‌هایی که «بیهقی» از «المسامرة» نگاهداشته - از میان برده است ؛ کتاب «الجماهر فی معرفة آل جواهر»؛ افرون بربر جستگی موضوعش، تاریخ نگاشته‌ی ان تجملی است که ؛ درباره‌ای اسلامی را ، واقع در بخش شرقی جهان اسلامی آن روزگار ؛ غرق در خود کرده است .

«آثار آلباقیه»؛ تصویر روشنی از مفهوم تاریخ در نزد بیرونی ؛ بدست می‌دهد . و گذشته از شهرتی که «الآثار» در این زمینه ؛ یافته است ، در حقیقت ؛ روش آن در چاره‌گری قضایای تاریخ ، سخت شگفتانگیز است . چه اینکه ؛ آنرا برپایه‌ی روشنی - که پیش از آن ؛ فرهنگ اسلامی هرگز بدان آشنای نداشت - بنیاد کرده ، و دارای برخوردي گسترده با باستانشناسی ، تاریخشناسی طبیعی اقوام بشری ، دینشناسی تطبیقی ، اخلاق ، و نظام (ارزش‌ها) و رفتارها و روابط است .

وی ؛ همچون «ارسطو» ؛ که در دوره‌های مختلف زندگانی خود ، که مجدوب یک یا برخی از فنون ، بیش از دیگر آنها گردیده؛ بوده است ، و در نقل و انتقال میان آنها ؛ آنگاه که یقین به ژرفایی

۲۳ - رجوع کنید به پژوهشنامه‌ی ارزشمندی آزاد «ابوالکلام آزاد» به عنوان «ابوالریحان البیرونی و جغرافیه العالم» در «ثقافت‌الهنل» (۱۹۵۱ ، ص ۷۴-۲۶) نوشته است .

و وسعت آگاهی خود حاصل کرده، آغاز نگارش در آن باب نموده است.

می‌باید؛ زبان «سانسکریت» را هم برای پژوهش جامعه‌ی هندی؛ به زبانهای بسیاری که آموخته بوده است، افزود. با این کار؛ در میان فیلسوفان مسلمان، نخستین کس، که زبانی بیگانه را برای تحقیق عینی در موضوعی، آموخته است؛ بشمار می‌رود. «ابن سینا» و «ابن رشد» – همچنانکه دیگران نیز – برای مطالعه‌ی فرهنگ یونانی، بر ترجمه‌های بی‌ارزش سُریانی آتکا کرده‌اند. اما بیرونی، چون قصد نفوذ در عمق جامعه‌ی هندی نموده، نخست به مطالعه‌ی «سانسکریت» – با وجود چند شاخگی و بغرنجی آن – پرداخته است. و از حق نگذشته‌ایم اگر بگوییم که؛ بیرونی در این روش خود؛ بیگانه چهره‌ی درخشان، از این دست، در تاریخ تمدن شرقی بشمار است. «کاره‌دو و آ – Carra de Vaux»؛ برای بازنمایاندن جواب فرهنگی وی گوید:

«در قرون وسطا؛ به شخصیتی طراز اول، بسیار فرهنگمند و روشنفکر، که مقامی بر جسته در میدان پژوهش‌های علمی یافته است؛ می‌رسیم، یعنی همان شخصیت بیرونی، که با وجود بعد زمان، اندیشه‌هایش در این روزگار، تازه و جوان می‌نماید. وی از مزهای زمان خود، تا آنجا که به روزگار ما و معیارهای ما مرتبط می‌گردد، فراتر رفته است. چرا که سرشت تفکر و عقاید او، متجدّدانه بنظر می‌آید. وی؛ ناقدی تبیین و ژرف‌نگر، و حریص در بحث و بررسی معرفت بوده، و در این مقام؛ همپایه‌ی متفکران بزرگ می‌باشد، که رشته‌های متعدد معرفت را فraigردهم کرده‌اند. فیلسوف، مؤرخ، جهانگرد، زباندان، تاریخدان و خبرشناس، شاعر، ریاضی‌دان، منجم، و جغرافی‌دان بوده. در رشته‌های این معارف؛ کتابها نوشته، و ذوقی فلسفی و شوقی به حل مسائل پیچیده؛ نمایانده است. در قرون وسطا؛ نام این داشتمند بزرگ، در اروپا – و در یک مقیاس ملی –

با اندک تحریفی به گونه‌ی Maitre Aliboran (= استاد بیرونی) زبانزد شده است .<sup>۲۴</sup>

بهتر است که ؛ در گفتار محقق ترک - «زکی‌ولیدی» - که بر ابتکارات وی در مسائلی که سابقه نداشته است ، تکیه کرده ؛ تأمل کنیم :

بیرونی ؛ از شخصیت‌های علمی بزرگ در قرون وسطا ، نه تنها در میان مسلمانان ، بلکه در سراسر جهان است ، چندان که «جُرج سارتون» - «G. Sarton» ؛ نیمه‌ی نخست سده‌ی یازدهم [میلادی] را در کتاب خویش ؛ «عصر بیرونی» نامیده است . و با اینکه بیشتر به دانش‌های ریاضی و طبیعی پرداخته ، لیکن اکتشافات وی در جغرافیا و تاریخ تمدن ، هیچ کم از اکتشافات وی در آن داشتها نیست . و مجال این را یافته است که ؛ به دانشوران مسلمان و جز آنان بییوند و با ایشان مشارکت ورزد . و بدین ترتیب ؛ توانسته است خود را در مرکز جنبش علمی آن روزگار ، قرار دهد . وی ؛ با «ابوالوفاء» ریاضی‌دان بغداد ، در تعیین طول شهر «گاث» - در خوارزم - مشارکت کرده ، سپس «گاث» و «غزنین» را مبدأ قرار داده و میل کلّی را رصد نموده است . لذا در سال «۱۰۰۰ م» ؛ به محاسبه‌ی امروزی ما تقریباً دسترسی یافته ، و این بدان معناست که وی ؛ با همین تحقیقات ؛ «مساحت‌شناسی - Geodesie» را ، هشت قرن قبل از اروپا ، بنیاد کرده است . وی ؛ اطلاعات جغرافیایی خود را از منابع عربی و سُریانی و یونانی ، گرد آورده ، و همچنین با سفیران «چین» و «اویغور» - که به «غزنین» آمدند - ارتباط یافته است ، همانطور که؛ اطلاعاتی از بازرگانان چین ، که از جزایر «جاوه» و «مالایا» گذر داشته‌اند ، گرد آورده . بدین وسیله ؛ توانسته است جریانات موجود در منطقه‌ی «دماغه‌ی نیک امید» را ، و نیز مسائله‌ی وجود تابستان را در جنوب

افریقا، هنگامی که ما در زمستان هستیم و پیدایی میوه‌های آنان در زمستانهای ما؛ تحقیق کند. حتی وی؛ بغاز شرقی یا «تنگه‌ی شرقی» را - بدانگونه که می‌نامیده‌اند - و اکنون معروف است به تنگه‌ی «برینگ»، جُستار و پژوهش کرده، و با دوست خود «ابوسهل»؛ رساله‌یی در باره‌ی «زمین»؛ که آیا ساکن است یا متحرک؟ نوشته، که بدینختانه این رساله به ما نرسیده است.

بیرونی؛ در دشت‌هایی که «غزان» در آنها سکونت داشته‌اند، و از خوارزم تا گران امتداد یافته، اقدام به عملیاتی کرده است که؛ هدف آنها تعیین و سنجش قطرزمین بوده، لیکن بسبب ناتوانی ابزارهای خود، توفیقی حاصل نمی‌کند. تا اینکه دیری نپایید؛ این عملیات را در شهر «ندنه»<sup>۲۰</sup> ای هندوستان؛ تجدید کرد، و توانست آنچه را که پیشتر آغاز کرده بود؛ تکمیل کند. در عرصه‌ی پژوهش‌های طبیعی که؛ فرق سنگینی میان آب گرم و سرد را معین کرده است، بسیار موفق گردیده، و لایه‌های زمین را در هامون و کوهستان؛ پژوهش نموده، و به اندیشه‌هایی فرارس گشته است که؛ با اندیشه‌های دانشمندان این روزگاران همانندی دارد. افزون برمطاعات خود؛ در باره‌ی کان‌شناسی و گیاه‌شناسی و دارو‌شناسی، و نظریات ارزشمند او در زمینه‌ی این دانشها، و سخن‌انش راجع به ثروت‌های زیرزمینی، در باره‌ی «قوم نگاری - Ethnographie» و تاریخ تمدن ملت‌ها، و علوم انسانی (\*) نیز گفتگو کرده است، و تمدن هند باستان و اندیشه‌ها و دینها و فلسفه‌ی آنرا، پژوهش نموده، بطوری که دانشمندان این روزگار؛ نمی‌توانند از آن غفلت ورزند. همین طور؛ یاد کرده‌اند که؛ برخی کاریزمهای خاکی در خراسان؛ از طرحهای وی بوده است.<sup>۲۱</sup>

(\*) در اصل «علوم‌اللسان» = دانش‌های زبانی؛ بود، که مناسب‌تر باسیاق عبارت ندارد، و گویا اشتباہی چاپی است از «علوم‌اللسان». (متترجم)

پیشینیان؛ از پشتکار او در تحصیل دانشها، و کوشش پایدارش در حل مسائل پیچیده؛ تا واپسین دم زندگانی اش، آگاهی داده‌اند. و هنگامی که به کتابهای «مانی»، پس از آنکه دیرزمانی در تکاپوی جستن آنها بوده، دسترسی یافت، گفته است: آنچنان از شادی ییهوش شدم؛ که تشکان از دیدن آب...<sup>۲۶</sup>  
در «معجم الادباء» آمده است:

«قاضی کثیر بن یعقوب بغدادی نحوی»؛ در «الستور» از «فقیه ابوالحسن علی بن عیسیٰ وَلُوْالجَی» سخن رانده؛ گوید: بنزد ابوریحان شدم، وی در حال مرگ بود و جان در گلویش، و نفشهای واپسین بسختی از تنگنای سینداش بر می‌آمد. در این حال بهمن گفت: چگونه روزی؛ محاسبه ارشی «مادر بزرگ‌های ناصحیح» را (\*)؛ برای من گفتی؟ برآ نوازش و دلسوزی بدو گفتم: هم آیا در این حالت که هستی؟ گفت: ای دوست! جهان را واگذار! من خود، به این مسئله آگاهم. اگر آنرا بدانم بهتر از آن نیست که، اینک که از جان و جهان خرقه تهی می‌کنم؛ آنرا ندانم؟ پس آنرا به وی باز

۲۶ - دیباچه‌ی «زاخاو» بر «الآثار»، ص ۳۹.

(\*) یعنی «حساب جدات فاسده» که اصطلاحی فقهی است. در محاسبه ارث جد و جدّه (پدر بزرگ و مادر بزرگ) بنا بر مذهب اهل تسنن، ترتیب خاصی مقرر شده است: پدر بزرگی که نسبت او با شخص، فقط از راه پدران باشد؛ جد صحیح نامیده می‌شود، مانند پدر پدر، پدر پدر پسر. و پدر بزرگی که در نسبت او با شخص، مادر یا مادر بزرگ واسطه باشد جد فاسد نام دارد، مانند پدر مادر، پدر مادر مادر، پدر مادر پدر و ...

مادر بزرگی که در نسبت او با شخص، جد فاسد واسطه نباشد؛ جدّه‌ی صحیح نامیده می‌شود، مانند مادر مادر، مادر پدر، مادر پدر پدر، و ... مادر بزرگی که در نسبت او با شخص، جد فاسد واسطه باشد؛ جدّه‌ی فاسده نامیده می‌شود مانند مادر پدر مادر، مادر پدر مادر پدر. و طبق قانون ارث این مذاهب، جد و جدّه‌ی صحیح، نوبت و سهم الارث مشخصی دارند ولی جد و جدّه‌ی فاسد سهم الارث مشخصی ندارند و در ردیف خویشان دور دست بشمارند، که در صورت نبودن خویشان درجه‌ی اول و دوم و سوم، نوبت ارث به آنان می‌رسد. (متوجه)

گفتم ، بیاد سپرد ، و آنچه پیمان بود : نهاده آمد . آنگاه از نزد وی بیرون شدم ، هنوز در راه بودم که ؛ شیون از خانه ای او برخاست .  
مرده بود . »<sup>۲۷</sup>

اینک ؛ با آن همه سرزمینهای ناشناخته بی که ؛  
در آنها گام نهاده و پیموده ، توان گفت که وی؛  
یگانه فرهنگمند مسلمانی است که ؛ از معیارهای عصر  
خود ، بی آنکه کسی ؛ از او پیروی کند و آنچه  
را بنیاد کرده ؛ محکم سازد ؛ پافراتر نهاده است .

[III, 2]

**آیا مکتبی نشکری  
بُنْسِیاد کردو؟**

و همین امری است که ؛ پژوهنده را به تأمل و امیدارد . اینکه ؛ وی شاگردانی که به مکتب او اتساب یافته باشند ، بجای نگذارد ، حتی آنان که در نزد او شاگردی کرده اند ، چون «أبوالفضل سرخسی» - صاحب «جواamus الکلَم»<sup>۲۸</sup> - ، و «گردیزی» - صاحب «زین - الاخبار»<sup>۲۹</sup> - ، هیچیک اثری از او برای ما برداشت نکرده اند ، چندان که به این قول و ادار می شویم که ؛ فرهنگمندان روزگار او ، با وجود فراوانی شان ، هیچگاه رهایشی از لغزشها بسیار خود ؛ برای پذیرا شدن روشی که وی ابداع کرده است ، نیافته اند . یعنی ؛ همان کاربرد روشی که فرهنگ اسلامی ؛ سخت بدان نیاز داشته است ، و بیشتر از این بابت که ؛ عاری از تأثیر بودنش در عصر خود ، تا پس از او هم ادامه یافته ، و سراسر دوره های فرهنگی را ، با وجوده مختلف آن ، تا پیش از دگر گونی معاصر ؛ در بر گرفته است . چنین است که ؛ به هیچ کس که در پژوهشها مردمشناسی در جامعه هندی ، از او پیروی کرده و دنباله ای کار او را گرفته باشد ؛ برنمی خوریم ، بجز «ابن بطلان نصرانی» که بنحوی محدود ؛ جامعه مسیحیت را در

۲۷ - معجم الادباء ، ج ۱۷ ، ص ۱۸۲ .

۲۸ - دیباچه هی «زاخاو» بر «الآثار» ، ص ۳۷ .

۲۹ - کراچوفسکی ، ص ۲۵۸ .

کشورهای اسلامی؛ پژوهش کرده است.<sup>۳۰</sup>

در پی این وضع؛ کسی را هم که بخواهد بیداری و آگاهی وی را دارا شود؛ نمی‌باییم. لذا به نقل از آثارش بسته کردند، جز «أبوالمعالی» در «بيان الأديان»<sup>۳۱</sup>، و «گردیزی» در کتابش «زین الاخبار».<sup>۳۲</sup>

و اگر همانندی آشکاری میان وی و «ابن خلدون» در روش تاریخی هست، این همانندی؛ دلیل برآن نیست که؛ «ابن خلدون»، نظر به تأخیر زمانی خود، از روش او متأثر گردیده است. پس؛ صرف وجود همانندی، جز به مطالعه‌ی تطبیقی و مشخص نمودن موارد اختلاف و تشابه میان آندو؛ سائق نیست. همچنین؛ همانندی آندو، به این منجر می‌شود که؛ هیچکدام، کسی را که روش او را پذیرا شود و در اثرش غوررسی نماید؛ نیافته است. درحالی که؛ «ابن‌هیثم» - همروزگار بیرونی - که روش دانش‌های ریاضی را بنیاد کرد؛ کسانی براثر وی رفته و روش او را آزموده، بکار برداشت و استوار کردند. این امر؛ بطوریکه پیداست، راجع است به دشواری روش علوم انسانی، زیرا نیاز به ژرفمندی فرهنگی و همه سو نگری و دقیق تشخیص دارد، و آسان بودن پی‌جوابی روش ریاضی؛ از راه قیاس و تمثیل و استقراء؛ در حوزه‌ی دانشها.

برجستگی بیرونی؛ نه تنها منحصر به فراوانی دانش‌های او و گونه‌گونی آنهاست، بلکه بسبب «روش»<sup>۳۰</sup>ی است که؛ در آن روزگار نوآوری - یعنی همان عصری که می‌توان عصر «روش‌بایی / روش‌شناسی» مسلمانان نامید -، ابداع کرده است. چه اینکه؛ در آن دوره است که وی؛ روش خود را برای علوم انسانی؛ بنیاد کرد، همانطور

. ۳۰ - کراچوفسکی، ص ۲۶۱.

. ۳۱ - ترجمه‌ی دکتر «یحیی‌الخثاب»، بخشی از «مجلة كلية

الآداب»، ص ۱۸ - ۲۰.

. ۳۲ - کراچوفسکی، ص ۲۵۸.

که؛ «ابن‌هیشم»؛ روش علوم ریاضی را پدید آورد. و این خود؛ صدها سال پیش از «فرانسیس بیکن» – F. Bacon –، روش آفرین غریبان؛ بوده است. بیرونی؛ هم آنگاه که نوآوری و تأثیف می‌کرده؛ غایت بذل و بهره‌دهی خود را از «فرهنگ» دریافته بوده است. و حق است اینکه گفته:

۲۰ - به کوشش از همه پیشتازان خروشنده پیشی  
گرفتم،

چه آنان بمانند من، این چنین بهره‌یابی زدنش  
نکردند.

۲۱ - هیچ پایداری در مقامهای داشت برای پژوهش  
نورزیدند،

و خود را چون من، گرفتار و درگیر مسایل  
بغرنج ننمودند.

۲۲ - پس، قدر و آرجمرا زهندیان جویاشو در مشرق،  
و در مغرب، از آنان که سخت کوشی ام سنجیدند.

بیرونی، کتابهای بسیاری تألیف کرده است که به  
۱۸۰ عنوان می‌رسد<sup>۳۳</sup>. بیشتر آنها، در رساله‌یی  
که به عنوان «فهرست کتابهای رازی»، در  
شصت و پنج سالگی خود، بسال ۴۲۷، پرداخته؛  
یاد کرده است<sup>۳۴</sup>. همین تألیفات، چه موجود و  
چه مفقود، نشان‌دهنده‌ی یک کوشش شگرف فکری است که وی در  
تألیف مبنول داشته، و وجوده تفکری را که بدان ممتاز گردیده است،  
باز نمایانده.

[IV]

## تألیفات وی:

۳۳ - در این باره، رجوع شود به «کارنامه بیرونی (کتابشناسی  
وفهرست آثار»، ترجمه و تأثیف مترجم همین دفتر.

۳۴ - دیباچه‌ی «زاخاو» بر «الآثار»، ص ۴۰-۴۸.

گویند که آن کتابها ، افرون بر شتر باری بوده<sup>۳۵</sup> ، و فهرست آنها ، به خط ریز جفت و جور ، در شصت برگ می‌گنجیده است<sup>۳۶</sup> . «ظہیر الدین بیهقی» آنها را – که بیشتر بخط خود او بوده – دیده است<sup>۳۷</sup> .

بیرونی ، کتابهای خود را ، با وجود نابه یکسانی آنها ، به یکسان گرامی می‌دارد ، چه آنها که در خُردی خویش ساخته است ، و چه آنها که در کلنسالی پرداخته . گوید :

«رواست که تو آنچه را که درباره‌ی فهرست کتابهای خود پیمان گزاردم ، دانسته و آموخته باشی . حتی آنچه را که در نوجوانی ساخته‌ام ، خواه معرفت نسبت به فن آن افزون گردیده و یانگردیده باشد ، هیچیک را از قلم نینداخته‌ام ، چرا که همگی آنها فرزندان من هستند ، و بیشتر مردمان ، شیفتۀ فرزندان خود و شعر خود باشند .»<sup>۳۸</sup> وی : کتابهایش را به عربی نوشته است ، جز «التفهیم لاوائل صناعة التجیم» ، که آنرا در «غزینین» ، و در حدود سال ۴۲۰ ، بنام «ریحانه دختر حسین خوارزمی» تألیف کرده ، و پس از آن که آنرا به عربی نوشت ؟ به فارسی ترجمه نموده است<sup>۳۹</sup> .

مشهورترین کتابهایش : «فی تحقیق مالله‌ند من مقوله مقبولة في العقل او مرذولة» ، و «الآثار الباقيه عن الفرون الخالية» و «القانون المسعودي» و «الجماهر في معرفة الجواهر» است .

۳۵ - الشهزوی ، نسخه‌ی خطی ، ص ۲۰۸ .

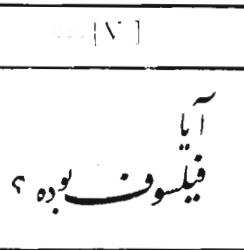
۳۶ - ياقوت ، ج ۱۷ ، ص ۱۸۵ .

۳۷ - البیهقی ، تتمة صوان الحکمة ، ص ۶۲ .

۳۸ - دیباچه‌ی «زاخاو» ، ص ۴۸ .

۳۹ - شرحی درباره‌ی این کتاب خواهیم داد . (مؤلف) . این نظر مؤلف ، در باره‌ی تقدیم تألیف متن عربی بر ترجمه‌ی فارسی آن ، مورد تأمل و تردید بوده و هست . رجوع شود به مقدمه‌ی «استاد همایی» بر کتاب مذکور . (مترجم) .

بیرونی، توانسته است بیشتر رشته‌های معرفت روزگار خود را، دربرو فراگیرد، و در آنها بارور گردد. از این‌رو، در زمینه‌یی محدود، اندیشه نورزیده است، تا در میانشان فاصله‌ها افتند. بلکه با تفکری ریاضی، تاریخنگاری می-



گرده، و به نجوم و هیئت، باذهن آگاهمندانه نسبت به تاریخ و دگر گشت آن می‌پرداخته است، و در پرتو آزمایش‌های متعدد خویش، که در همه‌ی این بیدار فکری کامل همراه اوست، و با استقراری علمی حقایق و علل، جغرافیا نویسی کرده است. و اگر همچون «ابن‌سینا» یا «کندی» یا «فارابی»، به بحث در موضوعات فلسفه نپرداخته، «وبآن مقام، در دریایی معقولات، غوری نکرده»<sup>۴۰</sup>؛ باری، فرهنگمندی دارای فرهنگ عمیق فلسفی بوده است. زیرا فلسفه، به تعییر خود او، مسایل بفرنج فراوانی را برای وی باز نموده، و همو بهری از عنایت خویش را وقف آن می‌کرده است، چرا که آنرا پدیده‌یی شهروندانه بشمار آورده؛ و بنظر وی، مقتضیات زندگی، ما را نیازمند به یک فلسفه‌ی عملی می‌سازد، که آدمی را در اداره‌ی امور، و تشخیص «نیکی» از «بدی» و دوست از دشمن، یاری می‌دهد.

آثار این فرهنگ، در برداشت او از برخی مشکلات کلامی، و مذهبی‌ای فلسفی، و در بازنمایاندن تفکر هندی، هویداست. چه اینکه، وجود مشترک میان این تفکر و فلسفه‌ی فیثاغوری - افلاطونی، و بسیاری از مذهبی‌ای صوفیه را نمایانده است. و همو اشاره کرده است که هند، فیلسوفی همچون «سراط» پدید نیاورده؛ و هندیان، روشنی علمی که دانش‌های ایشان را از اوهام برهاند، نداشته‌اند<sup>۴۱</sup>.

۴۰ - البیهقی، تتمة، ص ۶۳.

۴۱ - تحقیق مالله‌نده، ص ۱۸ - ۱۹.

این چنین ملاحظات، که دال بر نگرش تیزبینانه‌ی او در فلسفه‌ها و ادیان است، بس فراوان؛ و همین گرایش فلسفی، از خالل فرهنگ او، در پدیدآوری آراء، و برداشتش از موضوعات، و ایراد شکوک، بگونه‌ی درخشان، نمایان است.

وی، از آثار فلسفی هند، کتاب «سنگ» را درباره‌ی میادی و چگونگی موجودات، به عربی ترجمه کرده است<sup>۴۲</sup>، و درباب کلیات مسایل علمی، مقاله‌یی در «سبهای گرمای موجود در عالم و اختلاف فصول سال»<sup>۴۳</sup> تألیف کرده، و در رساله‌یی که ویژه‌ی «فهرست آثار محمدبن زکریا رازی» ساخته، برخی از مطالعات فلسفی خود را، آشکار نموده است. همین‌طور، پرسش‌هایی که از «ابن‌سینا» کرده و ایرادهایی که به پاسخهای آنها وارد دانسته، نیز دلالت بر این امر می‌کند.

وی، بر آثار «محمدبن زکریا» و بر کتابهای مانوی، بگونه‌یی محققانه، آگاهی یافته است، لیکن پس از آگاهی خود بر آنها، از ترس همزوز گارانش، و پیشاپیش همه «محمود غزنوی»، متعصب کبیر – که بیرونی بخش بیشین عمر خود را در ترد او سپری ساخته – و آنmod بهناخورسندي از آنها کرده است. و اين، بدان سبب است که، آگاهی بر زندگاني «رازي» و کتابهای او – چون مطالعه‌ی آنها سائق به آگاهی بر کتابهای «مانی» است – موجب دشمنانگی و برانگيخته شدن کينه‌ی مخالفان می‌شده است؛ چه هر کس که بر آنها آگاهی می‌یافته، يکی از پیروان او بشمار می‌آمده است. پس، روی برگاشتن «بیرونی» از آگاهی بر کتابهای «رازي» و بویژه کتاب او درباره‌ی «العلم الالهی»، دليلی است براینکه از همزوز گاران خود بيمناك

۴۲ – همان، ص ۶.

۴۳ – دیباچه‌ی «الآثار»، ص ۴۴.

بوده و از آن دربار سختگیر، که در آن اقامت گزیده و یک روز هم - چنانکه گویند - اورا از بام کاخ آن فروافکنده‌اند، پرهیز می‌کرده است. گوید:

«همین که کتاب اورا درباره‌ی *العلم الالهی* مطالعه کردم، که در آن آغاز رهنمونی به کتابهای «مانی» و بویژه کتاب او بنام «سفر الأسرار» کرده است؛ این نشان مرا فریفت، بدانگونه که سپید و زرد، در کیمیا گری، جز مرا هم می‌فریبد. تازگی (موضوع)، بل نهان ماندگی حقیقت، مرا برخواهندگی این اسرار، از جهت شناخت‌هایم، در کشورها و سرزمین‌ها برانگیخت. چهل واند سالی، در سوزش این آرزو بماندم، تا اینکه بوسیله‌ی سپاهی که از «همدان» به «خوارزم» رسید، کتابهایی را از سوی «فضل بن سهلان»، که علاقه‌مندی مرا نسبت به آنها می‌دانست، دریافت کردم. در آن میان، جزوه‌یی از کتابهای مانوی، مشتمل بر «فرقماطیا» و «سفر الجباره» و «کنز الأحياء» و «ضیح اليقین» و «التأسیس» و «الانجیل» و «شاپورگان» و چندین رساله از مانی و مطلوب من «سفر الأسرار» از جمله‌ی هم آنها بود.»<sup>۴۴</sup> پس آنها را، با اشتیاق می‌خواند، اما از خواندنشان پشیمان می‌شود:

«و دیدم خدای تعالی، در این قول خود، صادق است:  
 «هر کس را که خدا، نوری برایش نیافریده، چه نوری خواهد داشت.» (\*) آنگاه آنچه را در این نبشه از پریشانگویی ناب و «ژاژخایی مخصوص بود، مختصر کردم تا آفت زدگانی چون من، مطالعه کنند و هم بمانند من از بابت آن، درمان خود بجوینند.»<sup>۴۵</sup>

۴۴ - الآثار، ص ۳۹.

(\*) - «من لم يجعل الله لنوراً فماله من نور» (سوره‌ی النور / ۲۴، آیه‌ی ۴۱). مصادق:

«ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش»

۴۵ - الآثار، همان صفحه‌ی ۳۹.

بدینسان در می‌یابیم که بیرونی تحت تأثیر آگاهی بر «رازی»، به فلسفه‌ی مانوی و عقاید مانویان و آثار ایشان گرایش یافته، اما این گرایش دیری نپاییده است که به انکار انجامیده. افزون بر این، وی آراء دیگر فرقه‌ها، از جمله یهودیان و مسیحیان و هندیان و صابیان را به مطالعه گرفته، همچنانکه بادانشمندان آن فرقه‌ها نیز دارای مکاتباتی بوده است. پس، از جهت این فعالیت ذهنی، اطلاعاتی عمیق در مورد اصول عقاید و ادیان گوناگون، که در کتابهای مختلف وی دیده می‌شود، فraigرد او آمده است. پرسشها بی هم که در پیرامون «ارسطو» از «ابن سینا» نموده، بیانگر این است که فلسفه‌های روزگار خود را بنحوی اصولی و بنیادی فraigرفته<sup>۴۶</sup>، چندان که بدان وسیله توanstه است از تحزب و تعصب گام فرانهد. از این‌رو، اسلام داشتش، او را از پژوهش جامعه‌ی هندی و اعتقادات آن جامعه، که پژوهشی موضوعی و تطبیقی میان آنها و اعتقادات ملت‌های دیگر بگونه‌ی تطبیق علمی محض است –، بازنداشته، و در شرح عقایدینی، هیچ خردگیری و اعتراضی بمیان نمی‌آورد، و حتی الامکان عبارت‌هایی را که گروندگان هر دین بکار می‌برند، محفوظ می‌دارد؛ و همین امر، خود دلیل بر پاک‌اندیشی و مثبت بودن فلسفه‌ی اوست.

همو در پرسش‌های خود از «ابن سینا» پیرامون «ارسطو»، هیچ قصدی جز حقیقت جویی ندارد، زیرا جدال لفظی بنظر او، در راه رسیدن به حقایق و معانی، سودی بست نمی‌دهد. پس، هنگام تعیین حد آغاز و انجام روز، و در ستیه‌یدن خود بامفسران، گوید: «ستیزش در مواردی مانند این «اختلاف لفظی»، همان‌چیزی است که ما از آن کناره می‌جوییم و بادشمنان، درباره‌ی عبارات، اگر در معانی موافق ما باشند، موافق هستیم.»<sup>۴۷</sup>

۴۶ – دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی، ص ۲۸۳ و پس از آن

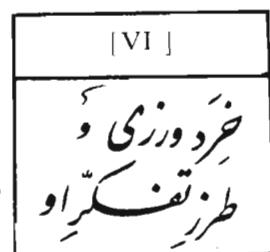
۴۷ – آثار، ص ۸

وی، امور علمی اش را در فلسفه و در روش خود، برمی‌مینه‌یی جریان داده است اینکه: علم یقینی بجز از احساساتی که عقل آنها را بهنجاری منطقی فراگیردهم می‌آرد، حاصل نمی‌گردد.<sup>۴۸</sup>

از این همه، روش می‌شود که بیرونی، فلسفه را هدفی برای پژوهشها و کوشش‌های خود، بدانگونه که «ابن سینا» و «کندی» و «فارابی» و دیگر فیلسوفان مسلمان عمل کردند، قرار نداده است، بلکه آنرا وسیله‌بی برای وصول به حقایقی برگزیده، که از داشتهای گوناگونی که در آنها تخصص یافته است، می‌جوید.

مهترین چیزی که بیرونی بدان بر جستگی یافته است، روش اندیشی و استواری روش اوست.

وی، هیچگاه تسلیم نظریاتی که براو عرضه می‌شده، نگردیده است، مگر اینکه آنها را بگونه‌یی علمی، تحلیل نموده و تحت ضوابط



ریاضی و منطق درآورده باشد. یا همانطور که، درباره‌ی فیثاغوریان و افلاطونیان گویند، این همان ویژگی‌یی است که همه‌ی کارهای او بدان منتهی می‌شود.<sup>۴۹</sup> همین ویژگی، هیچیک از کتابهای او را ترک نگفته است. پس این بر جستگی را هرگز از راه کیش گرایی شدید یا تسلیم پذیری نسبت به امری نیافته، و همو تقليید را رها کرده و بدور افکنده، زیرا که تفکر وی تسخیر ناپذیر است. در مقدمه‌ی «القانون» گوید:

«در این کتاب، هرگز برای آن دانشوران کوشنده که بر من تقدیم دارند، با او خوانی کارها و کاربرد زیجهاشان نرفتہام و بر

۴۸ - تحقیق مالله‌نده، ص ۳۵. همانند این نظر را همروزگار او «ابن‌هیثم» بیان داشته: «پس دیدم که به حقیقت نمی‌رسم مگر از طریق آرائی که عنصر آنها امور حسی و صورت آنها امور عقلی بوده باشد.» (از مقاله‌ی «ابن‌هیثم» که «ابن‌ای اصیغه» برنوشته است).

راهواران تردید ، بسوی مقاصد تقليید ، با السنده کردن به اوضاع زيجى ولاپوشاني خبرى که از آن پيرداخته‌اند ، روی نياورده‌ام . هم آنان ، كيفيت آنچه را که از اصلی به نقل آورده‌اند ، حذف کرده ، چندان که پسینيان را در مورد برخى از کارهاشان ، به وارسى بيان علتها نيازمند ساخته‌اند ؛ و در مورد برخى دیگر ، به تکلف در اتقاد و گمراهنمودن . چه ، با آن ماندگاري بى که آن (کارها و زيجها) راست ، همه گونه اشتباھي بسبب عاري ساختن (مطلوب) از برهان ، از آنان سر زده است . و کم راهياب بودن کار برده‌ى آنها ، پس ازايشان ، اقامه‌ى حجت را موجب شده است . البته من ، آنچه را که بر هر انسانی بايسته است که از جهت پذيرفتن اجتهاد متقدّم خود در فنّى ، عمل نماید؛ سپاس آميز و با درست کردن رخنه‌هایي که بر آن اجتهاد وارد گردیده ، بى هيج رودربايستى انجام داده‌ام . بویژه در مورد آنچه مانع دریافت اصل حقیقت موجود از مقادیر حرکات می‌شود ، و پایinde کردن آنچه از او ، اشارت به يك تذکر درباره‌ى آنها می‌کند برای کسی که زماناً از او متأخر است و از پس او می‌آيد . پس در هر باب ، علتهاي هر کاري بيان کردم ، و آنچه تعهد انجام کار آن نموده‌ام ، چندان که شايسته‌ي دورماندن از تقليید در آن باره است ، ياد گردید . و هم برای آن ، چون به درست رسیدم ، باب صوابديد گشوده گشت و ياچون لغزش و خطايي در محاسبه‌اش نمودم ، به اصلاح آمد . زيرا برهان جانشين روح است در قالب قضيه . و رویهم با اين دو نوع ، از مقرون شدن حجت و بيان است که علم يقيني حاصل شود ، چنانکه پيکر آدمي بامجموع روان و تن بگونه‌ى كامل در عيان ايستد . »<sup>۰</sup>

در مورد پافشارى دانشمندان گويد :

«من از پذيرش حقيقت ، از هر منبعی که بيا به ، روی گردان

نیستم . »<sup>۵۱</sup>

بیان وی درباره‌ی انحراف برخی از محققان بسب عادت مألوف یا ریاست جویی یاتعصب ورزی استوارانه ، نمایانگر نهایت کوشش او برای رهایی از مؤثراتی است که بیشتر محققان قربانی آن شده‌اند . پس همو عقیده دارد که «تعصب ورزی»، چشمهای بینا راکور و گوشاهای شنوا را کر می‌کند و به انجام آنچه عقول اعتقادی بدان نمی‌ورزد ، فرامی‌خواند . »<sup>۵۲</sup> از اینروست که می‌بینیم ، مسلمانانی را که به علم منطق - بدليل آنکه یونانی است - اعتقاد ندارند ، تنقید و تقبیح می‌کند . «اما از آنجا که منطق منسوب به ارسسطو طالیس است ، و در اندیشه‌ها و اعتقادهای او چیزهایی دیده‌اند که با اسلام موافق نیست ، واين بدان جهت است که در زمان وی یونانیان و رومیان ستاره و بت می‌پرستیدند و او هرچه گفته بنابر دید و اندیشه‌ی خود نه بنابر دینی گفته است ، کسانی که در زمان ما سخت تعصب می‌ورزند ، و به خاطر ارسسطو طالیس ، هر کس را که نامش به حرف «سین» ختم شود ، به کفر و بی‌دینی منسوب می‌دارند .... در حالی که از چیزی به خاطر خشمگینی نسبت به دارنده‌ی آن چشم پوشیدن و آنرا نادرست نمایاندن و از حق به خاطر گمراهی گوینده‌ی آن دوری کردن ، برخلاف آن است که در قرآن آمده ، خدای تعالی گفت : «آنان که به سخن گوش فرامی‌دارند و در پی نیکوترين آن می‌روند ، کسانی هستند که خدا بر راه راستشان داشته است \* . »<sup>۵۳</sup>

با وجود کیش‌گرایی شدید ، وی تمدن «هند» را بگونه‌یی موضوعی و بنحو بی‌سابقه‌یی پژوهش کرده ، و دیانتها و آیین‌های

. ۵۱ - تحديد نهایات الاماكن ، ص ۱۰۴ .

. ۵۲ - الآثار ، ص ۶۶ .

\* - سورة الزمر ، آیه‌ی ۱۸ .

. ۵۳ - التحديد ، ص ۲۸ .

مذهبی آنان را با وجود این پاک پژوهشگری که می‌کوشد تا اشیاء را همانگونه که هستند، بی‌آنکه از هر آنچه مخالف دین اوست عیج‌جویی کند، بنمایاند. و اگر اندیشمندان ایرانی در روزگار او، برای زبان ازی نوین پارسی افتاده‌اند و کوشیده‌اند تا آنرا با کاربردهای پیاپی در تعابیر گوناگون، بگونه‌ی زبانی فرهنگی درآورند، چنانکه «فردوسي» در «شاهنامه» و «منوچهری» در اشعار خود عمل کرده‌اند، بیرونی - با اینکه خود پارسی است - بسبب بی‌تعصی اش، همین زبان عربی را برای بیان فرهنگ علمی، از فارسی مناسبتر دیده است. لذا تأثیفات خود را با این زبان نگارش داده. در نقش هم، که موضوعی بوده، هیچگاه عنصر مخلّی چون دین یا احساس در آن راه نمی‌یافته، از اینروست که می‌بینیم در برخی از تأثیفاتش، یونانیان و فرنگیان را تمجید می‌کند و در برخی دیگر، تازیان و زبانشان را علی‌رغم اصلیّت پارسی اش می‌ستاید، و در بازنمایاندن نقصها بیشان که اینجا و آنجا پر وی رخ نموده، هیچ‌چیز دو دلی نکرده است.

02

سائق او در همهٔ این موارد، ایمان وی به یک پارچگی فرهنگی در زمینهٔ بی کاملاً انسانی است که هر گونه تحریبی را بکلی دفع می‌کند. از این‌رو «آراء و نظریاتی» بیان داشته است که دلالت دارند برایمان وی به انسانیت علم و وحدت همه جانبهٔ بی که علم بدان منتهی می‌شود. پس قائل به یگانگی میان عقول است و جداگانه میانشان را زایل می‌سازد، و برخی از آنها را به بعضی دیگر تردیک نموده، بسوی تفاهم برپایهٔ منطق و حقیقت فرامی‌خواند.<sup>۵۰</sup> همین است که «کارره دو و آ-

۵۴ — دو سطری که از ترجمه‌ی آنها صرفنظر شد، مؤلف آنها را از «الصیدنه، مقدمه» و «الجماهیر فی معرفة الجواهر، ص ۱۶۶» بنقل و استشهاد آورده است. (مت جم).

٥٥ - قدری طوقان، ص ٢٨١.

Carra de Vaux وادار به ابراز این عقیده شده، که او با چنین مقیاسهایی باقیستی به سده‌ی نوزدهم (میلادی) منتبش شود نموده‌ی دهم.

وی دارای میلی طبیعی است به روش‌نگری و احساسی دقیق، که شایسته‌ی محقق مقبول می‌باشد، و به یک نتیجه‌ی علمی قطعی در تطبیق دادن تفکر هندی با تفکر یونانی می‌رسد و آن اینکه تفکر یونانی بسوی دقیق و استقصاء گرایش یافته است، چرا که یونانیان «در اثر وجود فیلسفانی که در دیار ایشان بودند، چندان موفقیت یافتند که حساب خواص را از عوام جدا کنند، زیرا منتهای کوشش خواص پیروی از بحث و نظر، و منتهای کوشش عوام، چنانچه از بیم و ترس تهی شوند، بی‌پرواپی و ستیزش است. دلیل بر آن، همین که «سقراط» با عوام قوم خود در بتپرستی مخالفت ورزید و از نامیدن اختران به عنوان «خدایان» سرباز زد، بازده قاضی اهل «آتن»، بی‌رأی دوازدهمی، در فتوای قتل او همداستان شدند، و او در راه حقیقت، بی‌آنکه از آن باز گردد، شهادت یافت. هندیان، فیلسفانی بمانند ایشان که دانشها را بپیرایند، نداشته‌اند. لذا اتفاق اینکه سخنی از آنان در این مورد بخصوص یابیم، دست نمی‌دهد. مگر یک چیزی در نهایت پریشانی و بدآراستگی و ناصرگی، که خرافات عوام را هم فزون از شمار و زیادت از بسیار در پی دارد، همراه با موضوعات فرقه‌یی که اهل آن، مخالفت را در باره‌ی آنها بنهایت درجه‌ی وقارت کشانیده‌اند. و این، بدان سبب است که تقلید بر آنان چیره گردیده است.»<sup>۵۶</sup>

وی در این گونه موارد، جز بهنگام لزوم، به نقد نمی‌گراید: «من در بیشتر آنچه از بابت ایشان خواهم آورد، جز در مورد ضرورتی آشکار، بازگویی انتقاد گر نیستم.»<sup>۵۷</sup>

۵۶ - تحقیق مالله‌نند، ص ۱۸ - ۱۹.

۵۷ - تحقیق مالله‌نند، ص ۱۸ - ۱۹.

اما در جایی دیگر ، تعليمات برخی از هندیان را بر یونانیان برتری می‌نهد<sup>۵۸</sup> ، و علمی بودن پژوهش را مشروط براین می‌دارد که پژوهنده در میانه‌ی دو سوی تندروی و کندروی قرار گیرد و از لحاظ احتیاط ، میانه‌روی را لازم شمرد<sup>۵۹</sup> :

همانطور که گفتیم ، وی امور علمی اش را در فلسفه و در روش خود براین زمینه جربان داده است ، اینکه علم یقینی بجز از احساساتی که عقل آنها را بهنجاری منطقی فراگردیده می‌آرد و در کلیاتی مجردشان می‌سازد ، حاصل نمی‌گردد . پس استقراء و تجربه و تجرید ذهنی ، همان پایه‌های تحقیقات او ، و اینها خود ، وسیله‌ی شناخت حقیقت‌اند . وی عقیده‌مند است که طبیعت دارای قوانین لايتغیر و تخطی ناپذیر است . و اگر برخی از آفریدگان ، مستشنا از نظام آن شده‌اند ، که دیگران این مستثنیات را «غلط طبیعت» ، بسبب خروج آن از نظمی که نوع برآن جاری است<sup>۶۰</sup> نامیده‌اند ، وی از چنین نامیدنی روی برتفته و آنرا ناشی از «خروج ماده از اعتدال قدر» بسمار آورده است<sup>۶۱</sup> .

«مثال این ، همان است که «ثابت بن سنان بن قره» در کتاب خود «فى التواریخ» یاد کرده است که بنزدیک «سامرا» جو جه‌ماکیانی هندی دیده است : از تخم که بیرون آمد ، آفریده‌ی کامل و تمامی بود که در سر آن دو نوک و سه چشم می‌بود . و هم آنچه‌وی از بزرگاله‌ی مرده که برای «توزون» ، بروزگار فرمانروایی اش آورده‌اند ، یاد کرده ، اینست که : صورتش گرد همچون روی آدمی و دوفکش هم بماند او و دندانهاش همچون دندانهای او ، یک چشم داشت و در پیشانی اش دم مانندی بود . و هم او یاد کرده است که در ناحیت «محرم

۵۸ - همان ، ص ۱۸۳ .

۵۹ - الآثار ، ص ۳۸ .

۶۰ - الآثار ، ص ۸۰ .

۶۱ - همان ، ص ۸۰ .

بعداد» مولودی زاده شد که در همان ساعت بمرد، او را به نزد «عزالدوله‌ی بختیار»، در حیات پدرش «معزالدوله»، آوردن تا او را ببیند: پیکری واحد و کامل، بی‌هیچ کاستی و فزونی بود، جز اینکه دو قبه‌ی بر جسته از او برآمده که دو سر کامل با خطوط تمامی صورت و چشمها و گوشها و بینی و دهان بر آنها وجود داشت و میان دو ران او فرجی همچون فرج مادگان بود که از میانگاه آن فرج، احلیلی آشکار پدید آمده بود. و هم از یکی از بطریقان روم حکایت کردند که: برای «ناصرالدوله» در زمستان سال سیصد و پنجاه و دو، دو مرد را که از شکم ییکدیگر چسبیده بودند، فرستاد و آندو از آرامیان و بیست و پنج ساله بودند. یاد کند که هردو ریش داشتند و پدرشان بهمراه بود، و ایندو روباروی هم می‌بودند، لیکن پوستی که مشترک میان آندو بود و یکی را بدیگری پیوسته می‌ساخت چندان طویل بود که با کشش آن هریک از آندو می‌توانست در سمت راست دیگری بایستد. و توصیف کردند که: هریک از آندو دارای اندام‌هایی کامل و جداگانه بود، و اوقات خوردن و نوشیدن و تخلیه‌ی هریک اختلاف داشت. هردو بریک چاریا، دوپشته در کنار و روی روی هم سوار می‌شدند. یکی از آندو به زنان میل می‌داشت و دیگری به پسر کان.

بی‌گمان، در اینکه قوه‌ی طبیعی بدانچه الهام یافته است و موکل آن گردیده، هرگاه به ماده‌یی برخورده، آن را معطل نگذاشته، و چون آن ماده افراط کرده و فزونی جسته، این قوه، فعل را دوچندان نموده. و با که این دو چندانی در کنار هم بگونه‌یی مشخص همچون دو قلوها بوده، و گاه به چسبیدن آندو بمانند این دو آرامی و هم‌گاهی با درهم شدن، بمانند آنها که پیشتر اخبارشان آمد.<sup>۶۲</sup>

اعتقاد او به قوانین طبیعت، و اداشته است آنچه را که «جیهانی» در کتاب «المسالک والمالک» درباره‌ی فرونشستن آب شهر «بلیناس» – یکی از شهرهای یهودیان – در روزهای شنبه و متوقف شدن آسیابها تا پایان این روز، بازگو کرده است، رد و انکار کند؛ زیرا هیچ محملی در طبیعت برای آن نمی‌باید، چونکه مدار این امر بر روزها نهاده که آنهم یک‌روز است<sup>۳۳</sup>. همین طور، درباره‌ی کلیسای «سن استفانو – Santo Stefano» در «روم»، آنچه را که همو روایت کرده و مولفان پس از او بدان اعتقاد آورده‌اند، رد و ابطال نموده. و آن اینکه: این کلیسا دارای هزار در است و قربانگاه آن از زمرد ساخته به درازای ۲۰ گز، گوید «اگر این حکایت از سرزمین فارس انتشار یافته بود، پس از تجاهل نسبت به نفوری که میان زمرد و آتش هست، می‌گفتم: آنچه زمرد در گنجخانه‌ی سوخته بوده ذوب شده و این قربانگاه از آن پدید آمده». همچنین، آنچه را که وی درباره‌ی هزار دری بودن کلیسا روایت کرده است، مسخره نموده گوید: «(در این صورت) بایستی این کلیسا دیوار نداشته باشد، و البته بی‌رامون آنرا دروازه‌های بهم چسبیده فراگرفته است (!?)». و آنچه در باب وجود کان یاقوت در جزیره‌ی «سنکل دیب = سیلان» روایت می‌کند که: سبب آن آذرخش پیوسته‌ی بی است که از کوه «راهون» می‌درخشد، پس از اینکه بسیاری از موّرخان مسلمان مانند «مسعودی» و «مقدسی» و «ابن حوقل» و «ابن خردابه» بدین موضوع اعتقاد آورده‌اند، مورد رد و ابطال بیرونی واقع شده است. او این امر را تحلیلی کاملا علمی نموده، نظر می‌دهد که بعيد نیست کوه «راهون» یک آتش‌شان باشد که آتش آن پیوسته، شعله‌زن است، و این آتش به آذرخش مانندگی دارد و پرتوهای آن، که بر سطح آبها می‌افتد، همچون

یاقوت بنظر می‌رسد. در بی‌این روایت گوید: «واین از نظایر آن خرافاتی است که پاره‌بی از آنها را از ایرانیان بازگو خواهم کرد.» در سرزمین‌های میانه‌ی «آسیا» و «فارس»، خرافه‌ی سنگ باران‌زا = «سنگ بده» – شیوع داشته است و شاعران آنرا بدخوبانی که سبب می‌شوند از فراق، اشکهای سوزان روان گردد، تشبیه کرده‌اند. «رضی‌دانش» گوید:

باعت ریزش باران سر شکم شده است

دل سنگین تو سنگ یده را می‌ماند. (\*)

بیرونی در «الجماهر» زیر عنوان «سنگ بارانزا» (\*\*)

در بارهی آن چنین سخن گفته است:

«پسر زکریای رازی در کتاب «الخواص» یاد کرده است که در ترکستان، میان «خرلخ» و «بجناک»، گردنه‌یی است که اگر سپاهی یا گله‌یی گوسفند از آنجا بگذرد، پشمی برناختها و سمه‌هاشان بسته شود، و با آن بنرمی حرکت کنند مبادا سنگهای آنجا بهم خورده شود، چرا که مهی تاریک پدید آید و بارانی شگرف فرو ریزد. هم با این سنگهاست که هر گاه بخواهند باران می‌طلبند، بدینسان که مردی بهمیان آب می‌رود و از آن ناحیت سنگی دردهان خود برمی‌آورد و دستش را حرکت می‌دهد تا باران آید.»

وی اظهار می‌دارد که پسر زکریا در بیان این داستان تنها نیست، بلکه این داستان در میان مردمان منتشر بوده و هیچ مخالفتی هم با آن نشده است. و می‌بینیم که او، باور کنندگان این موضوع را مسخره می‌کند، زیرا که این امر تابع هیچ قانونی طبیعی نیست. «یکی از قوهای کار حبس که از آن سنجک برای من آورد، بگمان اینکه من شاد

(\*) — دیگری گوید: سنگ دل خوبان همه سنگ یله باشد ...  
 (\*\*) — ال جابر الجالب للنطر .

می‌شوم و آنرا می‌پذیرم و سنتیزشی هم در آن باره نمی‌کنم . به وی گفتم : برای من بارانی در غیر هنگام خود یا در وقت‌های مختلفی که خود خواهانم بیاور ، تا آنرا از تو بگیرم و به آنچه از من متوقع هستی و صالت دهم و فزوون‌تر سازم . پس همانچه را که در باره‌ی فرو بردن سنگها در آب باز گو کرده‌ام ، انجام داد و سنگ ترشیده را بایک غریبو و خروشی به آسمان انداخت ، لیکن هیچ بارانی نازل نشد و جز آن آب پشکیده قطراتی فرونچکید .» . همین طور در «الجمahir» ، خرافه‌ی برخی از آبگیرها و چشم‌هایی که اگر پلیدیبی به آنها برسد ، برف و باران فرو می‌ریزد ، یاد کرده و دروغ شمرده است . «چندین بار با لشکریان انبوه از آن جایها گذر کرده‌ایم و در کنار همانها و آن یک آب هم فرود آمدیم . بیشتر او باش ستورچران و حشریان لشکر حتی نام طهارت را چون خود انجام نمی‌داده‌اند ، نمی‌دانستند... و همگی از آن آب بکارمی‌برند و با آن تماس‌می‌داشتند . اما هیچ چیزی از آنچه یاد کرده‌اند ، چه در آن حال ، چه پس از آن ، و چه پیش از آن هم ، اتفاق نیفتاده است .»

گوگرد سرخ ، بسبب خواص بسیاری که برای آن قائل بوده‌اند ، شهرت فراوانی داشته است ، و ایرانیان ادعای کرده‌اند که کان آن در کوه «دماؤند» است . بیرونی بهنگام سخن راندن از آن ، این گونه پندارها را بیاد سخریه گرفته ، و از بیخ ، آنها را نفی کرده است . خرافه‌یی را هم که گویند چشم‌های افعی‌ها چون به زمرد افتد ، آب می‌شود ، نفی کرده گوید : «با وجود همداستانی ایشان در این مورد ، آزمایش ، صحّت این امر را نشان نداد . چه اینکه در آزمودن آن ، بیش از حد امکان و بنحو اکمل کوشیدم : قلاصدیی زمردین به گردن افعی انداخته ، طبله‌یی هم از آن به زیرش گسترده ، و رشته‌یی زمردین نیز در برابر بجنبش درآورده ، پس از مدت نه‌ماه در دو موسم گرما و سرما ، هیچ اثری جز سرمه کشیدگی در او بجای نگذارده ، و اصلا

در چشمانش اندک تأثیری نکرده، جز اینکه تیزبینی اش بیفزود.<sup>۶۴</sup> چشم پناهها و افسونهایی را هم که برای چیرگی بر جانه و جانور بکار می‌گیرند، مسخره کرده گوید: همین خرافه افعی، خود از جمله‌ی چشم پناهها و مهرا فرازه است. آنچه را هم که درباره‌ی مادران پریزاد برخی از آدمها روایت شده، رد کرده، و بگاه سخن راندن از «ذوق‌القرنین» آورده است: «درباره‌ی این نام ذوالقرنین، اعتقادات عجیبی بهم رسیده است اینکه: مادر وی از پریان بوده، همچنانکه این اعتقاد در مورد «بلقیس» هم هست، چونکه گویند مادر او از پریان بوده. درباره‌ی «عبدالله بن هلال» شعبده باز هم (گویند) که: داماد ابلیس شد، و همانند این سخريات که شهرت یافته.<sup>۶۵</sup>

در سخن راندن از بنیاد جهان و بازنمودن این موضوع از لحاظ هندیان، پندارهایشان را رندانه و ریشخندآمیز، دروغ شمارده است. چه اینکه معتقدند: آب، پیش از هرچیز دیگری بوده، و هنگامی که کفناک و متوجه گردیده، چیزی سپید رنگ از آن پدیدار شده و خدا، تخم «براهم» را از آن آفریده است. پس آن تخم شکافته شد تا «براهم» از آن بیرون شوند و آنگاه آسمان از یک نیم آن، و زمین از نیمی دیگر پدید آمد و باران از خردنهای میانه‌ی آندو. هنگامی که بیرونی به این موضوع می‌رسد، آنان را باز خم زبان مسخره کرده و با آوردن این اظهارشان درباره‌ی پیدایی باران از آن خردنه، گوید: «اگر می‌گفتند کوهها، البته مناسبتر و شبیه‌تر می‌بود تبارانها.»، سپس این نظریه را از بیخ و بن بگونه‌ی علمی که خالی از نیشخند هم

۶۴ - الجماهر، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ . این گونه غرایب، چندان

شهرت یافته بوده است که «ابن خردابه» در کتاب خود، گفتار ویژه‌ی درباره‌ی آنها پرداخته است. رجوع شود به «المسالک و الممالک»، ص

۱۷۰ - ۱۷۳ و ۱۸۱ - ۱۸۳ .

۶۵ - الآثار، ص ۴۰ .

نیست ، باطل شمرده است : «اما اشارت هندیان به دونیم شدن آن تخم ، هم ازباب آنکه صاحب این سخنان آدمی عامی است ، که احاطت آسمان را بر زمین - که همچون احاطت پوسته‌ی «برهماند» است به مفرز آن - نمی‌دانسته . لیکن زمین را در زیر تصور کرده و آسمان را در زیر ، آنهم فقط در یکی از جهات آن . و اگر این امر تحقیق می‌یافتد ، هیچ نیازی به شکافته شدن تخم نبود ، چرا که می‌شد یک نیم آن پهنه‌ی زمین شود و نیمه‌ی دیگر همچون گنبدی بر فراز آن آویزد ... »<sup>۶۶</sup>

در سخن گفتن از بنیاد آهن گوید : «از جمله‌ی شبه خرافها ، یکی هم درباره‌ی بنیاد آهن است ، اینکه : هنگام گشودن «قندهار» ، ستونی آهنی در آنجا یافتند به بلندی هفتاد گز . «هشام بن عمر» پی آنرا کاوید تاسی گز دیگر از آن ، که زیر زمین بود ، آشکار شد . درباره‌ی آن بپرسید . از پادشاه «یمن» خبرش دادند که : همراه ایرانیان به دیار ما آمد و چون بر هندوستان چیره شد ، از شمشیرهایشان این ستون را بریخت . و گفتند ما کیفر این سامان را بجز این نمی‌خواهیم ، و بر «سن» تملک یافتند .» ، در پی این ، نیشخند آمیز گوید : «سخن کسانی را گفته‌اند که بینشی در کاربرد فلزات ندارند ، و از هنرنمایی آنها بوسیله‌ی اشخاص بزرگ ناگاهند . بلکه همین خود یک حماقت است ، کسی که در هنگام تصرف ولایات ، به افزایش جنگ افزارها نیاز می‌دارد ، این چنین بجای فزون ساختن ، از آنها بکاهد ، چندان که گویی می‌خواهد با آن ستون به جنگ رود (!?) .

## \*

بدین سان می‌بینیم که بیرونی ، به آنچه دیگری اعتقاد یا انکار ورزیده ، پیش از اینکه آنرا مورد به گزینی و سنجش و تحلیل و نقد قرار دهد ، تسلیم نمی‌شود . لذا آنچه را که بامعیارهایش سازگار است ،

می‌پذیرد و آنچه را که نیست، رد می‌کند. بزرگی گوینده یا بسیار آوازگی او هم، وی را از این کار باز نمی‌دارد. این خود، نشان موضوعی بودن اوست که از تقلید دوری گزیده، حق را هرجا که باشد، می‌جوید. وی هاله‌های مقلّسی را که برگرد بسیاری از کتابها و اقوال و مولفان پدید می‌بوده است، فروریخته و انبوهی از سنتی‌ها و ناسرگی‌ها را از آنها می‌زداید، و روش خود را با دقت عالمانه‌یی بر آنها منطبق می‌سازد، و نشان می‌دهد که کتابها یا شرای آن گروه خاصی می‌نویسد که آنان را به دقت و به گزینی خویش برخواهد انگیخت، نه برای عوامی که از تجربید ذهنی و تحلیل قضایای فکری و ترکیب آنها درمی‌مانند. طبیعی است که چون باز بسته به چنین روشی است، کلام او در رشته‌های گوناگون معرفت، کلامی متخصصانه بوده است. و آنچنان دوستدار راستی و درستی و دشمن دروغ و بی‌امانتی است، که هیچ درنگی در فرود آوردن ضربتهاخ خود، آنگاه که می‌بیند حقیقت را سنتی‌یی فراپیش گشته یا پستی‌یی بر آن فرارس آمده، نمی‌کند. و تنها در حدّ رد و ابطال محض خرافاتی هم که بدروخ نموده، بدانگونه که «جاحظ» و فرهنگمندان بزرگ مسلمان در چنان عهودی عمل کرده‌اند، متوقف نمانده، بلکه با یک تعلیل علمی که در آن پای‌بند مرزهای منطق و قوانین طبیعت است، بهیان علت‌ها می‌پرداخته است.



بخش دوم

# روش تاریخ‌نگاری بیرونی



## روش روزگار پیشین او

فرهنگ اسلامی ، از همان عهود نخستین ، در دگرگشت پیوسته‌ی خود ، به وسعت و جامعیت تمایز یافته است . توجه مسلمانان به دانش‌های قرآن و حدیث ، سبب اصلی این گونه گونی زود آغاز است ، و مناطق اسلامی ، هریک به‌اندازه‌ی معین در آن سهیم بوده‌اند .

پس از این گستردگی ، بنناچار باییسرفت تحقیق ، می‌بایستی رشته‌های معرفت ، نشانه‌های مشخص خود را بازیافته و قلمرو آنها به گونه‌یی که ویژگی‌هایشان را بنمایاند ، معین شود . مثلاً هنگامی که در سده‌ی دوم ، «تاریخ» از داشش «حدیث» جدایی یافت ، این استقلال در مشخص شدن مواضع آن و گونه گونی آزموده‌های مربوط به آن ، مؤثر بوده است .

پس کسانی پدید آمدند که درباره‌ی «أنساب» کتابها نوشتنند ، همچون «محمد بن سائب کلبی» (در گذشته‌ی ۱۴۶ هـ) . و درباره‌ی «فتح» و اخبار اوایل و ایام عرب و نسبه‌اشان ... ، «سیف بن عمر» (در گذشته‌ی ۲۰۴) را می‌توان نام برد . درباره‌ی جنگ «رده» و وقعه‌ی «جمل» و فتوح «شام» و کشته شدن «عثمان» و «علی» ، نویسنده‌گانی چون «ابو محنف لوط بن یحیی» (در گذشته‌ی ۱۵۷) پدید آمدند .

همین‌طور ، کسانی پیدا شدند که به گونه‌ی اختصاصی درباره‌ی تاریخ کشورها به نگارش پرداختند ، مانند : «مدائني» – که نسبت به خراسان و فارس و هند مطلعتر بوده – ، و «واقدی» که تاریخ حجاز را در برو فراگرفته است .

این ویژگی، هنگامی که دولت عباسی به دولتها بی کوچک و پراکنده تجزیه شد، و آنها با مرکریت فرهنگی و مادی داشتن شهر «بغداد» مخالفت می کردند، بس نمایانتر می شود. لذا از میان دانشمندان، کسانی پدید آمدند که برای دربارهای «غزین» و «ری» و «بخارا» و «فاهره» و جز اینها آغاز نگارش کردند. البته در این هنگام، تاریخنگاری عمومی متوقف نمانده، گستردگی و دگرگشت آنرا «طبری» در تاریخ خود - که تا چندین سده آموزگاری برای تاریخنگاری مسلمانان بشمار می رفت - تحقق بخشید.

این انبوهمندی که همیر و همراه تاریخنگاری ملاحظه می کنیم، تا پیش از «طبری»، تحت ضوابط هیچ روشی مشخص، که آنرا از لغرض و ناصرگی بپیراید، در نیامده است. واين، امری طبیعی است؛ چه اینکه برای هيچیک از رشته های معرفت «روش» پدید نمی آید، مگر آنگاه که ماده‌ی آن‌آماده و نشانه‌ها مشخص و آزموده‌ها يش عمیق گردد.

روشی که «طبری» برای تاریخ خود بنیاد کرد، یک روش علمی به معنای دقیق، چونکه برخی رخدنهای در آنست، نبوده؛ لیکن از لحاظ کوششها بی که پیش از او شده است، گامی متحوال بشمار می آید. و آن، جمع میان چیزهایی است که وی آنها را آموخته و فراگرفته و آنچه خود بدانشان یافته است. یعنی به عنوان دانشمندی فقیه و محدث، از جهت احاطه که بر روایات دارد و اعتمادی که در نقل آنها، با توجه به اسنادات نموده است. آنگاه که این روش را در مقدمه‌ی کتابش پایه نهاد، بنحو شگفت‌انگیزی، آنچه را که قائل بدان گردیده بود با آنچه گزارش می کرد، به دقت منطبق ساخت. پس او، از جمله‌ی آن نظریه پردازانی که میان آنچه می گویند و آنچه عمل می کنند تفاوت‌هast، نبوده است<sup>۱</sup>.

۱ - «طبری»، روش خود را براین پایه‌ها نهاده است:



[۱۱.۱]

## دوره‌ی دگرگشت

هنگامی که به پایان سده‌ی چهارم و آغاز سده‌ی پنجم، که «سارتون» آنرا «عصر بیرونی» نامیده است، می‌رسیم، درمی‌باییم که زندگی فرهنگی دگرگشتی شگرف کرده است. داشهای دینی در این دوره پیراستگی و کمال یافت.

«فارابی» از سوی «سامانیان» درویرایش و پیرایش ترجمه-



الف - اتکا کردن بر روایتها، و فراروی خواننده نهادن آنها، بی‌آنکه نظری از جهت تأیید یا تکذیب درباره‌شان، جز در مواردی اندک، اعمال نماید.

ب - سخت کوشی درباره‌ی «سند»، که آنرا طبق معمول حدیث دنان را صاحب آن متصل می‌سازد، بی‌آنکه منبع (كتبی) خبر را توضیح دهد.

ج - نظام سالنامه (= سالمه‌نگاری)، که رخدادهای را بر حسب سال آنها بخش می‌کند، تا آنجا که به برش زمانی آنها می‌انجامد. خود او این روش را در مقدمه‌ی کتابش خلاصه کرده است:

«نگرنده در این کتاب، باید بداند که اعتماد من نسبت به همه‌ی آنچه یاد کردنش را آماده گردیدم، براین شرط است که من ضبط کننده‌ی آنها هستم. آنچه را روایت کرده‌ام اخباری است که من تنها یاد کننده‌ی آنها و آثاری است که سندنامی آنها، باذکر را ویشن، می‌باشد. بی‌آنکه حجت عقول و استنباط نفوس را، مگر اندکی، (به آنها) در بیوندم. چون که دانستگی به اخبار گذشتگان و حتی خبرهای متأخران هم جز از طریق خبر گزاردن خبر گزاران و بازگویی گویندگان، به این که خود زمان ایشان را در نیافته و شاهد آنها نبوده‌اند، دست نمی‌دهد. چه این کار نه با اختساب عقول صورت پذیر است و نه با استنباط نفوس. پس آن خبرهای که از گذشتگان یساد گردیدم، که بعض‌اً ممکن است بسب آنکه پیش از من کسی آنها را نیاورده است، خوانندگان را ناخوش و یا شنوندگان را نکوهیده آید، سا چنانست که آنها از سوی برخی از گویندگان بما رسیده و تها من آنها را بدانگونه که هستند، ادامه داده و یاد گردیدم.» (تاریخ الرسل والملوک، چاپ بریل، ج ۱، ص ۷-۲).

با وجود رخنه‌های بسیار که در این روش می‌باییم، همین خود گامی برای پیدایی روش تکامل یافته‌ی بعد بوده است. قانون وی در ثبت اخبار، برپایه‌ی تواتر حافظان آنها از بالا به پایین و آنها را فراپیش خواننده نهادن است به همانگونه که هستند.

بی‌گراف، در تثبیت روش خود در چنین روزگاری، یکتاست.

های فلسفی بیا خاست؛ و این کار او، پس از این دوره، به توسط «ابن رشد» با شرح مؤلفات «ارسطو» و رفع اشکالات آنها، استواری یافت. همین طور «ابن سینا» به پیراستن پزشکی بونانی - که ثمره اش همان کتاب «القانون» است - پرداخت. «ابن هیثم» به ویرایش‌هایی در طبیعت شناسی، که متنکی است بر احاطه به همه‌ی آنچه در آن روزگار و دوره‌ی پیش از او نوشته شده، با دقت در شرح و بسط مطالب اقدام کرد. بیرونی نیز در ویرایش هیئت و جغرافیا پرداخته، همچنین شؤون فرهنگی و همپیوستگی جامعه‌ی هندی و آنچه را که بدان مربوط است، تدوین می‌کند و برای نخستین بار در تاریخ علم به شرح کاملاً علمی آنها می‌پردازد.

زندگانی ادبی هم، چندان که می‌توانست گرده خورد. شعر با آرایه‌ها و گونه‌گونی بدیعی، سرشاری یافت و نشر، برای زندگانی‌ی که ادبیان در آن هنگام احیا کردند، به گونه‌یی درخشنان رخ نمود. همچنین در آن روزگار، کتابهای «خدای نامه» به گونه‌ی یک حماسه‌ی جهانی، که سرایش از بزرگمردان تاریخی و افسانه‌یی ایران می‌کند، به دست «فردوسی» - شاعر کبیر - برگردان شد. و اگر پایه را بر شمارش کتابهای علمی که به فارسی نوشته شده بگذاریم، در خواهیم یافت که فارسی در این دوره، هم‌زبانی علمی و هم ادبی گردیده است.

چنانچه پدیده‌ها، نشان از ویژگی پویش (\*) یافته باشند، پس تحجر و تشثیت و عوامل ناشناخته‌ی دیگر که در طبیعت هر عصری هست، باقیستی موجب فسrede شدن روح هنر و دانش در آن عصر گردند. لیکن عصر «عباسی» این‌چنین

[II, 2]

عوال و گرگشت
-----------------

(\*) - پویش، ترجمه‌ی «امتداد» است که گویا مؤلف، مرادف «استطاله» (واژه‌ی بر ساخته‌ی برخی از مترجمان عربی) و معادل «process»



نبوده، چه اینکه تمدن و پیشرفت آن، پویش و دگرگشته برای تمدن اسلامی - که خود بدان منتهی گردیده - بوده و اینجاست که عوامل بسیار در پی آیند و رشد مدد کرده است، تا این تمدن را در آن جریانات همفشار که از هر جهتی آنرا در میانه‌ی یونانگرایی و ایرانگرایی و هندگرایی به سوی مسیر حیات می‌رانند، تحقق بخشد.

همان امیران و شاهانی که اینجا و آنجا پراکنده بودند، خود سائق جنبش‌های فکری گردیده، ادبیان و دانشمندان دارای مشرب‌های متفاوت را تشویق و تقویت می‌کردند، تانماد و نموداری از عظمت و درخشش فرمان و ایشان بوده باشند.

افزون بر آن کشمکش‌های سیاسی و مادی، بایستی، هم‌چشمی و رقابت‌های میان دانشمندان و ادبیان را هم در عرصه‌ی فکری، به قصد تقریب در نزد امیران و فرمانروایان، یاد کرد. اختلاف فکری میان بیرونی و «ابن‌سینا»، که در پس آن یک رشك و هم‌چشمی و رقابت بخاطر پیشی جستن هریک از آن دو در نزد ایشان، نهان گردیده، خود نشان این امر است. و می‌بینیم که «ابن‌سینا» وزارت سامانیان، و بیرونی وزارت «ابوالعباس مأمون بن خوارزمشاه» را یافت.

چنین است که فرهنگ اسلامی، راهی شد به سوی رفاهیت و حکمرانی. پس بالید و بارور گردید، چندان که در هیجع عصری این چنین بارور نگردیده، و هیچیک از آن عالمان هم به تقلید و واگویی بسنده نگرددند، زیرا که امر در این حد متوقف نمی‌ماند، بلکه هر یک از ایشان کوشیده است تا در حوزه‌ی خویش برای تمایز یافتن،



تقديم - عملية - ... الناشرة - سلسلة من العمليات المتsequفة

پسیر فی موکب او نحوه ... procession : پسیر - تقدم - انباشق -

موكب - زيارة...» (المورد، تأليف: منير البعليكي، بيروت، ١٩٧١، ص ٧٢٦) يذكر بريده است. (مترجم).

نوآوری کند و در نتیجه ، افقهای معرفت را در نظر گاه مسلمانان گسترش دهد .

به راستی غریب است اینکه موزخان مسلمان ، بویژه زندگینامه نویسان ، از شگفتزدگی حتمی خویش در این دریای جوشان فکری ، جز به شاعران و سجع گویان و همانند آنان پرداخته‌اند . پس سرگذشت‌هایی برای آنان برنوشته‌اند ، که یکی از دیگری بگزاره‌تر و در نهایت مبالغه‌گویی درباره‌ی اشخاص ، بنقل آورده است . کافی است به بحث درباره‌ی سرگذشت بیرونی رجوع کنی . خواهی دید که «ابن‌اثیر» ، «ابن‌کثیر» ، «ابن‌خلکان» ، «ابن‌تغرسی‌بردی» ، «ابن‌شاکر» ، «خواندمیر» ، و جز اینان ، هیچ یادی از او نگردیده‌اند . حال آنکه ، در مورد گروهی خود فریفته از شاعران و سجع گویان ، به دراز گویی پرداخته‌اند .

این امر چنانکه پیداست ، راجع است به آسان دریافتی اینان و دشوار شناختی آنان . چه ، در دریافت و شناخت بیرونی و «ابن‌هیثم» و دانشمندانی بمانند آنان ، توسع در فرهنگ و احاطت در رشته‌های آن و درستی روش مورد نیاز است . و اینها ، همان چیزهایی است که زندگینامه نویسان راه و روشهای آنها را نمی‌دانسته‌اند .

«ابن‌هیثم» در این عصر ، روش پژوهش در دانشها طبیعی را همانگونه که بیرونی روش خود را برای پژوهش تاریخی بنیاد کرد ، پایه گذاشت . با وجود دوری زمان و پیشرفت وسائل پژوهش و گونه‌گونی آنها ، روش هریک از این دو ، پیوسته استوار بخود بوده ، جالب نظر اینکه هماندو در اقدامات مشخصی که از بابت تعهدات خویش در پژوهش کرده‌اند ، قالبی معین با وجود اختلاف قلمرو علمی‌شان ، پدید آورده و خود را ملزم بدان ساخته و راه را برای پژوهندگان گشوده‌اند . مثلاً «ابن‌هیثم» به خود بهره‌مندی از آزمایشها علمی خویش و خودگذاری در آنها بسته

روش ابن‌هیثم

III

نکرده، تا ما از آنها اصولی را که وی اختیار نموده است، استخراج کنیم. بلکه این آزمایشها را با روش خویش که در پژوهش‌هایش باز بسته به آن است، همراه کرده و در آن بر «استقراء» و «قیاس» اتکاء نموده، همچنانکه گاهگاه متکی بر «تمثیل» شده است. بر مقدمه‌ی کتاب «المناظر» گوید:

«در تحقیق، نخست به استقراء موجودات و جُستاری حالهای مشهودات و تمیز خواصِ جزئیات، می‌پردازیم. با استقراء، آنچه را که دیده در حال مشاهده مخصوص می‌گرداند، فرا می‌چینیم. و هم آنچه را که پدیدار نیست [اما] تغییر نمی‌کند، و آنچه پدیدار است [لیک] مشتبه از کیفیت احساس نمی‌گردد، گرد می‌آوریم. سپس در بررسی و سنجش‌ها، به تدریج و ترتیب، همراه با انتقاد مقدمات و احتیاط در نتایج، پیش می‌رویم. قصدمان را در همه‌ی آنچه مورد استقراء قرار می‌دهیم و جُستارش می‌کنیم، کاربرد عدل نه پیروی کردن از هوای نفس، بر می‌گذاریم. و درست درباره‌ی دیگر چیزهایی که آنها را متمایز و انتقاد می‌کنیم، حق را نه میل شخصی همراه بااظهار نظر را، پی‌جویی می‌نماییم.»<sup>۲</sup>

پس او، استقراء و قیاس را، بدین‌سان که اولی را پیش از دومی بکار می‌گیرد، باهم جمع کرده است. و غایت از تحقیقاتش همانا حقیقت جویی است بسی آنکه پیشتر نظری را فرض بکند و هدفش تأیید یا رد آن باشد، و نه اینکه میل هوایی نسبت به آن داشته باشد، یا مقهور احساس خود شود.

این غایت و غرض، بامطلب و مقصد علم جدید هیچ اختلافی ندارد، و همین خود، راستی و درستی روش او را، که چندین سده پیش از آنکه روش گرایی‌ها و خلق و تنوع آنها پدید آید، نمایان

۲ - نقل از رساله‌ی «الحسن بن الهیثم» از «مصطفیٰ نظیف»  
جان نوری، ۱، ص ۳۳۳.

می‌سازد. و از باب فروتنی دانشمندانه، ملاحظه می‌شود روشی که او برای پیروی کردن تحقیقات خویش پایه نهاده، حتماً واجب‌نمی‌کند که وی را بطور قطع به حقیقت فرارس نماید. دست کم به او مجال می‌دهد که در وصول بدان امید بورزد. اگر بدان رسید فهولمراد، ولأآ آنچه در این رهگذر خوش‌چینی کرده، که زادبهری برای روح و (ارضای فکر و) اطمینان خاطری است، همو را بسنده است. گوید:

«شاید که با این راه و روش سرانجام به «حق»ی که دل از آن آرامش می‌یابد، برسمی و به تدریج و باملایمت به غایتی که «یقین» بنزد آنست، فرارس شویم و باسنجش و احتیاط به «حقیقت»ی که هم با آن خلاف از میان برمی‌خیزد و مواد شباهات بدان منقطع می‌گردد، دست یازیم..»

بخلاف آنچه اندیشه‌ی آدمی، از بابت فاعلیت و اثبات گرایی برای کشف مجهول و حل مسأله‌ی بغرنج داراست، این‌هیشم چونان هر دانشمندی واله حقیقت که نمی‌تواند بطور نهایی و بگونه‌یی قطعی از آنچه هست فراتر رود، شناخته گردیده، که هم از جهت قصور، نمی‌تواند به آن اطلاعات که – نیل به آنها – در توانایی اوست، فرارس شود. لذا گفته است:

«با این همه، ما از همان تیره و تارگی بشریت که در طبیعت انسان هست، پاک و مبرّا نیستیم، لیکن به قدر همان نیروی انسانی که ماراست، می‌کوشیم و در همه‌ی امور از خدا یاری و مدد می‌خواهیم..»

مشاهده می‌شود در این روش که پایه نهاده و خود بر آن رفته است – که از ثبت پدیده‌های طبیعت تجاوز نمی‌کند – رسالت محقق علمی ملاحظه است، تا مجالی برای آن کس که پس از او به عرصه – هایی دیگر قدم می‌نهد، بوده باشد. بنابراین، تاریخ علم بجهت همان تنایج حاصل از حل مشکلات طبیعت و آمیخت و شناخت آنها امکان می‌یابد که

سیر فعالیت انسان و چیره شدن پیوسته‌ی او را بر طبیعت، ضبط و نگاهداری کند، تاره‌نما برای محققان نسله‌ای پیاپی باشد. از این‌رو، حقایق علمی، غایاتی نبوده‌اند که علم و تصور در حد آنها باقی بماند، بل و سیلتها بی متحول‌اند سازگار با آمیخت‌ها و شناخت‌ها و امکاناتی که برای رسیدن به راه حل‌های ممکن، آنها را در بر و فرامی‌گیرند.

با وجود پیشرفت وسائل شناخت و گسترش آنها در سده‌ی هفدهم (میلادی)، چون در واقع «فرانسیس بیکن» F. Bacon پیشوای دانش روش‌ها در میان غربیان، جز این نظری بیان ندادسته است، پس ابن‌هیثم در پژوهشها و روش‌های خود بحق نوآور بوده و در پژوهش‌هایش، وجهه‌بی را که مقصود علم نوین، زیاد با آن مباینت ندارد، مورد توجه قرار داده است.

اما روش‌های او، تا این روزگار به عنوان یک راهنمای برای هر کس که در تحقیقات طبیعی و ریاضی تخصص یافته، باقی مانده و هرگز از فروتنی علمی خود عاری نگردیده است. همین خود، نخستین ویژگی است که باستانی هر محقق همتراز اوست، از جمله همروزگارش بیرونی، که در دوره‌ی خود، نخستین بنیادگذار روش پژوهش در علوم انسانی بشمار می‌رود.

ظهور ابن‌هیثم و بیرونی، پدیده‌یی یگانه در تاریخ فرهنگ اسلامی بشمار می‌رود، و بحق ایندو از شمول و تنوع در آن، به سوی تثبیت تخصص و توسع آن و ابداع روش در علوم ریاضی و طبیعی و انسانی، چندین سده پیش از

[IV, 1]

ابن‌هیثم و بیرونی:
یاراطبی میان روش تحقیق و
علوم طبیعی روش تحقیق علوم انسانی

دانشمندان اروپا، فراتر رفتند. اگر دانشمندان مسلمان، از این زاویه بدین عصر نگریسته بودند و از آن بهره‌یابی می‌کردند، فرهنگ اسلامی را پایگاهی دیگر در دقت و ژرفایی اش می‌بود.

بیرونی و ابن‌هیشم، آنگاه توانایی بنیاد کردن روش را یافتند که از همه‌ی آن معارف – که تا آن روزگار فرارس ایشان شده بود – توشه بر گرفتند، و آن روش را با یک فلسفه‌ی علمی تبیین کردند که استعداد ذهنی آندو در شکل دادن به آن نقشی مهم بازی کرده (\*) و سرانجام بدان انجامیده، و همان مراحل رسیدگی به تحقیق را متضمّن شد. آن فلسفه، چنان روشن می‌نماید که نه قابل انکار است و نه قابل تعديل، مگر آن اندازه که حقایق علمی ایجاد کند.

تشخیص تفاوت میان روش هریک از آندو، سرشت تحقیق را در حوزه‌ی علوم طبیعی از سویی، و علوم انسانی از سوی دیگر، معین می‌سازد. لیکن دشواری‌هایی گوناگون، تحقیق در قلمرو انسانی را فراگرفته است، که در تحقیقات طبیعی دیده نمی‌شود. هم بدین لحاظ است که مأموریت محقق پیچیده می‌شود و درسیر او بسوی حقیقت ایجاد مانع می‌کند.

آشکارترین این دشواری‌ها اینکه: جداگری (+) در قلمرو انسانی، بس کم‌نمایر است تا در پدیده‌های طبیعی. چیزی که کنار گذاشتن جنبه‌ی از جوانب تحقیق و استقراری آن و کوشش در مرافقه و احاطه یافتن بر آن را در اثر تکرار و قوعش – همانطور که عادةً در مطالعات طبیعی عمل می‌کنیم – امری محال می‌سازد. و چون ما، رویدادهای انسانی را در وضع مرگ‌بیان، بدون تجزیه‌ی آنها به

(\*) – بدیختانه این تعبیر فرنگی (= «نقش بازی کردن»)، در زبان عربی نیز – آنهم در نظری چنین استادانه – وارد شده است. بندۀ باجواز «قابل اغماض» بودن کاربرد همین یک ترکیب، از سوی آقای دکتر «خانلری» (دستور زبان فارسی، ص ۳۵۴)، ناچار بهمانگونه ترجمه کردم. (پ. ۱).

(+) – جداگری، ترجمه‌ی «إطراد» است (براابر «إفراد» = مجزّاً ساختن / تجزیه، تحلیل = analysis فرنگی) و مرادف segregation = جدایی گرینی. (المورد، ص ۸۲۸)

یک یک عناصر ، ملاحظه می کنیم ، ویژگیهای آنها را بنحوی متمایز می یابیم که احتمال نمی رود آنچنان تکرار شوند تا ماصفت جدا گری را در مورد آنها ملحوظ بداریم .

دیگر این که ، محقق انسانی نمی تواند - همانطور که عالم طبیعی عمل می کند - پدیده بی را که موضوع بحث خود قرار داده ، یعنی تمامی آنچه را که خواسته است تحت مشاهده درآورد ، إعاده نماید . زیرا پدیده ها در عرصه انسانی در نوع خود متمایزاند .

هر کدام از آنها تنها یک بار پدید می آیند و سپس نهان می شوند ، تا به گونه یک رخداده مخصوص تاریخی درآیند ، که تکرار پذیر نیستند . از اینروست که ، درجه احتمال ما در استدلال ، به آن اندازه که در احکام خود بر پدیده های طبیعی اعمال می کنیم ، نمی رسد . پس شواهدی که بوسیله ای آنها پدیده های اجتماعی را مورد استدلال قرار می دهیم ، برخوردار از حوادثی اند که در گذشته رخ داده و پژوهش آنها از نوع پژوهش های تاریخی است ، نه از آن گونه پژوهش های آزمایشگاهی که دانشمندان طبیعی در آزمایشگاه های خود بدانها می پردازند<sup>۳</sup> .

براین پایه ، رسالت بیرونی در روش آفرینی برای پژوهش تاریخی ، نیازمند به رفع برج و سخت کوشی است ، و افزون بر جامعیت و دقّت در معارف ، نیازمند بیدار فکری و باریک بیسی در رسیدگی به گذشته و آگاهمندی از رخداده های آن و ربط میان آنهاست ، ربطی که روشنگر «تاریخ» است و آنرا بدانسان که اگر ما در آن تاریخ می زیستیم ، زنده می سازد .

بیرونی که در تحقیق این جنبه ها و تعهد نسبت به انجام آنها موفق بوده است ، هرگز از حد شجاعت و امانت و خلوص و حقیقت

۳ - زکی نجیب محمود : المنطق الوضعي ، چاپ سوم «الإنجلو- المصريه» ، ۲ ، ۳۰۸ .

جویی در نگذشته، حتی اگر این صفات، او را در معرض خشم بزرگان آن روزگار قرار داده باشد<sup>۴</sup>. بر این صفات، همچون هرمورخی دلیر، عدم جانبداری و بدور ماندن از تأثیر از عوامل خارجی در تاریخ‌نگاری را نیز پیوسته داشته، و از ناصرگی و آزمندی و شهرت و جاه‌جویی پرهیز کرده است ... هم بدانگونه که بسبب داشتن روح اتفاقی - که تا عمق اخبار و وقایع نفوذ می‌کند - برجستگی یافته، تادرست و راست را از آنها بیرون آورد و آنچه را که جز اینهاست، بدور افکند. و بدین جهت که دارای فکری منظم بوده، توانسته است باروشنگری، تفاوت میان رخداده‌ها را بنمایاند، و میان حقایق گوناگون، نظم و ترتیبی دهد، و همپیوستگی حوادث تاریخ را در زمان و مکان معین کرده، ربطی علمی در میان آنها برقرار سازد<sup>۵</sup>.

از اینرو، رسالت محقق تاریخی، بسیار دشوارتر از رسالت محقق علمی است، و با وجود اتفاق ایندو در وجوب اتصاف به صفات موضوعی بودن برای رسیدگی به بحث، باز هم محقق تاریخی در متصف بودن به صفاتی دیگر، از او متمایز می‌باشد. و این امر، مربوط می‌شود به ذات بررسی وهم به محیط اجتماعی او، که از جمله پیچیدگی کار وی را افزون و سیرش را به سوی حقیقت دشخوار و رنجبار می‌نماید.

هنگامی که اثرات روش بیرونی را پی‌جویی می‌کنیم، در می‌یابیم که وی فرهیختاریک فرهنگ ریاضی و سعتمندی بوده، و این فرهنگ در روش او تأثیری قوی گذارد، چنان‌که نزدیک است، با مطالعه کتابهای او و بویشه «الآثار الباقيه»

[IV, 2]

**قواعد روشن او**

۴ - رجوع شود به: «پیوند او با ابوالعباس خوارزمشاه»، ص ۳۲ این کتاب.

۵ - رجوع شود به: «منهج البحث التاریخی»، از «حسن عثمان»، چاپ «الاعتماد»، ص ۵: آنچا که از صفات مورخ سخن گفته است.

و «تحقیق مالله‌ند»، اقرار کنیم که او تاریخ و جامعه را با یک روش ریاضی محسّن، مورد مطالعه قرار می‌دهد، که البته قابل انکار یا تعدیل نیست، مگر آن اندازه که حقایق علمی روا بداند. پیداست که مورخان پیش از او، مانند «طیری» و «مسعودی» و جز اینان، هر گز به روش متكامل دست نیافتند، زیرا فرهنگ آنان به ریاضیات کششی نیافرته است، تا افکارشان را بپیراید و بپروراند و تفکر شان را منظم سازد و ایشان را به سوی تعلیل و ترتیب برانگیزند.

روش بیرونی را، اقداماتی معین به شرح زیر، که خود در بررسی و پژوهش شؤون جامعه و انسان، ملتزم آنها گردیده است،

تحقیق بخشیده:

### الف) – گردآوری مواد:

وی بیان می‌دارد: «مشاهده» (\*) که همان ادراک عینی نگرنده نمود مورد نظر راست در زمان وجود و مکان حصول آن، خود برترین وسیله‌ی شناخت است. زیرا خبر با وجود گذشتنش از مرزهای کنون – که مشاهده در آن صورت می‌گیرد – به‌سوی گذشته و آینده برای در بر گرفتن بود و نبود باهم، آفتهای بسیار بدان بازبسته است. چون مشاهده‌گری در تاریخ، بخصوص امری متعدد است، پس او اعتماد بر خبر را همراه با تفهیم آن آفتها واجب می‌داند. و هم آنها در آزمندی، خشم، هواداری، چیره‌گری، بدکاری، و بدنها نی سرشت مجسم می‌شوند. گوید:

(\*) – مشاهده، ترجمه‌ی «العيان / المعاينه» است، که ار باب مزید فایده، این تعریف و شرح را درباره‌ی آن نقل می‌کنیم: «مشاهده (observation) ادراک دقیق نموده‌است با حواس و ابزارهای علمی. مشاهده یافعال است یامنفع. مشاهده متفعل یا ساده، معاینه نموده‌است در شرایط وجودی آنها باحداقل مداخله. مشاهده فعال یامشاهده آزمایشی معاینه نموده‌است در شرایط مصنوعی که به وسیله محقق فراهم می‌آیند. در هر علمی برای مشاهده فعال، شیوه‌های مخصوصی وجود دارند.» (زمینه جامعه‌شناسی، چاپ ششم، ص ۱۹).

«بسا که خبر گزار امری دروغ‌اند، چون که قصدی از آن دارند؛ پس به بزرگنمایی آنکه از جنس خود ایشان است، پردازند. زیرا که (آفتها) شان فروگرفته. باز مقصداشان هم آنهاست، آنجا که در مورد آنکه از جنس ایشان نیست، دروغ می‌گویند. برای آنکه هم بخواست خویشتن فائق شوند. دانسته است که این هردو، از انگیزه‌های آزمندانه و خشمگینانه‌ی بنکوهیده است.

«و هم خبر گزار امری دروغ‌اند در مورد گروهی که دوست می‌دارند بخاطر سپاسی، و یا دشمن می‌دارند برای یک ناخوشایندی. هم اینان جزو گروه نخستین‌اند. چه اینکه، انگیزه‌ی کار آنان از مقوله‌ی (همان) هواداری و چیره‌گری است.

«خبر گزارند به دروغ، بدسرشته بسبب خیرجویی، یاترسانه و ناکامیاب بسبب پرهیز از شر.

«و دیگر، آنچنان سرشنانه خبر گزار دروغ‌اند، که گویی تو انا به برداری سرشنی جز آن نیستند. همین خود، از انگیزه‌های بدکارانه و بدنهادانه است.

«خبر گزارند به دروغ، بسبب نادانی، هم اینان جزو خبر-گزاران مقلداند، که عبارتی را بسیار مکرر کنند، و یا به تواتر از گروهی در پی گروه دیگر بنقل آرند. چه اینان خود، واسطه‌های میان عمدکار نخستین باشوندۀ‌اند. پس اگر یکی از آن میان فروافتند، همان عمدکار نخست – که خود یکی از همین دروغسازانی است که بر شمردیم – بجای ماند.»<sup>۶</sup>

نظر وی این است که: شایسته نیست میان خبر گزار و گفتار راستین حایلی قرار گیرد. چه راستی، خود بخود دوست داشتنی است، چونان دادگری است، که خود بخود پسندیده و دوست داشتنی است. وزیادت کسی خواهان آنست که مزه‌ی آنرا نچشیده و یا آنرا شناخته و از

آن پشتیبانی یافته است.<sup>۷</sup>

و چون اخبار و احوال سده‌های گذشته، نظر به طبیعت آنها، پوشیده از ناصرگی خبرگزاران و عملاً آمیخته با دروغپردازی‌ها و افسانه‌ها بسبب دوری زمان ما و آنها، می‌باشد:

«پس سزا تر آنکه امثال این گفته‌هاشان را نپذیریم، مگر آنکه کتابی معتمد یا خبری که به‌ظن غالب موثوق و مقرن بمشایط ثقت است، بر درستی آن گواهی دهد.»<sup>۸</sup>

با چنین ذهنی، وی با تاریخ مواجه شده، و خود بارها، به مورخ اصرار ورزیده است که ذهن خویش را از عوارضی که تباہگر بیشتر مردمان است، پاک سازد و از عواملی که مانع دیدار حقیقت می‌گردد، مانند: انس، خوگری، همراهی، پیروی از هوای نفس، ریاست‌جویی، تعصّب، و جز اینها برهاند.<sup>۹</sup>

همه‌ی اینها، بازدارنده از جستجوی حقیقت و فراخوان به سوی دوری گریدن از راستی و درستی می‌گردند. این است که مثلاً تعصّب‌ورزی در نظر او – و این از جمله‌ی آنهاست –: چشمهای بینا را کور و گوشهای شنوارا کر و به انجام آنچه عقول اعتقادی بدان نمی‌ورزد، فرامی‌خواند.<sup>۱۰</sup>

وهمین، دشمنان را به نکوهش نسبها و سرزنش حسبها، و دوستان و پیروان را به نیک شماردن رشت و فروبستن رخنه‌ها، و زیبایی و تزاد را جزو محاسن برنمایاند، و امیدارند. پس به سوی بر ساختن ناصره روایتهای ستایش‌آور و دروغپردازی در نسبت دادن به اصلهای شریف، باز می‌روند. نمونه‌ی آن اینکه، برخی از ایشان در «شاهنامه‌ی منصوری»، نسبت پسر «عبدالرزاق طوسی» را به «منوچهر»

۷ - همان، ص ۳.

۸ - الآثار الباقیه، ص ۱۴.

۹ - پیشین، ص ۴

۱۰ - همان، ص ۶۶.

رسانیده‌اند. یا همانکه «ابواسحاق صابی» در کتابش «الناجی»، نسب «بویه» را به پادشاه سasanی - «بهرام گور» - رسانیده است. مورخان دیگر هم جز او هستند، که نچار تعصب به آن کس که دوست دارند و نکوهیدن آنکه بد و کینه‌ورزاند، شده‌اند. از اینرو باید که در حکمهای خوبیش احتیاط نمود و در اخبار خود، در میانهای دو سوی تندری و کندری قرار گرفت، و میانه روی را لازم شمرد.<sup>۱۱</sup>. در عین حال، واجب می‌داند که محقق مقبول، بایستی به وفور دارای حسی دقیق باشد، که اخبار تاریخی را با آن چیزهایی که امکان وقوع یامحال بودن وقوع را در لابلای خود حمل می‌کنند، تمیز دهد. و فراراه او در این کار، یک بیدار فکری کامل و یک فرهنگ هوشمندانه و نوین است. پس اخباری که آنها را غرابتی مشوب کرده است، صحیح نیست که به صرف این غرابت آنها را رد کرد. چه بسا برخی از آنها، چنانچه شواهدی دیگر در بطلان آنها گواهی نیهد، در حد امکان رخنمود خبر راست بوده باشند.

پس بشمار آوردن نمود، و تجربه‌ی محدود، ایندو مقیاسی صحیح برای حکم بر گذشته نیستند، زیرا عمر آدمی کوتاه است و برای احاطت به همه‌ی احوال بسنده نمی‌کند<sup>۱۲</sup>. و عدم مشاهده‌ی ما: چیزی غریب و موصوف در اخبار را، پاکسازانه برای رد آن بسنده نمی‌کند، در حالی که چگونگی آن گمانیده نشده و علت آن دانسته نگردیده<sup>۱۳</sup>.

و می‌بینیم که موازین طبیعی را برای پذیرش چیزهای غیر معمولی، حاکم می‌داند. مانند جانورانی که در آفرینش آنها کاستی یافزونی است. و هیچگاه آنها را «غلط طبیعت»، بسبب خروج آن از نظمی که نوع برآن جاری است» بشمار نمی‌آورد، بلکه آنرا «خروج

۱۱ - همان، ص ۳۷ - ۴۸.

۱۲ - همان، ص ۵ و ۱۴.

۱۳ - همان، ص ۸۰.

ماده از اعتدال قدر» می‌نامد و برایش مثالهایی بسیار می‌زند<sup>۱۴</sup>. و با کسانی می‌ستیزد که منکر آن چیزی می‌شوند که دیدگانشان برآن نمی‌افتد و یا آنچه را که در زمان و مکان ایشان رخ نداده است، باور ندارند. پس قول آنان را در رد همه‌ی آنچه مشاهده نکرده‌اند، تخطیه می‌کند. آن اینکه: رویدادهای بزرگ در همه وقت اتفاق نمی‌افتد، و اگر هم در هر عهدی رخ داده، هرگز جز از طریق تواتر بمامر بوط نگردیده، که همین خود برترین طریق برای نقل اخبار است. و آنان هنگامی که آن اخبار را بی‌هیچگونه تحقیقی ابطال می‌کنند، جز برقصور ذهنی خویش و سفسطه بودن منطقشان دلیل نمی‌آورند<sup>۱۵</sup>. بدین سبب می‌بینیم که او در کتاب «الهند»، آنگاه که دشواریهای را که مراحم پژوهندۀ اجتماع هندی است بازمی‌نمایاند، از درستگی و خودبسندگی هندیان پرده بر می‌گیرد، چه آنان می‌انگارند که بجز دیار ایشان در زمین، سامانی دیگر و جز ساکنان آن دیار، مردمانی دیگر وجود ندارد. و داشت، همین برآنان حاصل آمده، چندان که اگر سخن از داشمندی در فارس یا خراسان بمیان آرند، خبرگوی را نادان و گفته‌اش را زشت شمارند<sup>۱۶</sup>. هم اینان بدانچه موافقشان است، اگر چه دروغ آن آشکار شود، اقرار دارند و آنچه را که مخالف عقیده‌شان باشد، اگر که راست آید، ابطال می‌کنند. از آن کسانند که این آیه‌های ارجمند سازوار با آنان آمده: «بل چیزی را که دانش فرانگرفته‌اند، دروغ شمرده‌اند. (\*)». «وچون بدان هدایت نیافتهداند، خواهند گفت: این دروغی کهن است. (\*\*)»<sup>۱۷</sup>.

۱۴ - همان، ص ۸۱ - ۸۲.

۱۵ - همان، ص ۸۲.

۱۶ - تحقیق مالهند، ص ۱۷.

(\*) - التوبه / ۹، ۳۹.

(\*\*) - الاحقاف / ۴۶، ۱۱.

۱۷ - الآثار، ص ۸۲.

جالب نظر اینکه بیرونی، تنها یک نظریه‌پرداز، که روشی را پایه نهد بی‌آنکه آنرا بکار بندد، چنانکه برخی از محققان چنین کردند، نبوده، بلکه نظر و عمل را آن چنان بهم آمیخته است که همهی کتابهای او مؤید این امر توانند بود. وی با احساس ناقدانه و گرایش روشنگرانه‌ی خود، چنانکه «نیبرگ» - Nyberg «» و «زاخاو» - Sachau «» گویند، با تاریخ روبرو شده و بمانند هر محققی نوین، برمنابعی که در زبانهای گوناگون داشت آن روزگار برای وی اهمیت داشته‌اند، اطلاع یافته است. پس مواد گردآورده و فراهم کرده را در «برگه» [ Fiche ] «ها پیاده می‌کرده (+)، تا مراجعه‌اش به آنها آسان شود. در «التحدید» می‌بینیم که برای از دست شدن برخی از آنها متأثر گردیده:

«ولی آنچه به دست می‌آوردم، از ترس از دست شدن سلامتی و پیش آمدن پیشامدهای ناگوار، ثبت می‌کردم و به حافظه نمی‌سپردم. و چون ناگهان بدیختی برسن فرو ریخت، برآنچه گفتم همان گذشت که بردیگر کوششها و پژوهشها من گذشت و چنان از میان رفت که «گویی دیروز مسكون نبوده است (\*\*\*\*)». و اگر خدا بازگشت را آسان کند - که برآن تواناست - در تمام کردن آن درنگ نخواهم گرد.»<sup>۱۸</sup>

### ب) - ذکر منابع:

اشارت او به منابعی که از آنها مواد را گردآورده است، به

(+) - مترجم از بکار بردن همین ترکیب «پیاده کردن» که اینروزها کاربرد آن در هرمورد و اغلب بی‌مورد وبسیار نابجا، سخت رایج شده است، را با داشته و دارد. لیکن خود بناگزیر و به پیروی از مؤلف، ترجمه‌ی صیغه‌یی از «تجزید» در متن اثر آورد، که در عربی امروزه نیز بهیک معنا «پیاده کردن اجزای ماشین‌ها»ست.

۱۸ - تحديد نهايات الاماكن، ص ۳۸ و ترجمه‌ی «فارسی»،

ص ۱۶.

(\*\*\*\*) - سوره‌ی یونس، ۲۴.

همین مرحله‌ی پیشین مربوط می‌شود. بیشتر مورخان، از همان آغاز پیدایی علم تاریخ و جدایی اش از حدیث، در ذکر منابعی که از آنها بنقل می‌آورند، اتفاق دارند. و این بسبب تأثر تاریخ از داشت حدیث است که قویاً بر سند اتكا می‌کند.

«طبری» نام کسانی را که بطور مستقیم از آنها روایت کرده و نام مؤلفانی را که از ایشان نقل قول نموده، یاد کرده است. واگر اغلب، متعرض نام کتابهایشان نگردیده، به این جهت است که منجر به خلط یک کتاب با دیگری می‌شده. در پایان کتابش می‌بینیم که بسببی از یاد کردن سند خود چشم‌پوشی می‌کند.

«ابن‌هیثم» در ذکر منابع اصرار می‌ورزد، چه همین از نظر او یکی از پایه‌های پژوهش علمی است.

«تعالیی»، یکی از بخش‌های «فقه‌اللغه» را با گفته‌ی او که: «ضیمان بر عهده‌ی منبعی است که از آن نقل کرده، آغاز می‌کند. این روش، با تفاوت‌هایی در میان مؤلفان، از روزگار بیرونی فراتر می‌رود»:

«سبکی» به مورخان سفارش می‌کند که: منبع را هر بار که برای یاد کردن یک خبر تاریخی بدان رجوع می‌نمایند، یاد کنند.

«سیوطی» گوید: در تألیفات بسیارش، هیچ خبر یاروایتی نیست که آنرا مستند به گواهجویی نکرده باشد.

«مقریزی» در «خطط مصر»، منابعی را که وابسته به آنها گردیده، به دقت رده‌بندی می‌کند.

اما بیرونی، هم از جهت مشخص کردن منابع خود، از همگی اینان، خواه از پیشینیان و خواه از پسینیان، تمايز می‌یابد. چراکه دقت را در این مشخص نمودن، به کمال رسانیده. مواد کار را هم، نه تنها از منابع عربی یا از آثار ترجمه شده به عربی، بلکه از منابع فارسی و یونانی و سانسکریت و سریانی نیز بدست آورده. زیرا این زبانهارا نیک می‌دانسته، همچنانکه بطور کامل عربی‌را. برای دسترسی

یافتن به منابع، فراوان می‌کوشیده، چنانکه در کتاب خود راجع به «هند»، اشاره می‌کند که مدخلهای آن، وی را با شوقی که – در روزگار خود بدان یگانه گردیده – در گرداوری کتابهای ایشان از مظان داشته است، به رنج افکنده. همچنین فراخواندن کسانی که از بابت آنها بهنها نگاهها رهنمون شوند<sup>۱۹</sup>

نگرندۀ درهایی از کتابهای او، می‌تواند به آسانی فهرستی برای منابع وی ترتیب دهد. و دیده می‌شود، هنگامی که نقلی از کتابی می‌نماید، نام آن و نام مؤلف را یاد می‌کند، تا آنجا که خواص را قادر در مراجعه‌ی بدان می‌سازد، زیرا اهتمام مؤلفان در منابع خود، وقف بر کتابهای عمده‌ی گردیده که برای خواص اهمیت دارند نه برای عوام<sup>۲۰</sup>. بیرونی اشاره می‌کند که در کتابهای خود، مثالهای فراوان بکار نبرده است، چرا که آنها را جز برای خواص ننوشت، هم از اینروزت که در منابع خود اهتمام ورزیده. یکی از شاگردان او گوید:

«عادت خواجهی ما استاد – رئیس (خدای رحمت کناد) این بود که هر گاه در کتابهای خود، زمینه سازی کارها می‌فرمود، هر گز مثال نمی‌آورد. اگر هم بروجه قلیل و اندک می‌آورد، به شیوه‌ی سربسته و باسخنانی شیوا، بدور از تفهّم می‌بود. سبب را از او پرسیدم، رح – فرمود: سبب این که من، تصنیفات خود را از مثال خالی می‌گذارم، آن است که تانگرندۀ درباره‌ی آنچه به دست وی می‌سپارم، اجتهاد ورزد. چنانچه صاحب تجربت و تمرین و اجتهادی بود، که خود دوستار دانش است، و اگر از مردمی بود که جز براین صفت‌اند، پس با کمان نیست که فهم کند یانه. چه، بنزد من یکسان است.»<sup>۲۱</sup>

۱۹ – تحقیق مالاهند، ص ۱۸.

۲۰ – روزنامه: علم التاریخ عند المسلمين، ص ۱۱۳.

۲۱ – دیباچه‌ی «الآثار»، ص ۷۱.

همو، گاهگاه منبع را معین می‌کند و گفته را بسنده‌گرانه باحوالت خواننده بدان، یاد نمی‌کند. چنانکه مثلا در «الآثار» از جهت ایراد تفصیل در موضوع تعیین تاریخهای هلال دیده می‌شود. چون این موضوعی دشخوار و محتاج به اطباب است، اشارت کرده که اگر خواننده فزوتر می‌خواهد، به زیج «بستانی» یا زیج «حبش حاسب» رجوع کند.<sup>۲۲</sup> هر گاه نام منبع را فراموش کرده، خوب‌بدین امر تصریح نموده، چنانکه متنی از نظریه‌ی هندیان درباره‌ی گردش سالها نقل کرده و خاطرنشان ساخته است: منبعی را که از آن بنقل آورده، فراموش کرده است.<sup>۲۳</sup>

### ج) - سنجش و انتقاد:

بیرونی، میان دو گونه از پژوهش فرق نهاده است. چه، آنگاه که گزارش وسیله‌ی شناخت است، در همان حد باقی می‌ماند و جز در مورد ضرورتی آشکار انتقاد نمی‌کند.<sup>۲۴</sup> واين، همان چیزی است که در کتاب خود «تحقيق مالله‌ند...» بدان عمل کرده و مقصودش از تأليف آن شناساندن جامعه‌ی هندی، از جهات سیاسی و اجتماعی و دینی به تازیان است، که چه رخدنهایی این جنبه‌ها در تصور هندیان داراست. و بحق<sup>۲۵</sup> در ملزم نمودن خود به این روش، آنگاه که کتابش را «پژوهش آنچه مربوط است به هند از پذیرفته و نپذیرفته در نظر عقل» نامیده، منطقی بوده است. پس او، گفتار-هاشان را، هم بدانگونه که هست برای هنباز کردن خواننده در آشنایی با زوایای تفکر هندی، می‌نمایاند، و کار نقد آنها را رها می‌کند.

اما آنگاه که سنجش و انتقاد، برترین طریق پژوهش است،

۲۲ - الآثار، ص ۱۹۶ .

۲۳ - تحقيق مالله‌ند، ص ۱۷۸ .

۲۴ - همان، ص ۱۹ .

خود را ملزم بدان می‌سازد . و این، همان پژوهش در تقویم‌های ملت‌ها و قضایای تاریخی مربوط به آنهاست که باگزارش‌های او از پدیده‌های اجتماعی که اغلب در مقوله‌ی توصیف قرار می‌گیرند، اختلاف دارد . کتاب «الآثار» وی وبخش‌هایی که «ابوالفضل بیهقی» از کتاب گمشده‌ی او «المُسَامِرَةُ فِي أَخْبَارِ خَوارِزم» در تاریخ خود بنقل آورده ، نهایت رسوخ و شیوه‌ی سنجش و انتقادرا درترد او، مکشوف می‌سازد . پس همو بیان می‌دارد ، گامی که بی‌درنگ در پی تنظیم و گردآوری مواد از کتابهای ملل و صاحبان آراء ، برداشته می‌شود ، سنجش گفته‌ها و نظرات برای اثبات این مقصود است<sup>۲۵</sup> . از اینروست که ما را شاهد تحسین خود از «ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی» قرار می‌دهد ، که کتابی در تاریخ ساخته و در آن بر سنجش میان گفته‌های گوناگون درباره‌ی تاریخ ایرانیان ، اتکا کرده است<sup>۲۶</sup> .

پس تطبیق ، از نظر او ، پایه‌ی پژوهش است . همو گفته‌ها را از منابع گوناگون ارائه می‌دهد ، سپس آنها را باهم تطبیق می‌کند ، و در این کار ، فرهنگ گسترشده و احساس دقیق و فکر بیدار خودرا برای دور افکنندن ناسرهای و برگرفتن آنچه شایسته‌ی اتخاذ است ، به خدمت می‌گیرد . همین امر ، از جمله در سخن گفتن وی راجع به طول مدت سپری شده از زمان «آدم» تا «اسکندر» و نمایاندن اختلاف میان یهودیان و مسیحیان ، هوی است . پس از آنکه دلیلهای هریک از ایندو را به تفصیل ، و رد هریک از آندو را بر دیگری ایراد کرد ، به انتقاد آراء آنان ، بر حسب اختلاف آنها می‌رسد . گوید :

«(با) همه‌ی آنچه یاد کردیم ، هریک از این دو فرقه در آن معنا ، تنها مدعی با ادعاهایی اند که بر درستی آنها گواهی یافته‌نیست.

۲۵ - الآثار ، ص ۴

۲۶ - پیشین ، ص ۱۱۶

مگر یک تأویلات استخراج شده از حساب ابجد و مشتبه سازی های سخیف ، که اگر نگرندمی آنها قصد اثبات جز آنها را با اینها و نفی آنچه را که بمانند آنها آورده ام ، بنماید ، مطلب آنها براو دشوار نیاید .<sup>۲۷</sup> و تخطیهی دلیلها یشان را یکی پس از دیگری ، ادامه می دهد<sup>۲۸</sup> . همچنانکه در باز نمایاندن نسخه های مختلف تورات دیده می شود ، به تطبیق و برای رسیدن به یقین ، به تعلیل می پردازد . و می بینیم که تطبیق در نزد او ، پیوسته با نقد و تعلیل همراه ، و نقد موضوعی در مطالعات او متکی بر پایه های قوانین طبیعت و سنجش - های منطقی است ، که نتیجه هی فرهنگ گسترده و اعتقادش به خرد و اندیشه است . پس او ، هیچ مسئله بی را تأیید یا ابطال نمی کند ، مگر آنگاه که وی را اندیشه و تاریخ با دلایلی غیر قابل رد ، مدد کرده باشد . در سخن از ایرانیان ، میان جنبه هی افسانه بی و جنبه تاریخی به دقت فرق می گذارد ...<sup>۲۹</sup>

وی ، فرق میان اندیشه بی پژوهندم ، که در بند حقیقت می گردد و تخيّلی شاعرانه را ، که از مرزبندی روی می تابد ، نمایان ساخته و آنچه را که «حمزه ای اصفهانی» و «شاهنامه [ی ابومنصوری]» در این قصد آورده اند ، با استناد بدانچه در «شاپور گان» آمده است ، رد می کند . زیرا «مانی» حکم به تحریم دروغ نموده و نیازی بدان نیست که تاریخسازی کرد . (\*) .

در سخشن از چگونگی ماههایی که در تاریخهای کهن بکار می رود ، به نادانی صاحب کتاب «مأخذ المواقیت» که معتقد است رومیان ماههای هندی را تقلید کرده اند ، تاخته و او را به جهل

۲۷ - همان ، ص ۱۳ - ۱۷ .

۲۸ - همان ، بیعد .

۲۹ - همان ، ص ۱۰۰ - ۱۲۹ .

(\*) - همان ، ص ۱۱۸ .

متصرف ساخته است . «زیرا رومیان ، از نهایت غوررسی و چیره‌دستی در هندسیات و دانش هیئت و توسل به برخانها ، بس دورتر از آنند که به اقوال هندیانی پناه آرند ، که مبادی خود را هرگاه که شگرد کارها برآنان رنج آور شود و از ایشان درباره‌ی همان مبادی‌شان دلیل خواهند ، برپایه‌ی وحی و الهام می‌نهند ». نادانی صاحب «المُوَاقِيت» ، بطوریکه بیرونی نظر می‌دهد ، راجع است به اینکه وی راه و روش سنجش را نپیموده است . چه ، میان کتاب «مجسطی» رومی - چنانکه گویی آنرا ندیده است - و کتاب «سندهند» هندی تطبیق نکرده است ، تا فرق میان این دو روش برایش مشخص شود . یعنی همان «فرقی» که برآن کس که دستاویزی از خرد و اندیشه بنزدش هست ، پوشیده نمی‌ماند .<sup>۳۰</sup>

وی در نقد خود منصف است و جز بر موضوع تکیه نمی‌کند . اگر با اشخاص مخالفت ورزیده ، این مخالفت فقط بهنگام بررسی آراء آنهاست . از اینروست که می‌بینیم در یک جا از «جالینوس» خرده‌گیری می‌کند و در جایی دیگر دفاع . چه ، در مورد باور او ، خبر صفت‌ها رهایی را که اگر کسی آنها را ببیند یا آواز آنها را بشنود در حال می‌میرد ، ریشخندآمیز وی را با این گفته انتقاد می‌کند :

«ای کاش می‌دانستم آن کس که از جای یا چگونگی آنها آگاهی داده ، هنگامی که برآنها اطلاع یافته ، مرده است (؟!)».<sup>۳۱</sup> اما درباره‌ی اعتراض «سان بن ثابت بن قره» به نظریه‌ی «جالینوس» در اختلاف موقع ستارگان و انتقادش از آن ، بیرونی در وضعیت دفاع از «جالینوس» قرار گرفته ، گوید : نظر او در این مسئله درست بوده است .<sup>۳۲</sup>

. ۳۰ - همان ، ص ۵۱ - ۵۲ .

. ۳۱ - الجماهر فی معرفة الجواهر ، ص ۹۹ .

. ۳۲ - روزنطال : علم التاریخ عند المسلمين ، ص ۱۵۰ .

وی در پژوهش‌های تاریخی، همچون پیشینیان خود، که پیوسته به مطالب خارج از موضوع می‌پرداخته‌اند، و همین امر سبب تشثیت موضوعات و تداخل آنها گردیده است، نبوده. بلکه وی جز برای تثبیت وحدت آنها، آنهم به ندرت، به استطراد نپرداخته، و با این حال، اقرار کرده است که این کاری غیر طبیعی است. خود به‌هنگام یک همچون خارج شدنی از مطلب گوید:

«هرچند ما در برخی از جایها به موضوعات دیگر پرداخته، و چیزهایی را غوررسی کرده‌ایم که بانظم کار پیوندی دور دارد، باری از باب دراز گویی و پر گویی نبوده و نیست. بلکه مقصود دور کردن خستگی از نگرندهی کتاب است. چه اینکه اگر در یک موضوع، نگرش بدرازا کشد، ملالانگیزی و ناشکیباشی بیار می‌آرد. و اگر از فنی به دیگر فن پرداخته شود، گویی چنانست که وی در باغهایی آمد و شد می‌کند که هنوز از یکی نپرداخته دیگری براو رخ می‌نماید. پس برآنها انگیخته می‌شود و آرزومند نگرش در آنها می‌گردد، چنانکه گفته‌اند: هرچیز نوبنی را لذتی هست.»<sup>۳۳</sup>

آنگاه که این روش تکامل یافته را بکار بست، در واقع به تصویر تمدنی که از آن نمای دلکشی بدست داده، به منظور آگاهی بر تاریخ جامعه‌ی بشری و پیوستن گذشته‌اش به اکنون و کنوش به آینده، نایل می‌گردد. بیرونی، فروتنی دانشمندانه و اعتماد به کوشش‌های علمی را در یک زمان بروزعت دانش و دقیق روش خود افروزده است. چنانکه خوانندگان کتاب خود را در پایان «الآثار» تقسیم‌بندی منطقی کرده و موقعیت هر یک از آنان را مشخص می‌سازد:

اگر خواننده همانند اوست، که کوشش وی را می‌ستاید. و یانه، پایگاهش برتر از اوست، که به لطف، رخنه‌ها را درست خواهد

کرد و در رخدادن لغزشها وی را معدور خواهد داشت . یا اینکه پایگاهی کمتر از او می دارد ، که در این حال ، بهره جویی از او بر وی تحمیل گردیده ، یا برای آنچه از فهم آن درمانده است ، با وی ستیزش خواهد کرد . « و چه بالک از سیوهش دشمنی ، و چه بیم از ذر آهنگی بدخواهی ، با این شعار که – هرجا باشم – (پیوسته) دولت سرورمان ، امیر بزرگوار پیروز ، ولی نعمت خویش « شمس الممالی » – که خدا توانایی اش را پیوسته بداراد – هستم ، و تمُشك و اتکای من به پایه های فرازیده آن دولت ، و تو ش و توان یابی من در پی رُویِ نهان و آشکار از آن قدرت است . »<sup>۳۴</sup>

هیچگاه در تحقیق علمی اش ، هر موضوع که باشد ، دیده نمی شود که نتایجی را پیش از رسیدگی به بحث فرض کند ، سپس دلایل و قضایا را مقید و مطابع برای وصول آنها نماید . بلکه روش خود را به دقت بر آنها منطبق ساخته است ، تا به حقایق علمی خویش فرارسد . همانها ، حقایقی اند که بسیاری از آنها امروزه نیز پایه هایی برای پژوهش در حوزه انسانی و همچنین ریاضی ، بشمار می روند.

روش بیرونی ، از تأثیر گذاری در روزگار خود ، با وجود جوش زندگانی فکری در جهان اسلامی بطور اعم و در بخش شرقی آن بگونه ای ویژه ، بر کنار ماند . ممکن بود اگر فرهنگمندان به آن روش گرایش می یافتد ، ثمرش بیار می آمد و در پویش خود از عهدی بدیگر عهد ، دگرگشت می یافت . نخست آنچه مشاهده می شود اینکه شاگردان وی ، بسبب اندک بودنشان ، این روش را اتخاذ نکردند ، تاچه رسد به دیگر اندیشمندان .

پیداست که این امر راجع است به آن جنبه ای قوی از اهتمام آنان که بیشتر وقف بر علوم دینی می گردیده ، و هم نبودن مکتبه ای

[۷]

آیا روش بیرونی  
ادامه یافت ؟

فکری به معنای علمی که بعدها، یعنی تقریباً در سده‌ی هفدهم (میلادی) پدید آمدند. پس از این، طبیعی است اینکه اثر بیرونی را در غیر عصر وی جستجو کنیم. و اگر همروزگار او، «ابوالفضل بیهقی» را که در دوره‌ی خود دارای روشی بوده است، مستثنی بداریم، پس از او به کسی برخورد نمی‌کنیم که پیش از «رشیدالدین فضل الله (همدانی)» و «ابن‌خلدون»، روش تاریخی را در میان مسلمانان، بکار برده باشد.

[۷۱]

**بیرونی و بیهقی**

ابوالفضل بیهقی، نایب رئیس دیوان رسایل در عهد سلطان مسعود غزنوی، که تاریخی مفصل درباره‌ی دولت غزنوی – روزگار مسعود – نوشته است، روشی بنیاد کرده که خود را دقیقاً ملزم بدان نموده است. وی در این امر، همپایه‌ی همروزگار خود، بیرونی است. این روش را براین پایه‌ها نهاده:

### الف) – گردآوری مواد:

بیهقی معرف است به اینکه، نخستین گامی که در تاریخنگاری برداشته می‌آید، گردآوری مواد از منابع مورد اعتماد است. هم از این لحاظ، تاریخ وی اهمیتی یافته است. چه اینکه مقام او، این امکان را به وی داده است تا اسناد دولتی را مورد استناد قرار دهد. گوید:

«و برچنین احوال کس از دیران واقف نبودی مگر استادم بونصر – رَحْمَةُ الله – نُسْخَتْ كردى و مُلْطَفَها من نبشتمنى، و نامهای ملوك اطراف و خلیفه – أَطَالَ الله بقائه – و خانان ترکستان و هرجه مهمتر در دیوان هم برین جمله بود تا بونصر زیست. و این لافی نیست که میزنم و باز نامه؟ (؟) نیست که میکنم، بلکه عنتری است که بسب این تاریخ می‌خواهم که می‌اندیشم نباید که صورت بند خوانندگان را که من از خویشتن می‌نویسم، و گواه عدل براین چه

گفتم تقویم‌های سالهاست که دارم با خویشتن همه بذکر این احوال ناطق، هر کس که باور ندارد به مجلس قضای خرداد حاضر باید آمد تا تقویمها پیش حاکم آیند و گواهی دهند و اعیان (؟) را مشکل حل گردد، والسلام.<sup>۳۵</sup>

«و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام الترام این قدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردم شده.»<sup>۳۶</sup> و کتاب همچنان است که هرچه خواننده آید از اخبار که خرد آنرا رد نکند، شنونده آنرا باور دارد و خردمندان آن را بشنوند و فراستانتند.<sup>۳۷</sup> همچون کتاب «محمود و راق»<sup>۳۸</sup> و «المُسَامِرَةُ فِي أَخْبَارِ خَوَارِزْمٍ» بیرونی<sup>۳۹</sup> و «مقامه»<sup>۴۰</sup>ی «خواجه بوسعید عبدالغفار فاخر» : «فِي مَعْنَى وَلَايَةِ الْعَهْدِ بِالْأَمِيرِ مُسَعْدٍ ...»<sup>۴۱</sup>

### ب) - روحیه‌ی انتقادی :

هیچ خبری را مگر پس از بهگزینی آن نمی‌پذیرد، از اینرو می‌بینیم عوامی را که به پذیرش امر باطل و محال گرایش دارند، مسخره می‌کند :

«چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچنون گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیره‌ی دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگها نهادیم چون آتش تیز شد و تباش بدان زمین رسید از جای برفت، نگاه کردیم ماهی بود و بفلان کوه چنین و چنین چیزها دیدم و پیروزی جادو مردی را خر کرد و باز پیروزی دیگر

. ۳۵ - تاریخ بیهقی، ص ۵۵۵

. ۳۶ - پیشین، ص ۶۶۷

. ۳۷ - همان، ص ۶۶۶

. ۳۸ - همان، ص ۲۶۱ - ۲۶۲

. ۳۹ - همان، ص ۶۶۷

. ۴۰ - همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱

جادو گوش او را بروغنى بیندو د تامردم گشت و آنچه بدین ماند از خرافات که خواب آرد نادانان را چون شب برایشان خوانند، و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ایشان را از دانایان شمرند و سخت اندک است عدد ایشان نیکو فراستاند و سخن زشت را بیندازند. »<sup>۴۱</sup>

هواداری را بخارط ثبت تاریخ رد می‌کند، و در انتقادش از سلطان، نظر خود را بی‌باکانه اعلام می‌دارد. زیرا تاریخ جانبداری نمی‌شناسد. و همین اصل است که بیرونی بدان اعتقاد داشته و آنرا بکار بسته. چنانکه در انتقادش از «ابوالعباس خوارزمشاه» گوید: «و این را از آن می‌گوییم تامقرّر گردد که میل و محابا نمی‌کنم.»<sup>۴۲</sup> پس، اصول معتمد و وجودان پاک، همان پایه‌هایی است که فراوان بايسته‌ی پژوهش تاریخ است. و این آن چیزی است که هردو آنان واجد آن بوده‌اند. اما برغم این همانندی، اختلافی که میان عمل هریک از آندو وجود دارد، قابل ملاحظه است. چه اینکه، بیهقی کتاب خود را بگونه‌ی یادداشت‌های سیاسی از دربار غزنی، بی‌آنکه به جوانب فرهنگی و اجتماعی و جز اینها نظر افکند، نوشته است، تا قالب زنده‌ی تاریخی آن عصر را کامل سازد. اما بیرونی، نظری همه جانبه به تاریخ افکنده و پس از آنکه تصویری زنده از عوامل پویایی آن برنگاشت، به تبیین فلسفی و کیفیت بخشی رخداده‌های آن پرداخته است.

#### (ج) - تقدیم این روش:

محققان روش شناسی غربی معتقدند که پژوهش علمی بهشیوه‌ی نوین، در تاریخ دگر گشته اندیشه‌ی انسانی، تنها پس از عصر جنبش در اروپا آغاز گردیده، و بیشترین فضل در پیدایی آن، از آن محقق

۴۱ - همان، ص ۶۶۶ - ۶۶۷.

۴۲ - المسامره، بنقل «تاریخ بیهقی»، ص ۶۶۸.

انگلیسی «فرانسیس بیکن - Francis Bacon» (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ م) است. همو نخستین محقق در این دانش شمرده می‌شود، چونکه کتابهای چندی برای مشخص کردن راههایی که لازم است در پژوهش علمی بجهت وصول به حقایق پیموده شود، ساخته است. وی بنابر حقایق شهود و فصلبندی و مرتب سازی آنها، بنای استناد گذاشته و از طریق استقراء به اطلاعاتی که باواقع سازوار است، رسیده.

با وجود اینکه «بیکن Bacon» در ستایش از شیوه‌ی خود، سخن را بدراز اکشانده، خود اوهر گز براین ضابطه اقدام به پژوهشی نکرده است تا صحیح‌آییک نمونه‌ی عملی از آن بدست داده باشد<sup>۴۳</sup>.

از آنچه گذشت، روش می‌شود که «ابن هیثم»، «بیرونی»، و «بیهقی» در روش آفرینی و وضع قواعد آن، چندین سده بسر «بیکن - Bacon» تقدّم دارند. و همین امر، آنچه را که غربیان بدان معتقدند، رد می‌کند. بیشتر از این آنکه، هم از بابت این تقلیم، آنان تنها نظریه پردازانی که نظریه را بسازند و بمانند «بیکن» در این مورد، آنرا به گونه‌یی عملی تحقیق نبخشند، نبوده‌اند. بلکه این روش را با نوآوری‌های خود، به دقت در تألیفات خویش منطبق ساخته و درآمیخته‌اند.

ابوهمندی، تنها چیزی نبوده است که فرهنگ اسلامی در سده‌های چهارم و پنجم هجری بدان تمایز می‌باید، بلکه همین روش نیز، چنانکه دیدیم، بدان راه یافته است. از این‌رو، این دوره، اهمیّتی خاص در تاریخ فرهنگ اسلامی کسب کرده. چه، در حقیقت، گسترده‌گی و ژرفایی را به درجه‌یی فراگردِهم ساخته، که جز در این دوره، در هیچ زمانی دیگر بدان برخورد نمی‌کنیم.

از این پس، به هیچ روی نمی‌توان «بیکن - F. Bacon» را نخستین بنیاد گذار روش پژوهش‌های علمی در تاریخ فرهنگ اسلامی بشمار آورد.

<sup>۴۳</sup> - الحسن بن الهیثم، ۱، ص ۲۹ - ۳۰.

## سچنگ سوم

# زبان و ادب بیروتی

الف - زباندانی او .

ب - بیروتی ادیب .



## الف زبانه‌ای او

بیرونی، به زبانهای آسیای میانه و زبانهای دانش روزگار خود، آنچنان احاطتی یافت، که برای محققی جز اودست نداده است. فرهنگمندانی که زبانها را فرامی‌گیرند، معمولاً خود را وقف ترجمه می‌کنند. لکن محققان در کوشش‌های خود، بر ترجمه‌های پرداخته، اعتماد ورزیده، بی‌آنکه خویشن را به رنج و دشواری فراگیری زبانها در اندازند. بیرونی، یک صبغه‌ی ویژه به تحقیق بخشید که از آنچه مرسوم میان مترجمان و محققان بود، بس فراتر رفت. این جنبه، درآمیختن میان اینان با آنان تجسم می‌یابد. وی زبانهای گوناگون را از جهت بکار گرفتن آنها در رسیدگی مستقیم به تحقیقات خویش فراگرفت. از این بابت، مانندگی اش در همان حدّ عظیم محققان طراز نوین است که ممکن نیست چندین زبان را فرانگرفته باشند. پس او بجز زبان «خوارزمی»، «عربی» و «فارسی» و «یونانی» و «ترکی» و «عبری» و «سریانی» و «سانسکریت» را آموخته، و همین‌ها زبانهایی‌اند که برخی از آنها در آسیای میانه متداول بود و برخی دیگر زبان دانش آن عهد می‌باشند.

خوارزمی را چون زبان نیاکانش است فراگرفت، جز اینکه اظهار می‌دارد زبانی فرهنگی نبوده، پس «اگر دانشی بدان جاودانه شود، چنان خنده‌دار است که شتر برناودان خنده و زرّافه برلو لهنگ»<sup>۱</sup>

و این، چنانکه از تازش او بر «قتیبه باهله»<sup>۱</sup>، دوجا در «الآثار» برمی‌آید: نتیجه‌ی ویرانسازی میراث آنها و سوزاندن کتابهای آن زبان بدست اوست.

**فارسی** را از این روی آموخته که نیز زبان خود او بشمار است. چه خوارزمیان، چنانکه گوید: «شعبه‌ی از ایرانیان و شاخه‌ی از آن درخت تناوراند»<sup>۲</sup>.

**عربی** را، چون زبان اسلامی و زبان دانش در محیط اسلامی است بیاموخت<sup>۳</sup>. نگرندۀ در کتابهای وی درمی‌یابد که نیز یونانی و عبری و سریانی را نیک می‌دانسته. می‌دانیم که در خُردی، بنزد ریک دانشمند یونانی شاگردی کرده است. چون که گیاهان و داندها و میوه‌های گوناگون را پیش او می‌برده، و نامهای یونانی و فایدتها را آنها را از او می‌پرسیده، آنگاه پاسخهایش را تدوین می‌کرده<sup>۴</sup>. بدینسان آموختن یونانی را خیلی زود آغاز کرده است.

«زکی ولیدی» نظر می‌دهد که «ترکی» را نیک می‌دانسته، چه در سخن راندن از «مومیایی» که در ترد پزشکی ترکمان در «سوکهند» دیده است، یعنی آنچه به دیدن آن در کودکی و جوانی اش خوگر شده، گوید (بدانسان که گفته) همین دلیل است برآنکه از آن زبان بطور مستقیم نقل کرده، همچنانکه «زکی ولیدی» با دو دلیل، در صدد اثبات ترک بودن تزاد بیرونی برآمده، که البته از نظر ما هیچ درست نیست، جز اینکه دلایلی است بر ترکی‌دانی او، افزون بر زبانهای بسیاری که آموخته بوده است<sup>۵</sup>.

۲ - الآثار، ص ۴۷.

۳ - پس از این، راجع به نظر بیرونی درباره‌ی عربی و فارسی، سخن خواهیم گفت.

۴ - الصیدنه، نسخه‌ی خطی «دارالكتب»، ۳۰۱۴ ل ۱۷.

۵ - رجوع شود به آنچه پیشتر در این مورد گفته‌ایم، ص این کتاب.

هنگامی که بیرونی به پژوهش جامعه‌ی هندی روی آورد ، دریافت برای اینکه محیط برداشی آن گردد ، ناگزیر از آنست که سانسکریت را فراگیرد ، پس آنرا با وجود دشواری‌های بسیاری که در بر دارد ، و خود در کتاب «الهند» به تفصیل از آنها سخن گفته ، بیاموخت<sup>۶</sup> . با همین توانست و مجال آن را یافت که به میان هندیان برود و در دانشهاشان رسوخ یابد و در دیانتها و آیین‌هاشان غور نماید و هم توانست «نظریات اقلیدس» و «المجسطی» را در نجوم ، از عربی بدان زبان ترجمه کند<sup>۷</sup> . همچنانکه کتاب «سانگک» را در مبادی و چگونگی موجودات و «پاتنجلی» را در رهایش جان از قیدتن ، از آن زبان به عربی ترجمه کرد . در این دو کتاب ، بیشتر اصولی که مدار اعتقاد هندیان بر آنها قرار دارد ، موجود است<sup>۸</sup> . ثمره‌ی همین فعالیت ، کتاب گرانقدر وی «تحقيق مالله‌هند» است ، که تا این زمان ، بنیاد پژوهش‌های هندی بشمار می‌رود .

بیرونی معرف است به اینکه از زبان عربی و فارسی بیگانه است . چه ، خوارزمی که پس از ویرانگری «فتیبه» در خوارزم دیگر کارآمد دانش نبوده ، زبان اصلی اوست . وی از راه فارسی ، به عربی گرایید . چون زبانی است که برای مطالعات علمی بکار می‌آید . در کتاب «الصیدنه» ، که در اوخر

[۱]

## نظر او در باره‌ی عربی و فارسی

۶ - تحقيق مالله‌هند ، ص ۱۳-۱۴ .

۷ - عبدالحليم محمود : الفلسفة الهندية ، ص ۶-۷ .

بیرونی سه اثر را به سانسکریت برگردانیده است : اصول اقلیدس ، المجسطی بطلمیوس ، ویکی از آثار خود را در باب اسطر لاب ، که گویا همان کتاب «استیغاب الوجوه الممکنه» باشد . (کارنامه‌ی بیرونی ، ص ۷۴) . برای تفصیل این موارد و نیز درباره‌ی آثار او ، رجوع شود به کتاب «کارنامه‌ی بیرونی» ، ترجمه و نگارش مترجم این دفتر ، تهران ، وزارت فرهنگ و هنر ، آبانماه ۱۳۵۲ .

۸ - تحقيق مالله‌هند ، ص ۶ .

زندگانی خوبش باخته است، گوید:

«دانشها به زبان عربی در کرانه‌های گیتی انتقال یافته و به دلها نشسته و لبریزشان ساخته، و نکویی‌های زبانی آن در رگ‌وپی‌ها دویده است. حال اگر هر متنی، خوشکام از زبان خوبش می‌گردد، که با آن الفت گرفته و خوگردشده و در بیان مقاصد خود با شکلهای مألوف آن، بکارش برد، اینرا — که همان خوشایندگی بر زبانی است — من با خودستجم (ودرباره‌ی «خوارزمی» زبان خوبش گویم): چنانچه دانشی بدان جاودانه‌شود، چنان خنده‌دار است که شتر بر ناودان خنده و زرافه بر لوله‌نگ . سپس نقل نمایی به عربی و فارسی را (گویم) : چون که در هر یک وارد هستم و خود واداشته و محنت برده‌ی آنها، هجتو گویی به عربی را از ثنا خوانی به فارسی، دوستتر می‌دارم . مصداق گفته‌ی من در نگرش به کتاب علمی که به فارسی نقل شده است، دانسته خواهد شد . چه، رونق از آن برد و گرفتار شر کرده و روسیاه ساخته و به مریابی از آن زایل نموده . چون این زبان جز بکار شاهنامه سرایی و افسانه‌گویی نمی‌آید .»<sup>۹</sup>

پیداست که شایستگی عربی برای دانشها ، نخست راجعست به سرشت آن ، و دیگر ، مجالی که از جهت آزمون و ممارست برای موضوعات گوناگون معرفت بدست می‌دهد . و تا روزگار بیرونی ، این زبان در گسترش خود ، نزدیک به پنج سده را با این آزمونها پیموده است . «لویی ماسینیون» گوید: در واقع بیرونی، نقش جهانی زبان عربی را با این توصیف که در میان زبانهای سامی ، با اهمیت ترین زبان تمدن است، بتمام معنا درک کرده، و توانایی آنرا در تمرکز دادن و تجربید ، و ترکیبات آن از طریق اشتراق بعض اضافات ، و ارزش آن را در متعدد ساختن گویندگانش، دریافته است<sup>۱۰</sup> . با اینحال،

۹ — الصیدنه ، نسخه‌ی خطی «دارالکتب» ، ص ۱۵ .

۱۰ — المحدث التذکاری ، ص ۲۱۸ .

عیها بی را هم که موجب آشتفتگی عربی گردیده‌اند، تفهیم کرده – خیلی‌ها خوششان می‌آید که طوری برآن عیها تکیه کنند که گویی بی‌هیچ سابقی فقط برآنان فاش گردیده است و به آنها در این گفته‌ی خود اشاره نموده :

«اما نوشتار به عربی را آفته بزرگ هست ، که همان تشابه حروف همچفت در آن است . ناگریر ، اگر تمایز در نقطه‌گذاری و نشانه‌های حرکت گذاری ترک شود ، مفهوم آنها مبهم می‌گردد . هم اگر در مقابله نشانه‌ها غفات شود و در ویرایش با مقایسه سهای – انگاری ، – که همین کار همگانی مردم است – ، بود و نبز . کتاب . بلکه دانستگی و نادانستگی آن برابر می‌باشد . و اگر این آفت نبود همان ترجمه‌ی کتابهای «دیسقوریدس» ، «جالینوس» ، «پولس» ، و «اوربیاسیوس» که نامهای یونانی در آنها به عربی نقل گردیده ، بسنده می‌کرد . لیکن ما هیچ اعتمادی بدانها نداریم و از تغییرات در نسخه‌های آنها در امان نیستیم »<sup>۱۱</sup> .

همین موضعگیری او در برابر عربی، از لحاظ تشخیص جنبه‌ی قوی و نقاط ضعف ، سرشت آنرا باز می‌نمایاند و همین سرشت است که از آغاز پیدایی و در دگرگشت تاریخی اش تا این زمان ، با آن همسازی داشته است . وی عقیده ندارد که این امر باستی موجب روی آوردن به فارسی شود . چنانکه در «التحدید» : شخصی را که بنادانی ، منکر دانش «مسالک و ممالک (= راهها و کشورها) بوده ، ریشخند می‌کند و او را همانند کسی می‌داند که در دشواری عربی از لحاظ علّ و غرایب و رفع دادن فاعل و منصوب کردن مفعول در آن ، سند جویی برای روی آوردن به فارسی کرده است .»<sup>۱۲</sup>

۱۱ – الصیدنه ، نسخه‌ی خطی «دارالكتب» ، ص ۱۷ .

۱۲ – تحديد نهايات الاماكن . ص ۳۰ .

[II]

آیا فارسی جزگاه  
شانه‌امسرانی و افسانه‌کوئی  
نمی‌آید؟

بیرونی پس از اینکه میان فارسی و عربی، تطبیقی نمود، نظر می‌دهد که: فارسی جز بکار شاهنامه سرایی و افسانه‌گویی نمی‌آید. و به حال، چون دامنه‌اش گسترده نیست، زبانی علمی نمی‌تواند باشد.

چنانچه در حد رفع تساوی میان دو زبان، از لحاظ تفوق عربی بر فارسی در هر عرصه‌یی، در نگ کنیم، کار درستی خواهد بود. اما اگر از این حد فراتر رویم، در موضع نظر او قرار می‌گیریم که همانا نظری است که از واقعیت تاریخی این زبان بکلی دور گردیده است. زیرا اوضاع واقعی در روزگار او و هم پیش از او، بیانگر چیزی دیگر جز این است. شاید که وی براین امر آگاهی نداشته، یا خود را عمدهً به نادانی زده است<sup>۱۳</sup>. چه، در دوره‌ی پیشین، یعنی در روزگار سامانیان، پس از آنکه فارسی چند گاهی زبان افسانه و اشعار و اخبار خسروانی در عصر «طاهریان» و «صفاریان» بود، به صورت یک زبان علمی درآمد. «بلغی» وزیر سامانیان، تاریخ طبری را به فارسی ترجمه کرد، و نیز تفسیر همو به فارسی برگردانیده شد، همچنانکه کتاب عقایدی که ملت را از رافضیان باز می‌دارد به آن زبان ترجمه شد، و تفسیری از یک مؤلف ناشناس پیارسی نوشته آمد<sup>۱۴</sup>... و اگر بیفزاییم که بیرونی خود، کتاب «التفہیم لاوائل صناعة التجیم»<sup>۱۵</sup> را نیز به پارسی ساخته است، بدرستی خواهیم دانست که فارسی در روزگار او و پیش از او، بگونه‌ی یک زبان علمی در حوزه‌ی انسانی و طبیعی و ریاضی درآمده است.

۱۳ - کراچوفسکی؛ تاریخ الادب الجغرافی، ص ۲۵۷.

۱۴ - بنگرید به نامه‌ای کتابهایی که در عهد سامانیان تألیف شده، چنانکه بیاید.

۱۵ - این کتاب را استاد «جلال الدین همایی» ویراسته و بسال ۱۳۱۸ هش = ۱۳۵۸ ه ق در تهران، انتشار داده است.

راستی که بیرونی در این نظر ، چنانکه عادت وی در مستند ساختن نظریاتش با منطق علمی است ، هیچ استنادی نکرده ، و إلا چگونه توان پنداشت که کتاب علمی خود را به پارسی برنگاشته ، تا رونق از آن ببرد و خود را گرفتار شر کند و روسياه سازد و بهره‌یابی از آن را زایل نماید . واقع که این برای پژوهنده‌ی این دو زبان ، امری غریب می‌نماید . چه ، ساده‌ترین مقایسه‌ی میان تاریخ طبری عربی و ترجمه‌ی فارسی آن (از «باعمی») با وجود اختصارش ، نظر وی را از لحظه علمی باطل می‌کند . چون هر دو اینها از جهت برداشت و فراداشت اندیشه‌ها و توانایی‌شان در تصور و ادای معانی و دقایق آنها برابر دارند .

هم آنطور که می‌بینیم ، بیرونی هنگام اقدام به ترجمه‌ی کتاب «التفہیم» به فارسی ، در واقع ردی بر خود نوشته – و شاید این کوششی بوده است که برای آن ارزشی قائل نبوده – ، کتاب هم پس از تطبیق در دو زبان ، باریکی اندیشه‌هارا در هردو آنها آشکار می‌سازد . ترجمه نه رونق از آن برده و نه سودمندی اش زایل کرده .

## ب-بیرونی ادیب

بیرونی در هر زمینه‌یی مشارکت ورزیده، که قدرت و اهمیتی مختلف بر طبق متفاوت بودن اهتمامات وی می‌دارد. از این‌رو می‌بینیم برخی از سرگذشت نویسان از او به عنوان یک **مورخ**، کس دیگر به عنوان **مهندس**، بعضی به عنوان **منجم**، و دیگری به عنوان **ادیب** ... الخ، یاد کرده‌اند. مثلاً «یاقوت»، سرگذشت او را می‌نویسد، در حالی که اصولاً عنایت‌وی، بنابر موضوع کتابش «فرهنگنامه‌ی ادبیان»، جز به جنبه‌ی ادبی او نیست. و می‌بینیم از او در کتاب خود یادکرده است «زیرا که این مرد، ادبی خردمند و زبانشناس بوده است».<sup>۱۶</sup> و از کتابهای ادبی وی، کتاب «**شرح شعر آیت تمام**» را به خط خود او – که پیاپی نبرده –، و کتاب «**التعلل باحالة اللهم في معاني نظم أولي الفضل** (\*)»، و کتاب «**تاریخ ایام اُلسُلطان محمود و اخبار ایمه**»، و کتاب «**مختار الأشعار و آثار**» را دیده است.<sup>۱۷</sup>

۱۶ - معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۵.

(\*) - ندامن کجا خوانده‌ام ... ، که یکی از ادبیان، گویا به استناد یا به حدس و قیاس، نظر داده بوده است که بجای «اولی الفضل» در نام کتاب یاد شده، بایستی «اولی الفهم» خواند. بنابر سیاق حقیقی نامگذاری کتابهای عربی – چنانکه در نامهای اغلب کتابهای بیرونی (رش: کارنامه‌ی بیرونی) و جز او می‌بینیم – از لحاظ جفت بندی‌ها (= تسبیحات اسماء و الفاظ) این نظر بسیار درستی است. (متترجم).

۱۷ - معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۵. برای آگاهی برهمه‌ی کتابهای ادبی بیرونی، رجوع شود به «کارنامه‌ی بیرونی» (ص ۸۷: فهرست موضوعی آثار).

همهی این کتابها از میان رفته ، جز پاره‌یی از «المسامّر». که «بیهقی» در تاریخ خود ، نگه داشته . با اینحال ، ممکن است که انگاری پیرامون ادب وی از حلال ایاتی که یاقوت نقل کرده ، و از سبک نویسنده‌ی اش در مؤلفات گوناگون وی ، پدید آوریم . چنانچه پایه را برای اعتبر که بیرونی پیش از آنکه ادیب باشد ، یک دانشمند بوده ، بگذاریم ، پس وقتی برای اینکه در سبک خود تفتنی نماید و در تخیلات خویش بدور رود و در انگارها و تعبیرهایش تنوعی دهد ، نداشته . اما نظریات علمی که دمبدم باوی همسازی داشته‌اند ، برآندیشه‌اش فشار وارد کرده ، تا دقیقه‌یی بس کوتاه و فرارونده‌تر پدیدار گشته و بالجمله هنر او را – عادهً – از مبهمات بالهای و ایهام ، به سوی وضوح علمی در انگارش و تعیین حدّ دقیق جنبه‌های آن برانگیخته است . از این جاست که لازم است انگار ادبی را در ترد او جستجو کنیم .

کتاب «الصیدنه» و «الجماهر» ، فرهنگ‌شعری بیرونی را از این جهت که شواهد شعری بسیاری مربوط به عهود مختلف ادبی در آندو گردآورده ، مجسم می‌سازند . چه در «الجماهر» مثلاً تردیک به دویست و پنجاه بیت وارد کرده است که دلیل

[۱]

### برگزیدن اشعار:

براحاطه‌ی وی برشعر عربی تا آن عهد است . لیکن باید در نظرداشت که عنایت وی به شعر «اموی» در این دو کتاب ، بیشتر از اهتمام او نسبت به شعر «جاهلی» بوده است . و تکیه نمودن برشعر «عیّاسی» از آندو هم فائق‌تر است . همین خود ، نشانه‌ی ارتباط مؤکد به فرنگ روزگار خویش است . از اینرو ، بیشتر مثال آوری‌های او از شعر «صنوبری» ، «عبدالله بن مُعتمر» ، «ابوالفرج بن هندو» ، «ابوتمام» ، «بُحْرَى» ، «ابو سعید بن دوست» ، «ابن رومی» ، «ابونواس» ، «ابوالفتح بُسْتَى» ، و «علی بن جَهْمٌ» است . بساکه فروگذاری اش شعر «ابوالعلاء) مَعْرِى» را – همروزگار خود – و عدم انتکاء بر آن ،

راجعت به اینکه گزینش‌های شعری بیرونی ، موقوف بر صورتهای مادی محسوس که یاریگر او در روشنگری مقاصدش هستند، درمورد گیاهان و ویژگیهای آنها و گوهرها و آنچه بدانها مربوط است ، گردیده . و تخیل «معزی» با وجود گشاده زبانی، لیک بحکم نایینایی، نمی‌تواند صورتهای مادی را از جهت زمینه‌یی که بیرونی قادر به اقتباس از آن می‌شود ، برداشت نماید .

آنچه مؤید این نظر است ، اینکه در میان گزینش‌های خود از دوره‌ی اموی ، شعری از «بَشَار (بن بُرْد تُخَارِسْتَانِی)» ، بجز دوبار ، یاد نکرده است<sup>۱۸</sup> . در حالی که درنگ وی بنزد «ذوالرّمہ» ، «رُؤْبَه» ، «عجاج» ، و جز ایشان بدرازا کشیده است . اما «متتبّی» – که بیش از سه بار از او یاد نکرده<sup>۱۹</sup> – نمی‌دانیم چرا جانب عنایت نسبت به اورا رها گرده ؟

شمار شاعرانی که به اشعار ایشان استشهاد نموده ، تقریباً به یکصد و شاترده تن می‌رسد ، که به دوره‌های گوناگون ، بنابر تفاوتی که بدان اشاره کردیم ، انتساب می‌یابند . همین خود ، شماری بس هنگفت است ، که دلالت بروزت اطلاع بیرونی می‌کند .

باینکه دیوانهای این شاعران در «غزنین» – شرق خراسان – متداول بوده ، و فرهنگ عربی در آنجا غایت گستردنگی و پراکندگی را یافته ، در هنگامه‌ی این انبوهمندی ، ملاحظه می‌کنیم که وی اهتمام خود را حتی الامکان متوجه شاعران عربی‌گوی ایران کرده است . همانند او در این پایه ، «تعالبی» است در «یتیمة‌الدھر» . چه اینکه بیرونی ما را بر اشعار بسیاری از ایشان آگاهمند می‌سازد . مانند : «صمدین بابک» ، «ابوبکر خوارزمی» ، «ابوبکر علی بن حسین

۱۸ - الجماهر فی معرفة الجواهر ، ص ۱۱۷ - ۲۲۲ .

۱۹ - پیشین ، ص ۱۱۰ .

قُهستانی» ، «منصور قاضی هِروی» ، «ابوالفرج بن هندو» ، «ثعالبی» ، «ابوبکر فارسی» ، «ابوالفضل عروضی صفار» ، و جزاینان .  
اما شعر فارسی ، جز یک بار در «الجماهر» آنهم هنگام گواهجویی از بیت «غضائری رازی» ، هرگز از آن یاد نکرده است :

از بسی گشتن به حال ، از حال شد یاقوت پاک  
پیشتر اصفر بیاشد ، آنگهی احمر شود<sup>۲۰</sup> .  
که ممکن است گفته شود پس ازاین است که فرهنگ شعری او به تمایلات و جریاناتی که شعر عربی آنها را از جاھلیّت تاروزگار وی شناخته ، احاطت یافته است .

سزاست که بپرسیم آیا این مثل آوری گستردہ ، او را تابدانجا فرا برده است که امکان دارد وی را جزو شاعران عهد عباسی – که درفش هنر را برافراشتند – بشمار آریم ؟ چون می دانیم که جنبش هنری در عصر عباسی ، برآه صنعت نمایی افتاده و از تخیل بدور گردیده ، و بسوی پیچیده شدن صورت معانی و دیگر گون شدن راههای انتقال آنها و گرایش به سبکهای تازه روی آورده ، از خلال اشعاری که از بیرونی بحای مانده ، بخوبی درمی باییم که وی از جمله‌ی آنان نبوده است . و اینکه «یاقوت» ، بیان داشته است که «شعرهم می گفته» ، هر چند طراز اول نبوده ، باری در حد خود نیکوست .<sup>۲۱</sup>

پس نظر ما درست خواهد بود که وی نظم گوی بوده ، سهل است هیچ فروغی در تخيّل یادگتی در تصویر ، و یا زیبایی در سبک نشان نداده است . «از آن جمله است ، یاد کردن پیوند خود را با

[II]

اشعار خود او :

۲۰ - همان ، ص ۸۰ .

۲۱ - معجم الادباء ، ج ۱۷ ، ص ۱۸۶ .

شاهان ، ضمن مدح «ابوالفتح بُشّتی» ، که از کتاب «سِرالسرور» آورده می‌شود»<sup>۲۲</sup> :

- ۹ - بسی روز گاران ، در شادخوارگی سپری گشت  
بر پایگاههایی که در آنها ، از تختها بر فراز می‌رفتم
- ۱۰ - خاندان «عِراق» نیکی‌های خویش را به من چشانید  
و از ایشان ، منصور ، نهال [وجود] مرا پرورد.
- ۱۱ - [اما] «شمس‌المعالی» ، خدمتم را بخاطر بیزاری از من  
رد می‌کرد ، راستی را که سنگدل می‌بود .
- ۱۲ - و فرزندان مأمون ، و از ایشان «علی» ،  
بانیکوییها ، حال مرا به صلاح آورد .
- ۱۳ - واپسین ایشان «مأمون» فراغی عیش و آسایشی  
فراهم آورد و نامم بلند آوازه ساخت و هم سروری  
بخشید
- ۱۴ - هیچ نعمتی را «محمود» از من باز نداشت  
و با چشم پوشی از جورهای من ، مرا توانگری و  
خورستنی داد .
- ۱۵ - نادانیهای مرا بخسود و کرم نمایی‌ها بنمود  
و به حرمت و آبروی من ، و هم به پوشانم تازگی  
بخشید
- ۱۶ - نابودانه است جهان من ، از پس دوری ایشان  
دردا که اگر پیش از این غمگینی ندیده بودمشان .
- ۱۷ - و چون بگنشتند ، گروهی به جای آنان بگزیدم ،  
که مرا به فراموشی فراخواندند ، پس این فراموشی را  
غنیمت شمردم

۱۸ - در «غزین» از فراموشی علم در آنجا ، همچون چندره گوشتی ،

که پرندگان راست ، بخواری بر تخته پاره فکنده شدم .

۱۹ - چه در عوض ، گرفتار مردمانی شدم که بمانندشان هیچ نیست

پناه به خدای خود ، اگر اغیاری (جز ایشان) هم بوده باشد

۲۰ - به کوشش از (همه) پیشتران خروشند پیشی گرفتم ، چه آنان بمانند من ، این چنین بهره بایبی زداش نکردند.

۲۱ - هیچ پایداری در مقامهای داشت برای پژوهش نورزیدند ، و خود را چون من گرفتار و در گیر مسایل بغرنج ننمودند .

۲۲ - پس ، آرج و قدرم را زهندیان جویا شو در مشرق ، و در مغرب ، از آنان که سخت کوشی ام سنجیدند .

۲۳ - آنچنان آرجگزاری که از توانایی من شده از ایشان نگردیده بل همگی پایگاهم شناختند و منقصت‌هایم فروگذارند.

۲۴ - در این جهان ، «ابوالفتح» رهایشگرم از بند غم و هنگامه است

پس جام من بیاد یسندیده او فرادستم باد !

۲۵ - تاجهان آبادست و دین هماره آبادان

یاری گران من از بابت گمرهان ، در آن پیوسته باد !

با وجود اینکه ، موضوع حسب حال ، موضوعی است ذاتاً سرشار که باز گوینده‌ی داستان در گیری شخص است در هنگامه‌ی زندگانی با سختی و دشواری و شادی‌ها ، و اندوه و آرزوها ، و سرگردانی و آرامش‌های آن ، و عرصه را بسوی بازگوگری بدیعانه و گونه‌گون

هنرنمایی و صنعتگری، برای نگرش در انبوهمندی آن احساسات می‌گشاید، لیکن بیرونی نتوانسته است در این فضاهای (شعری)، که مألوف شاعران آن روزگار شده است، گردش کند. چه، داستان خودگویی این کجا و داستان خویشتن بردازی «متبنی» کجا؟ که سرآغازش آراسته به هنرنمایی‌های دلکش گونه‌گون با تضادها و جناسها و ایهامات و ... است، و در سراسر دیوان او، این همان داستان زنده و مهیجی است که بدان بر می‌خوریم.

فرق میان «متبنی» و بیرونی در – از خود سخن‌گویی، همان فرق میان شاعر و نظم‌گوی است. و هر گز اثری یا پژواک هنری که بر سده‌ی چهارم چیره‌ور بوده و آنرا فروپوشیده، پیدا نمی‌کنیم که در روش صنعت نمایی همین اشعار بجای مانده از ابوریحان نمونه‌بی ارائه شده باشد. هر کس که همین بیتهای او را می‌خواند، اذعان می‌کند که چیزی از یک نظم‌گوی، که هیچ نیروی تخیلی بکار نبرده و صورت خیالی بر نیاورده است، خوانده. یعنی همان اوج شاعرانه‌بی که بدان فرازی می‌جویند.

لیکن آیا در اینجا، میان آنچه پیشتر آوردیم که وی دقیق‌گزین در گزینشهای بسیار شعری خود – که مربوط به عهود مختلف ادبی‌اند – بوده، با کوششهای شعری او که از حدود نظم‌گویی فراتر نمی‌رود، تناقضی آشکار نیست؟ واقع اینکه، شاعری طبع روان می‌خواهد (\*)، و کسی که خرد و اندیشه‌اش بادانش و مسایل آن بسرشت، شعر از جولانگاههای آن دوری می‌جوید و صور تهایش انباسته می‌شود.

بیرونی، همان کسی است که به یک جهت علمی محض گرایش یافته و اعتقادی بی‌اندازه بدان آورده، و فرهنگی را هم که در احاطه یافتن به آن، بسوی میراثهای گونه‌گون انسانی کشانیده شده، بدان

(\*) – اندک تسامحی در ترجمه‌ی عبارت شده است.

افزوده است . شعر ، یکی از موضوعاتی است که فراگیری وی بسوی آن کشانده شده ، و ضرورت ندارد که آدمی هنگام که فرهنگش با شعر گسترش یافت ، خود شاعر شود ، زیرا شعر بطور مستقیم ، منوط به طبع می‌گردد ، نه چیز دیگر .

براین هنجار ، در سخن‌گویی از خود ، بی‌آنکه احساسهای خویش را چنانکه حقیقت شاعران عمل می‌کنند ، انتقال می‌دهد :

۲۶ - هر که بی کوشندگی پیرامون بزرگوار بودن گردید ،

در مقام خوش چشایی از بزرگیها برآمد و بخود بالید

۲۷ - و شب را در سایه‌ی آسایش ، با دیده‌ی خشک ، شادمانه بروز آورد

ولیک با اینحال ، همو از زیور بزرگواری عاری است .

براین دو بیت ، جامه‌ی حکمت پوشانیده و باید آنها را در جزو

حکمیّات بسیاری که «ظهیرالدین بیهقی» در «تنمیة صوان الحکمة»<sup>۲۳</sup>

و «شهرزوری» در «نزهه الارواح»<sup>۲۴</sup> بدو نسبت داده‌اند ، افروز .

وی گرایشی به صنایع بدیعی ، با وجود توصل شاعران بدانها ،

نداشته و به ندرت نمونه‌هایی از این دست ، نشان داده است . از جمله

همین جناس آوری میان «اقتباس» و «وقت‌باس» در این گفته :

۲۸ - ترا آن نرمی و خوشخویی که از من

در درس و دانش گزینی می‌بینی نفریید .

۲۹ - چرا که دیو و پری را جملگی ، بگاه درشتی و گردی

چه زود به ژرفنای هلاکت روانه می‌سازم

و میان «من الفراق» و «من الف راق» :

۳۰ - خوشی عیش من از جدایی ناگوار می‌گردد ،

پس ناگوارتر از فراق هیچ چیزی نیست .

. ۲۳ - تنمیة صوان الحکمة ، ص ۶۳

. ۲۴ - نزهه الارواح ، ص ۱۰۸ .

۳۱ - نامه‌ی تو که خود گشایش امید بستگی است  
آنچه را که از بابت یار یکدل درد انگیزست بدان  
چاره گرم.

بیراهگی و یخ کردگی معنی‌ها و ناپیایی و خشک بودن آنها  
از لحاظ هنری، و سنگین گزینی حکمیّات را در این گفته، نمایان  
می‌سازد:

۳۲ - اگر که نشستگاه‌تان خالی از مردم بود،  
رخصت می‌دهید آیا که زشوق به دیدارتان آیم؟  
۳۳ - چه شما مردمی‌اید که بجایتان کس توانم گزید  
همه‌تان سرآمدید و آدمی‌هم به بالا سری است.  
۳۴ - رنج و پایداری‌تان از بهر فرازمندی‌ها شما را برانگیخته  
است،

(ولیک) کس دیگر، خوش چشایتان شده‌است و بر گردان  
خواه و خود بالنده.

۳۵ - وی، از روزان گذران خویش، جز خوشگذرانی  
با «ایر» خود که یاخیزد و یا به «سوراخ» فروست،  
هیچ‌چیز نمی‌داند.

۳۶ - از نابکاری، چون بدخيimi اش روایی گیرد،  
خدا را فراموش کند (چه رسد) به مردم - که خدا هم  
نیستند.

هیچ لنگه بیستی، به این یخ کردگی که حکمت ساختگی را در  
این گفته، با فشار تپانیده است، ندیده‌ام: «شما سر [آمدید] و آدمی  
هم به [بالا] سر [ی] است.» بجز دور بودن از شعر و صنایع آن،  
گرویدنی به حقایق دیده می‌شود، که از جهت آنکه بدان اتکاء می‌ورزد،  
جانب تخیل و شعر را از سوی دیگر، بی‌اندازه رها می‌کند.

آنگاه که به وی تاخته‌اند، جامه‌ی حیا را بدور افکنده و  
دشنامه‌ایی درشت روان ساخته است که بجز شناسایی حالتی از حالات

- روحی وی ، آگاهی دیگری از او بدست نمی‌دهد . از قطعه‌ی وی که چنین دشنامگویی را به شاعری که از او نیازی خواسته ، متنضم است ، - با توجه به ضعف فتی آن - ، آن وجهی که بسبب آن «یاقوت» گوید : «از استوارترین اشعار اوست»<sup>۲۰</sup> ، هیچ پیدا نیست :
- ۲ - ای شاعری که ترد من آمدی و تقوط برادر کردی  
فرارسیدی تا از بابت فرهنگم ، بستایی و بنکوهی .
  - ۳ - دریافتم که نابخردانه در ریش من تیز دهنده است ،  
حاشا چنین نیست ، چون ریش درازش از زیر دمگاه  
من رُسته .
  - ۴ - در پساوندهای شعرش ، حسب مرا یاد کرده است  
در حالی که بخدا سوگند ، نسب خود را ، هیچ درست  
نمی‌دانم .
  - ۵ - نیای خود را ، چندان که سزاوار شناختن است ،  
نشناخته‌ام .
  - چگونه نیای خود را بشناسم ، در حالی که از پدر آگاه  
نمی‌ام ؟
  - ۶ - پدرم «أَبُولَهَبٌ» ، پیری است بی‌فرهنگ .  
آری ، مادر من هیزم کش است .
  - ۷ - ای «ابوحسن» ! ستایش و نکوهش در نزد من یکسان  
است ،  
هم بدانسان که جد و هزل همسانند .
  - ۸ - پس ، از این هردو ، مرا عفو فرما و بدانها مپرداز  
ترابخدا ، «إِسْتِ» خود را به زحمت درنینداز .  
از خلال این تصویر ، ممکن نیست که بیرونی را به شاعران

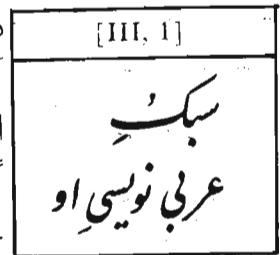
آن روزگار – که علاقه‌مندی به صنعت‌نمایی، و بند و بست‌سازی زندگی، آنان را بسوی اغراق در پیرایه‌بندی موضوعات مختلف شعر، بانو نمایی‌های رنگارنگ و صورت‌های گوناگون خیال، رانده است – بیفزاییم. بلکه وی، نظم‌گویی بوده است که ما را بواسطه‌ی نظم خود، قادر نموده تا برخی از حالت‌های روحی وی را جستجو کنیم.

در ک مشخصات سبک عربی او، نخست مستلزم آگاهی بر سیر و جنبش نشر در سده‌ی چهارم از طریق شناخت مرزهایی است که بدانها منتهی گردیده. نشر در سده‌ی چهارم بر دو قسم فنی و علمی بوده است: اما ویژگیهای نشر فنی همانهاست که اگر سابقه‌ی در نشر عربی داشته باشد، بعضاً تا پیش از اسلام ادامه می‌یابد، تا اینکه بر آن گونه‌ی یکجا گردشده‌یی که در سده‌ی چهارم نوشته می‌آمده، مواجه می‌شویم.

این سده، که تمدن در آن دگرگشت و زندگانی گره‌بندی یافت، در آن روحیه‌ی ادیب به آرایشهای هنری گرایید. پس این ویژگیها، یکجا بگونه‌ی زندگانی آسایشمندانه و دگرگشتنی که آن عصر گواه برآنهاست، گرد آمد.

نخستین این ویژگیها:

۱) سخن آرایی: نویسنده‌گان پیشین، بی‌زیاده روی، به «بدیع (= سخن آرایی)» می‌گراییدند. اما همینکه سده‌ی چهارم فرارسید، نویسنده‌گان در نمونه‌پردازی و زیاده‌روی در پیرایه‌بندی نوشتارهای خود باسجع و جناس و تضاد و ایهام ... کوشیدند. مثلاً سجع از انواعی است که نثر عربی پیش از این روزگار آنرا شناخته، جز اینکه از ویژگیهای اصلی آن بوده است. آنگاه که این روزگار فراآمد، نویسنده‌گان پایه‌بینی برآورده‌ند که صنعتگری‌های خود را



برآن قرار دهند. الترام به سجع از ویژگیهای نش شد، پس رسایل آنان حتی دراز نوشته‌ها، که مقصود از آنها قید مناظره‌بی یا شرح مسئله‌بی است، همانند آنچه از آن «بدیع همدانی» است در باره‌ی مناظره‌ی خود با «ابوبکر خوارزمی»، و آنچه «خوارزمی» به شیعیان نیشابور نوشته ... و جز اینها، بسیاری همانند این رسایل که با سجع همراه‌اند، فراآمد.<sup>۲۶</sup> واگر برخی از آنان، مانند: «ابن‌العمید»، «توحیدی»، «آمده‌ی»، «رضی (شریف)»، «باقلانی»، «عسکری» «حاتمی»، و «ابن‌شهید» بدان در نپیوستند، «جفت‌بنده‌ی/ازدواج» را گردیدند، که در حقیقت خود همگن سجع است. زیرا غایت ایندو یکی است، که همانا آهنگین ساختن جمله‌هاست.

(۲) - شوق ورزی در همراه ساختن گزیده اشعار و امثال در رسایل :

چندی از نویسنده‌گان رساله‌ی خود را بایتی یا دویتی از اشعار آغاز کردند و کسانی دیگر با آنها پیايان می‌بردند. و هم با اینحال، اشعار و امثالی که فزونسازی‌های رسایل را با آنها آرایش می‌دادند، بر می‌گردیدند.

(۳) - هنبازی شعر در موضوعات غنایی‌اش :  
در این عصر، نویسنده با شاعر در موضوعات غزل و مدیحه سرایی و هجاگویی و نازش و وصف‌نمایی که پیشتر ویژه‌ی شاعر بود، هنباز می‌گردد. این، همان آسایش روحی و مادی است که سائق نویسنده بسوی برنگاشتن تصویر روشنی از خود و زندگانی خود است. برای این کار، در واقع، همان استعاره‌ها و تشیهات و خیال‌پردازیها را که اختصاص به شاعر داشت، بر گزید. و هم بجهت

۲۶ - همچنین : «تعالیی»، «صابی»، «میکالی»، «ابن‌عباد»، «ابن‌درید»، «ابن‌نباته»، و «قابوس بن وشمگیر» از سجع گویان این روزگار‌اند.

نشر ، باتهی کردن شعر از وزن و قافیه ، بسوی دقت تعبیر و احاطت بر تصویرها فراتر رفت . و آنچه سازوار باشعر در طول مدت عهود ادبی پیشین بود ، میان نثر و شعر مشترک گردید .

ایندو ، مزاح بازی میان خود را آنگاه به روشنی و استواری آغاز می‌کنند ، که از وزن و قافیه – که اختصاص به شعر دارد – تجاوز می‌کنیم<sup>۲۷</sup> .

هنگامی که این ویژگیهارا درنوشتار بیرونی جستجو می‌کنیم ، بحث ما به این نتیجه می‌رسد که وی از جمله‌ی آن کسانی که در کتابهای گوناگون او به این صورت برخورد کنیم ، نبوده است . چه ، آن سبکی که بکار گرفته ، پیرایه‌بندی و صنعت‌نمایی نمی‌شناشد و بسا که در گرو انگاری بوده ، که به آن کیفیت بخشیده و زوی بدان آورده است . و همین در دوره‌ی خود ، ما را به تأمل در مورد قسم دوم نثر این روزگار ، وامی دارد :

همان است که برآن اسلوب ، مؤلفات علمی نوشته آمده ، پس کوشش متوفقان برآن ، جز برنامومن اندیشه‌های خویش و شرح نظریات و گزارش واقعیات و اقامه‌ی دلیل نبوده است . و این ، تنهی از آن صنعت‌نمایی چیره بر نثر فنی است ،

[III. 2]

## سرمه علمی

که پیروی از آن مستلزم قافیه پردازی و انواع سخن آرایی می‌باشد . سبک علمی ، همان است که – از این گذشته – شایسته‌ی موضوعات علمی و فلسفی است . از کسانی که بدان در پیوسته‌اند : «مسکویه» ، «مرزبانی» ، «ابن فارس» ، «گرگانی» ، «اصفهانی» ، «تنوخي» ، «فارابی» ، «ابن‌سینا» ، «ابن‌حزم» ، و جز اینان‌ند ... جز اینکه ،

۲۷ – رجوع شود به : ویژگیهای نثر فنی در سده‌ی چهارم ، در «النشر الفنی في القرن الرابع» ازدکتر «زکی مبارک» ، چاپ «دارالکتب» ، ج ۱ ، ص ۱۰۵ و پس از آن . و «الفن و مذاهبہ فی النشر العربی» ، ازدکتر «شوقي ضيف» .

نمایاتر و دقیقتر در الترام بدان، نویسنده‌گان «اخوان الصفا» هستند. که رهاگرانه تیر پر قاب را، آزادوار باآن، به مسایل خویش پرداختند. و بیرونی هم در کتابهای گوناگونش.

در باز نمایاندن سبک وی از «الآثار»، «الهند»، «الصیدنه»، «الجماهر»، «القانون»، و «التفهیم» ملاحظه می‌کنیم که ایجاز ویژگی اوست. و اندیشگان، همان است که وی را بتوسل به تکرار یامتر ادفات، به آن متوجه ساخته است. از اینروست که ما را به مطالعه واقعیات سختانه‌ی همفشار و همپیوسته و امنی دارد، که برخی آنرا حمل بر اشکال و پیچیدگی کرده و نشانه‌ی سبک او می‌دانند.<sup>۲۸</sup> دیگران حمل بر خشک<sup>۲۹</sup> بیانی و ناروانی کردند.<sup>۳۰</sup> و برخی دیگر مجال آنرا یافته‌اند که علتی برای گنگی و ناتوانی اش از عربی پیشو ویابند.<sup>۳۱</sup> هم آنان در این پندارهای خود توانسته‌اند تفاوت میان آن‌گونه عربی نویسی را بادقت سبک علمی و استواری آن مشخص کنند. و می‌بینیم که ایجاز وی، بقدرتی که مجال کشف یک ویژگی از ویژگیهای اسلوب علمی را بدهد، به تکلف و امنی دارد. و می‌بینیم که جفت وجوری جملات وی، دلیلی بر پیچیدگی یا گنگی نیست، بسا که یک نشانه‌ی فرهنگی است که به آرایی علمی و نظریاتی که بر قلم وی در همایی و پیایی آنها زور آورند، جامه‌ی نیکو پوشانیده است. مجالی هم برای تکرار یا بازی با کلمات یادلبستگی به سخن آرایی‌های گوناگون و انواع صنعت‌نمایی، بجای نگذارده.

بگاه مطالعه‌ی نوشتارهای او اعتراف خواهیم کرد که یک پژوهشگر طراز نوین پیش روی ماست، که اگر یک کلمه از تحقیق او بیندازیم، ساختمانش فرو می‌ریزد. و چون به سبک علمی گرویده،

۲۸ - مقاله‌ی «البرنی» در «ثقافة الهند» ، ص ۷۴ .

۲۹ - کراچوفسکی ؛ تاریخ الادب الجغرافی ، ص ۲۵۲ .

۳۰ - مقاله‌ی «البرنی» ، ص ۷۵ .

پس گزارش کرده است که بخاطر مبتدیان نمی‌نویسد و همو مختصر— ترین مثالها را زده است . و هم ، چون برای ویژگان می‌نویسد ، در توسل بدین سبک ، سخن آرایی نکرده . چه ، هنجار پیروانه‌ی دانشمندان روزگار او ، مانند : «مسکویه» ، «ابن‌سینا» ، «تنوخي» ، «فارابی» ، نویسنده‌ی «اخوان الصفا» ، و جز اینان ، گرایش به این داشته است که مسایل را طرح و واقعیات را گزارش کنند . امری که با خیال پردازی و ردیف سازی ، و بازی با صورتها و واژه‌ها منافات دارد ؛ و تمکن و مرزبندی را اقتضا می‌کند . ویژه اینکه بیرونی — چونان نویسنده‌ی «اخوان الصفا» — در تحقق این امر بسبب چند شاخصی فرهنگی خود و پویش آن بسوی ابعاد مختلف (معرفت) و احاطه‌اش به مسایل گوناگون فکریی که عهد وی را بخود مشغول داشته ، بسی ملتزم‌تر از همگان بوده است .

پس سبک وی ، شیوا ، جفت وجور ، کوتاه جمله ، استوار ، و درست بیانگر مغز مطلب است<sup>۳۱</sup> ، که مجالی برای سخن آرایی یا صنعت‌نمایی در آن نیست . و اگر همو گاهگاه سجع را به خدمت گرفته ، در دیباچه‌ی کتابهای اوست ، نه در متن آنها . از آن جمله است آنچه در دیباچه‌ی «الآثار» آمده ، که سجعی<sup>۳۲</sup> متوازنی است :

«ستایش خدا را که فرازمند از ناسازان است و همانندان ، و

. ۳۱ — تاریخ الفلسفه فی الاسلام ، ص ۲۳۲ .

۳۲ — سجع در ادبیات اسلامی ، برسه قسم است (تعریفها و مثالها

را به فارسی می‌آوریم — «مترجم») :

الف — مطرّف : و آن چنان است که در آخر دو جمله کلماتی آورند که فقط در حرف رُویَّ یکی باشد . مانند «حضرتش بخشندۀ مال است و برآورنده آمال» . «هرنسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات» .

ب — متوازن : و آن جنان است که کلمات فقط در وزن یکی باشد . مانند: «بحرنی مواجه و شخصی نقاد» ، که بحر با شخص و مواجه باتفاق سجع متوازن است .

درود بر محمد برگریده‌ی بهین‌تر از مردمان ، و برخاندان وی که پیشوایان رهروی و راستی‌اند . از نازک‌وری‌های دورنگرانه‌ی خدای فرازمند در بهسازی کار آفریده‌اش ، و از سترگ‌نمایی‌ها در بهره‌های فراداده‌اش به همده‌ی آفریدگان ، سنجیدن پی‌گذارانه‌ی اوست که هیچگاه جهانش را از پیشوایی دادگر تهی نگذارد ، تابرای آفریدگان خود آسايشی پدید آرد ، تا در بدآیندی‌ها و رویدادهای آسمانها ، و اندوه‌آیی‌ها فریاد بدوبرند .<sup>۳۳</sup>

گفته‌اش در دیباچه‌ی «قانون مسعودی» :

«مسعود که سعادت از خدا - عَزَّوجَلَ - جُسْتَه و با تأبیض وی از همگنان و همانندان یگانه گردیده ، هیچ گذارنده‌ی امری منسوخ و دارنده‌ی صفتی ممنوع نیست . و بهرجای که بوده ، پادشاهی اسلام را تا شرق و غرب آبادان زمین فرا رسانده ، و خبرش به پایان دورترین جایها از پس تزدیکترین آنها رفته .

«این همه خود برای پیامبر خدای فرازمند و ارجمند و گروندگان او پدید نمی‌آمد ، مگر که یتیمش یافت ، پس پناهش داد و سرپرستی کرد و توانگرش ساخت ، تاراز خود بهوی بنمود و روحی پاک در نهادش نهاد . یادش بر فراز رفت . هم دین خود با او آشکار نمود و کلمه‌اش او برافراشت . آنگاه ، پس از او فروزش خویش را که خاموشی نپذیرد در دهانها بجای نهاد ، که بادروع شماردن زبانها و لبها ، هرگز باطل نگردد . هم آنرا برای بینشگری و رهنمایی و



ج - متوازی : و آن چنان است که در آخر دو جمله کلماتی آورند که در وزن و عدد حروف و حرف رُوی (آخرین حرف اصلی کلمه) یکی باشد . مانند : «باران رحمت بی‌حساب همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه‌جا کشیده .» و «آنچه نپاید دلستگی را نشاید .».

حجت آوری بر گمراهان – با توانشی که در اوست – بدست ویژگان خود سپرد ...»<sup>۳۴</sup>

سجع متوازی، سبکترین نوع سجع است، و بیشتر آنها برای بازیابی موسیقی، از همسازی کلمات رؤی در عدد حروف است. همین خود به این گفته می‌انجامد که: بیرونی بخلاف ناگراییتن بدان – چون پایه‌ی سبک او براین است – همین نمونه‌های هنبارش جویانه‌ی او، چنین نازک و ش و سازوار و کامیاب بوده. از اینجاست که برخی درباره‌ی او گفته‌اند که: دارای سجعی رساست.<sup>۳۵</sup>

بی‌گمان، بیرونی – با وجود پیچیدگی گهگاهی سبک وی بسبب گنگی آن –، آنگاه که دانش‌های هندی را به طوع اسلوب عربی درآورد، اهمیتی غایی برای زبان عربی کسب کرد. چه، برای نخستین بار در تاریخ فرهنگ عربی، دانشها و معارف هندیان را به‌آن زبان ترجمه کرد. در پی این وضع، اصطلاحاتی علمی همانند آنچه هندیان و جز آنان داشتند ابداع کرد، و این خود نمودار رسوخ عمیق در عربی و تسلط برآنست.

[ IV ]
آیا به فارسی نوشته است؟

بیرونی، همه‌ی کتابهای خود را به عربی – چونکه زبان دانش است – نوشت، و کتابهای داستانی را از «پهلوی» به آن ترجمه کرده است. و چون گرایستنی مطلق به دانش دارد، پس این ترجمه – هایش را «آنچه از هزلیات و سُبکدَلی‌ها بر قلم آمده» بشمار آورده است.<sup>۳۶</sup> از آن جمله‌اند: داستان «وامق وعدرا»، و این همان است که (در تاریخهای ادبیات) اشاره گردیده: هنگامی

۳۴ – القانون المعمودي، چاپ حیدرآباد، ج ۱، ص ۲-۱.

۳۵ – تاریخ الفلسفه فی‌الاسلام، ص ۲۳۲.

۳۶ – دیباچه‌ی «الآثار»، ص ۳۴. و نیز، رش: «کارنامه‌ی

بیرونی»، ص ۴۹.

که پیش «عبدالله بن طاهر» نهادند، دستورداد آنرا به رودخانه اندازند، زیرا از ساخته‌های گران بوده است ، دیگر داستان «قَسِيمُ السُّرُور وَ عَيْنُ الْحَيَاةِ» ، و داستان «صَنْمَى الْبَامِيَانِ» است ...<sup>۳۷</sup> این ترجمه‌ها بکلی از میان رفته است .

اما از عربی ... رسی ، ترجمه‌ی کتاب «الْتَّقْهِيمُ لِأَوَالِ صِنَاعَةِ الْتَّنْجِيمِ» را به وی نسبت داده‌اند . این خود ، امری است که مورد تأمل محققان در تئیجه‌ی نپرداختن به پژوهشی علمی درباره‌ی آن ، واقع شده است . امکان دارد این کار را از جهت تاریخی و سبک‌شناسی پی‌جویی کنیم تا حقیقت امر نمایان شود .

تذکره نویسان پیشین ، مانند «معانی» ، «(ظہیر الدین) بیهقی» ، «شهرزوری» ، و «یاقوت» یاد نکرده‌اند که بیرونی کتاب «الْتَّقْهِيمُ» را به فارسی ترجمه کرده باشد . اما این امر ، دلیل بر آن نیست که آنرا ترجمه نکرده باشد . چرا که هم اینان ، همه‌ی کتاب‌هایی را هم که او تألیف و ترجمه نموده ، یاد نکرده‌اند . چه ، ظہیر الدین بیهقی مثلًا هیچ یادی از این کتاب یا کتاب «الهند» او ننموده است . این وضع ، نسبت به بقیه‌ی آنان نیز ، همین گونه‌است . لیکن پژوهندگان

۳۷ - پیشین . برای دیگر داستانها نیز ، رش : «کارنامه» ، ص ۴۹ - ۵۰ . «قَسِيمُ السُّرُور وَ عَيْنُ الْحَيَاةِ» یک متنی از «عنصری» شاعر است که به فارسی «شادبهر و عین‌الحياة» شهرت دارد . همچنین «صَنْمَى الْبَامِيَانِ» همان «سرخ بت و خنث بت» است که دو بت در نیاشگاه بوداییان ، تزدیک «بامیان» از ناحیه‌های «بلخ» بوده‌اند . چنین می‌نماید که اینها داستانهای رایج در آن سامان بوده و «عصری بلخی» آنها را به شعر پارسی سروده . روشن است که مردم ناحیت بلخ و بامیان پیش از پدید آمدن اسلام در ایران برآین بودایی بوده‌اند ، و بتکدهی «نویهار» در بلخ از بزرگترین بتخانه‌های بوداییان بشمار می‌آید . این آینین از هند به آنجا رسیده و از آنجا به نواحی همجوار - در شرق ایران - سرایت کرده است . نظر زبانشناسان این است که واژه‌ی «بت» دیگر گون شده‌ی واژه‌ی «بودا» است ، که از معنای خاص خود به این معنای عام واگویه شده .

نوین، از لحاظ شک و یقین (در نسبت ترجمه‌ی آن به بیرونی) گروه‌بندی می‌شوند. «کراچوفسکی» از جهت نسبت این ترجمه، در وضعیت احتیاط آمیزی قرار گرفته<sup>۳۸</sup>، حال آنکه ایرانیان بی‌هیچ‌گونه تعلیل علمی، در نسبت آن به وی تأکید می‌ورزند.<sup>۳۹</sup>.

نظر ما این است که: بعید نیست که آنرا بسبب دانستن دقیق این دو زبان، به فارسی ترجمه کرده باشد. بنابر همداستانی مورخان، ثابت است که عربی آنرا برای «ریحانه خوارزمی» نوشته است. و هنگامی که شخصیت «ریحانه» را با تطبیق علمی دو متن بازمی‌نمایانیم، در می‌یابیم که ترجمه‌ی فارسی، نهاده‌ی خود است.

«کراچوفسکی» نظر می‌دهد: ممکن است فرض کنیم که «ریحانه دختر حسین خوارزمی»، که به بیرونی پیشنهاد برنهادن کتاب «التفہیم» را برای او کرده است، منتبه به خاندان خوارزمشاهیان باشد، که «محمد» آنرا برانداخت. و آن دختر همراه بقیه‌ی افراد خاندانش، هنگامی که ایشان را با بیرونی دور برآورد، به «غزینین» کوچید.<sup>۴۰</sup>. پیداست که آشنایی او با بیرونی در «جرجانیه»، آنگاه که در دربار خوارزمشاهیان بوده، دست داده است. «کراچوفسکی» خاطرنشان می‌سازد که این دختر را فرهنگی گسترده در بر گرفته،

۳۸ - تاریخ الادب الجغرافی العربی، ص ۲۵۵.

۳۹ - بنگرید - از جمله - به: «تاریخ ادبیات ایران» از دکتر

«رضازاده شفق»، ص ۱۰۲ - ۱۰۳. «سبک شناسی» بهار، ص ۲۷.

«تاریخ ادبیات ایران» از «سلیمان نیساری»، ج ۱، ص ۶۱. مترجم گوید: مؤلف، ویرایش همین ترجمه‌ی فارسی کتاب را از استاد «جلال همایی» هر گز ندیده است، تا از نظر آن دانشمند گرانمایه که در مقدمه‌ی محققانه کتاب بتفصیل بیان گردیده اطلاع یابد. من از قصد خود در بنقل آوردن خلاصه‌ی از پژوهش آن استاد اجل و بیان نظر وی، در اینجا بدین سبب که بزودی چاپ دوم کتاب به ویرایش هم ایشان انتشار می‌یابد، منصرف شدم. خوانندگان را بدینجاچه‌ی همان و همین حوالت می‌دهم.

۴۰ - تاریخ الادب الجغرافی . ص ۲۵۵.

و نسبت به مسایل علوم دقیق ، سخت‌کوش بوده است<sup>۴۱</sup> . این انگارشی است که آنرا تذکره نویسان تأیید نمی‌کنند ، چه در واقع ، از یاد کردن او غفلت کرده‌اند . پیداست که «کراچوفسکی» ، این را بسبب جستار او از بیرونی در نوشتن این کتاب برایش ، اینگاریده است .

گرایش ما به این است که وی با فرنگ ، چندان که زبان عربی را که زبان فرنگ اسلامی است بداند ، نبوده است . تنها آنچه وی را وادار به آن جستار کرده ، همان چیزی است که از بابت ربط «ستاره شناسی» با کشف مجھول و طالع‌بینی و پیشگویی ، همه‌گیر بوده است . آنگاه که کتاب را برای او نوشت ، با همان بیان نظر علمی خالص که بدان اعتقاد می‌داشته ، به اجابت پرداخت . پس ، هندسه ، حساب ، شمارش ، هیئت جهان ، احکام نجوم ، و هیئت آسمان را – که اینها خود پایه‌های آن دانش‌اند – باهم آمیخت<sup>۴۲</sup> . و نادانستگی «ریحانه» ، او را واجب آمده در تألیف خود به سادگی پردازد . پس آنرا «بر طریق پرسیدن و جواب دادن بر رویی که خوبتر بود و صورت بستن آساتر»<sup>۴۳</sup> و آنرا از عربی به فارسی ترجمه کرده است ، تا امکان استفاده‌ی مستقیم از آن را بیابد .

اما چز این است که همین جا تناقضی میان ترجمه‌ی فارسی او از «التفهیم» که در حدود سال ۲۱۴ تألیف گردیده ، با آن تازش وی بر فارسی در کتاب «الصیدنه» ، آخرین تألیف او در حدود ۴۰۵ هـ – که شاید آنرا تمام نکرده – آشکار است ؟

اگر فرض کنیم که این ترجمه پس از او ساخته آمده و بدرو نسبت داده شده‌است ، بنابر نظرش (درباره‌ی زبان فارسی) در «الصیدنه» ، پس درست است که هم فرض کنیم آن نظر را نیز برخی از ناسخان

۴۱ – همان ، ص ۲۵۵ .

۴۲ – التفهیم لاوائل صناعة التجیم ، ص ۱ .

۴۳ – همان ، ص ۱ .

«الصیدنه» بدان افزوode و بدoo نسبت داده‌اند. موضوع در این حد متوقف نمی‌ماند، چه اینکه اگر براین روش پیش رویم، به یک سلسله از فرضیات بی‌پایان خواهیم رسید. نزدیک به صواب آنکه، این ترجمه منتبه به وی باشد؛ شاید کوششی بوده است که خود ارزشی برای آن قائل نبوده، چندان که وقتی «الصیدنه» را می‌نوشته، توجهی بدان ننموده.

اینک اگر تطبیق میان متن عربی و فارسی را - که هردو بطور کامل بهما رسیده است - بسط دهیم، بدین نتیجه می‌رسیم که نویسنده‌ی هردو آنها یکی است. چه، ایجاز شدید، خصوصیت هردو آنهاست، و گردش انگار به شیوه‌یی معین، در میان هردو حاکم است. چنین می‌نماید که ترجمه، سراسر واژه به واژه صورت گرفته، و نفوذ در عمق مطلب، هردو را بتمامی فرو پوشانده. حال اگر بیرونی، برای این ترجمه‌اش ارزشی قائل نبوده، ما به عنوان پژوهنده جز این نمی‌توانیم که اهمیت بسیار نمایانش را به آن باز نبخشیم.

باری، همین کار، آنچه را که در «الصیدنه» درباره‌ی فارسی گفته: «که جز بکار شاهنامه سرایی و افسانه گویی نمی‌آید»، خود بخود رد و تخطیه می‌کند. و اگر کتابهای بسیاری که در روزگار او و پیش از او هم (به فارسی) تألیف و یا از عربی ترجمه شده، برآن بیفزاییم، خطای نظر بیرونی را در می‌یابیم، و نیز شایستگی این زبان را برای دانش‌نگاری در خواهیم یافت.

هنگامی که سبک وی را در قالب تاریخی نثر فنّی پژوهش می‌کنیم، در می‌یابیم که ویژگیهای آن متعلق به دوره‌ی سامانی (۴۵۰-۳۰۰ هـ) است<sup>۴</sup>، که نمودگار نثر فارسی نوین در کتابهایی فراوان است. مهمترین آنها نمونه‌وار اینهاست:

۱ - آلبینیه عنْ حَقَائِقِ الْأَدْوَيِهِ، از «موقق هروی»، که در

[V, 1]

سبک  
فارسی او



روزگار «منصور بن نوح سامانی» (۳۵۰ - ۳۶۵ ه) تألیف گردیده.  
۲ - ترجمه‌ی «تاریخ طبری» از «بلعمی»، بفرمان «منصورین نوح».

۳ - ترجمه‌ی «تفسیر طبری»، از گروهی از دانشمندان «ماوراءالنهر»، بفرمان «منصور بن نوح»، در حدود ۳۵۲.

۴ - عجائب البلدان، از «ابوالمؤید بلخی»، که برای «نوح بن منصور بن نوح سامانی»، در میان سالهای ۳۸۷ - ۳۶۵ تألیف کرده.

۵ - رسالت استخراج، و رساله‌ی شش فصل، از «محمد بن ایوب طبری» که آنها را در حدود ۳۷۲ تألیف کرده، و دومی را بشیوه‌ی پرسش و پاسخ نوشته است.

۶ - حدوذ العالم من المشرق إلى المغرب، از مؤلفی ناشناخته، بسال ۳۷۳.

۷ - دانشنامه‌ی علایی، قراضه‌ی طبیعتات، و رساله‌ی نبض، از «ابوعلی بن سینا» (۴۲۷ - ۳۷۰ ه).

۸ - زین الاخبار، از «ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمد گردیزی»، که بسال ۴۰۴ تألیف کرده.

۹ - سفر نامه، زاد المسافرین، و وجدین، از «ناصر خسرو» (۴۸۱ - ۳۹۴).



۴۴ - ملک الشعرا بهار، «نشر فارسی دری بعد از اسلام (۱) از لحظ سبک و شیوه انشاء، بطور کلی به شش طبقه» تقسیم نموده: ۱ - دوره سامانی (۳۰۰ - ۴۵۰ ه)، ۲ - دوره غزنوی و سلجوقی اول (۴۵۰ - ۵۵۰ ه)، ۳ - دوره سلجوقی دوم و خوارزمشاهیان - تر فنی (۵۵۰ - ۶۰۰ ه)، ۴ - دوره سبک عراقی و نثر صنعتی (۶۰۰ - ۱۲۰۰ ه)، ۵ - دوره بازگشت ادبی (۱۲۰۰ - ۱۳۰۰ ه)، ۶ - دوره ساده نویسی (۱۳۰۰ تا به امروز). «سبک شناسی»، ج ۲، ص ۵.

۴۵ - رش: همان. بهتر است به ترجمه‌ی عربی استادمان دکتر «یحیی الخشاب» از «سفر نامه» رجوع کنید. چه، خواننده‌ی عربی زبان، ویژگیهای نثر سامانی را در آن خواهد جست.

سبک وی به سادگی و ایجاز و عدم صنعت نمایی و چیرگی (واژه‌های) فارسی بر عربی، بر جستگی یافته است. همین ایجاز، و اداربه این فرضیه می‌کند که وی از سبک «پهلوی» – که کوتاه‌سخنی یکی از ویژگیهای نمایان آنست – متأثر گردیده. کوتاه‌سخنی، به نظر دوره‌ی سامانی در پیوسته است، چنانکه اگر واژه‌یی از عبارت آن حذف کنیم، معنا مختل می‌شود. این کوتاهی سختانه در جمله‌ها، که نشر فارسی تا سده‌ی ششم از آن رهایی نیافته، دنبال شد. یعنی تا آنگاه که جهت نقد بسوی درازگویی و ردیفسازی و تکرار تغییر یافت. تک واژه‌های عربی که به فارسی راه یافته بود – خلاف اندک و محدود بودنشان، حداکثر میان پنج درصد تا ده درصد – در امور جاری و اصطلاحات علمی و دینی، و واژه‌هایی که در فارسی همسانی نداشتند، متداول بود. جز اینکه، با ایستی میان تألیف علمی و تألیف تاریخی در مورد آنچه به پدیده‌ی کوتاه‌سخنی است، فرق گذارد. چه، کتابهای علمی مانند ترجمه‌ی «تفسیر طبری» و «التفهیم» و «دانشنامه‌ی علایی»، سادگی و ایجازی سختانه داشته‌اند.

با وجود از میان رفتنی‌شتر کتابهای این دوره، کتاب «التفهیم» فارسی، از سویی ویژگیهای این سبک را نمایان می‌سازد، و از سوی دیگر، شایستگی فارسی را برای موضوعات علمی تأیید می‌کند.

آوردن نمونه‌یی از اصل و ترجمه، برای بیان درست بودن نسبت ترجمه‌ی فارسی بدو، و باز نمودن ویژگیهای دوره‌ی سامانی در سبک فارسی وی، بسنده است:

[V, 2]

نمونه‌ای از اصل فارسی و ترجمه‌ی عربی او:
---

### «باب سیوم – حاله‌های اسمان و زمین»<sup>۱</sup>

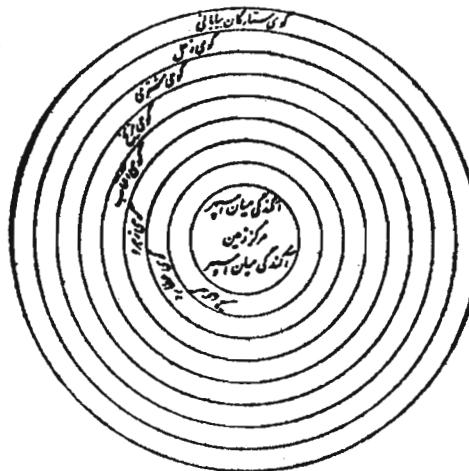
فلک چیست

جسمی است چون گوی گردنه اندر جای خویش.  
واندر میان اوچیزهاست که حرکت ایشان برشت خویش بخلاف

۱ - زمین از نجوم، حص.

حرکت فلک است ، و ما اندر میان او بیم . واو را فلک نام کردند  
از بهر حرکت او که کرده است همچون حرکت بادریسه . و  
فیلسوفان او را آثیر نام همی کنند .  
فلک یکی است یا بیشتر

فلکها هشت گویاند یک بر دیگر پیچیده ، همچون  
پیچیدن تویهای پیاز . و خردترین فلکها آنست که بمانزدیکتر  
است ، و ماه اندر او همی رود و همی برآید و فرود آید تنها  
بی هنبار . و هر کره‌ای را مقداریست از ستبری . و ستاره او را  
از بهر آن دو بعد او فتد ، یکی در دورترین و دیگر نزدیکترین .  
و کره دوم که زیر وی همی گردد<sup>۳</sup> آن عطارد است . و سوم آن  
زهره است . و چهارم آن آفتاب است . و پنجم آن مریخ . و  
ششم آن مشتری . و هفتم آن زحل . این گویهای هفت ستاره  
رونده‌اند . و زیر این همه گویی است ستارگان بیابانی را که  
ثابت‌خواهند ایشان را یعنی ایستاده .  
و این صورت هر هشت گوی ، است .



چیست زاسوی هشتم فلک  
گروهی زیر فلک هشتم فلکی دیدند آرمیده بی حرکت  
و این آنست که هندوان او را بر هماند خواهند . زیراک محرك

۲ - فرو ، خ .

۳ - که زیر کره قمر است ، خ .

۴ - بفتح اول و دوم و سکون هاء و ميم بالف

کشیده و نون ساکن و دال زده **barahmande** بزبان

سانسکرت یعنی بالای کره زمین .

نخستین جنبنده نشاید . وزبهر این او را آرمیده کردند . ولکن نیز جسم نشاید ، پس او را فلک نام کردند هم خطاست . و گروهی از پیشینیان زانسوی تهی بنهادند بی کرانه . و گروهی جسمی برنهادند آرمیده بی کرانه . و ترددیک ارسسطو طالس<sup>۵</sup> بیرون از عالم نه جسم است و نه تهی<sup>۶</sup> . سما<sup>۷</sup> چیست

این نام بتازی برآن چیز افتاد که زیر تو<sup>۸</sup> باشد و بر تو سایه کند چون ابر ، و چون بام خانه . ولکن مطاق نبود ، که بدآنچیز منسوب کرده بود . و چون بچیزی منسوب نبود نام عالم<sup>۹</sup> بود . و آن<sup>۱۰</sup> فلك است که گفتیم . و پارسیان او را آسمان نام کردند یعنی مانند آس از جهت حرکت او که کرده است . «(\*)

### « ما الفلك ؟

هو جسم کری متحرك فی مکانه مشتمل  
فی جوفه علی أشياء غير متحركۃ طبعها کحر کته  
و نحن فی وسطه ، و سمی فلکاً لاستدارته و حرکته  
تشبيهاً ایاه بفلکة المغزل ، و یجری اسمه فیما یین  
الفلاسفة أثیرا .

**أھو واحد ام أكثر ؟**

الافلاک ثمانية أکر ملتفة بعضها بعض ،  
التفاف طبقات البصل ، فصغرها الأقرب الى الوسط

۵ - ارسسطاطالیس ، خ . حص .

۶ - یعنی لاخلا و لاما . برای بیان اقوال و دلیل هر دسته‌ای از حکما و متكلمان رجوع شود بکتاب شفاء ابوعلی سینا و دو شرح اشارات و شروح تجزید خواجه طوسی .

۷ - آسمان ، خ .

۸ - زیرتر ، حص .

۹ - عام ، حص .

۱۰ - و آن آن ، خ .

(\*) - این بخش ، از صفحه‌ی ۵۸ تا ۵۶ «التفہیم» ، متن فارسی ، ویراسته‌ی استاد «جلال همایی» ، تهران ، ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸ ، نقل شد . (متترجم) .

للقمر يسبح فيها ، وينفرد بالصعود في غلظتها ، والهبوط فيه ، ولكل كرّة مقدار من الغلظ في السمك ليحصل به لكونها بعدان أبعدواً قرب ، والكرة الثانية التي فوقها لعطارد ، والثالثة للزهرة والرابعة للشمس ، والخامسة للمرىخ ، والسادسة للمشتري ، والسابعة لزحل ، فهذه أكبـر الكواكب السبعة في السيارة ، وفوقها كرّة الكواكب التي تعرف بالثابتة . وهذه صورتها :

**ما الذي وراء الفلك الثامن ؟**

من الناس من يرى وراءه فلكًا تاسعاً ساكناً ، وهو الذي تسميه الهند بلغتهم «برهماند» ، اي : بيضة براهم لأن المحرك الاول يجب أن لا يكون متحركاً ، ولذلك جعلوه ساكناً ، ولكن يجب أن لا يكون أيضاً جسماً ، لأن ذلك يقرب بالبراهمين ، فتسميتها بالفلك خطأ لذلك ، ومن القدماء من يجعلون وراءه خلاء لانهاية له ، ومنهم من يجعله جسماً لانهاية له ، وليس عند اسطوطاليس وراء نهاية الاجرام المتحركة لاجسم ولا خلاء .

**ما السماء ؟**

السماء في اللغة كل ما عالاك فأظللك ، حتى ان هذا الاسم يقع بالتقيد على السحاب ، وعلى سقوف البيوت ، فأما بالاطلاق فهو السقف المرفوع للعالم ، وهو الفلك الذي تقدم ذكره ، ولهذا سماها الفرس بلغتهم «آسمان» ، اي الشبيه بالرحا ، من قبل حركتها المستديرة . (\*)



گرد آیی دو سبک در تمرکز و همبرداشتی انگار ، دلیل برآنست که صاحب ایندو ، یکی است . ویژگیهای نشر علمی هم ، در سر آغاز این عصر باز نموده می شود . همین خود نظری است که در آن مجالی برای ردیفسازی و تکرار و درازگویی نیست .

بدین سان ، باریک اندیشی و گراش علمی ناب بیرونی و اعتقاد وی به حقایق را پذیرفته است . پس سبک وی ، یک توانش و جفت و جوری و استواری بهم رسانده ، هم از اینروست - چنانکه دیدیم - سبک علمی اش و روش او در پژوهش ، هرگز از هم جدا نمی توانند بود . چه ، سخن درباره‌ی یکی از آندو ، گربیان برادر دیگر را هم به حتم خواهد گرفت ، و به موضوع‌گرایی - آن چنانکه ما در فرجام رسی و مرزبندی کوشش کردیم - وامی دارد .

چنانچه بیرونی نماینده‌ی هنجار علمی نشر در این روزگار بوده باشد ، «ابوالمعالی (نصرالله منشی)» نیز ... توانسته است ، هم در این دوره ، درفش نثر فنی فارسی را برافرازد ...



(\*) - این بخش از روی متن چاپ عکسی «اکسفورد» (ص ۴۴-۴۶) نقل شد ، که مشخصات آن چنین است : کتاب التشهیم لاوائل صناعة التجیم ، تصنیف ابیالریحان محمدبن احمد البیرونی ، المکتب فی غزنة ، سنه ۴۲۰ (ھ) ۱۰۲۹ (م) . قدالتزم طبعه و ترجمه الى اللغة الانگلیزیه فی اکسفورد ، سنه ۱۳۵۲ (ھ) ۱۹۳۴ (م) : رمزی ریت .

# فهرست ملا:

- ۱- اشعار عربی بیرونی.
- ۲- کتابنامه (فهرست منابع).
- ۳- نامهای کسان.
- ۴- نامهای جایها.
- ۵- نامهای کتابها.



## أشعار عربي بروني :

که ترجمه‌ی فارسی آنها بترتیب شماره‌ها در متن داده شده است.

- ١ - وَلَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنِكِرٍ .  
أَنْ يَجْمِعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ .
- ٢ - يَا شَاعِرًا جَاءَنِي يَخْرَى عَلَى الْأَدَبِ .  
وَأَفَى لِيَمْدَحْنِي وَالذِّمْمَةُ مِنْ أَدَبِي .
- ٣ - وَجَدْتُهُ ضَارِطًا فِي لِحَيَّتِي سَفَهًا .  
كَلَّا فَلِحَيَّتِهِ عَنْتُونُهَا ذَنَبِي .
- ٤ - وَذَا كِرَاً فِي قَوَافِي شِعْرِهِ حَسَبِي .  
وَلَسْتُ وَاللَّهِ حَقًا عَارِفًا نَسَبِي .
- ٥ - إِذْلَسْتُ أَغْرِفُ جَدِّي حَقَّ مَعْرِفَةٍ .  
وَكَيْفَ أَغْرِفُ جَدِّي إِذْ جَهِلْتُ أَبِي ؟
- ٦ - أَبِي أَبُولَهَبٍ شَيْخُ بِلَادَابِ .  
نَعَمْ وَوَالِدَتِي حَمَالَةُ الْحَطَبِ .
- ٧ - الْمَدْحُ وَالذِّمْمَ عِنْدِي يَا أَبَا حَسَنِ .  
سِيَانٌ مِثْلُ آسْتَوَاءِ الْجَدِّ وَاللَّعِبِ .
- ٨ - فَأَعْفُنِي عَنْهُمَا لَا تَشْتَغِلُ بِهِمَا .  
بِاللَّهِ لَا تُوقِعْنَ مَفْسَادَ فِي ثَعَبِ .
- ٩ - مَضَى أَكْثَرُ الْأَيَّامِ فِي ظِلِّ نِعْمَةٍ .  
عَلَى رُتَبٍ فِيهَا عَلَوْتُ كَرَاسِيَا
- ١٠ - فَآلُ عِرَاقٍ قَدْ غَذَوْنِي بِدَرَّهِمٍ .

- وَمَنْصُورٌ مِّنْهُمْ قَدْ تَوَلَّى غَرَاسِيَا<sup>١</sup>.
- ١١ - وَشَمْسُ الْمَعَالِي كَانَ يَرْتَادُ خِدْمَتِي<sup>٢</sup>.
- عَلَى نُفَرَّةِ مِنْتَيْ وَقَدْ كَانَ فَاسِيَا.
- ١٢ - وَأَوْلَادُ مَأْمُونٍ وَمِنْهُمْ عَلَيْهِمْ.
- تَبَدِّي بِصْنَعٍ صَارَ لِلْحَالِ آسِيَا<sup>٣</sup>.
- ١٣ - وَآخِرُهُمْ مَأْمُونٌ رَفَهَ حَالَتِي.
- وَنَوْهَ بِاسْمِي ثُمَّ رَأَسَ رَاسِيَا<sup>٤</sup>.
- ١٤ - وَلَمْ يَنْقِضْ مَحْمُودُ عَنِّي بِنِعْمَةِ.
- فَأَغْنَى وَأَفْتَى مُغْضِيَاً عَنْ مَكَاسِيَا<sup>٥</sup>.
- ١٥ - عَفَاعُنْ جَهَالَاتِي وَأَبْدَى تَكَرُّمًا.
- وَطَرَّى بِجَاهِ رَوْنَقِي وَلِبَاسِيَا<sup>٦</sup>.
- ١٦ - عَفَاءٌ عَلَى دُنْيَايَ بَعْدَ فِرَاقِهِمْ.
- وَواحَرَنِي إِنْ لَمْ أَزْرُ قَبْلُ آسِيَا.
- ١٧ - وَلَمَا مَصَوَا وَأَعْتَضْتُ مِنْهُمْ عِصَابَةً.
- دَعَوْا بِالْتَّنَاسِي فَاغْتَنَمْتُ التَّنَاسِيَا.
- ١٨ - وَخَلَقْتُ فِي غَزَنِينَ<sup>٨</sup> لَحْمًا كَمُضْغَةِ.
- عَلَى وَضْمِ لِلْطَّيْرِ لِلْعِلْمِ نَاسِيَا.

١ - غراسيا : الغراس : ما يغرس من الشجر ، والمراد، التعهد كما يتعهد الغراس .

٢ - أى : يتقدّها .

٣ - أى : مصلحا .

٤ - رفة .. الخ: أى وسعها وألان عيشى، ورأس راسيا: أى جعله رئيسا .

٥ - أى : متغافلا عن ظلمى .

٦ - أى : جعله طرياحسا .

٧ - أى : هلاكا .

٨ - غزنين : هي مدينة عظيمة وولاية واسعة في طرف خراسان ، وهي التي تسميتها العامة «غرنة» .

- ١٩ - فَأَبْدِلْتُ أَقْوَامًا وَلَيْسُوا كَمِثْلِهِمْ .  
مَعَادِ الْهَى أَنْ يَكُونُوا سَوَاسِيَا .
- ٢٠ - بِجَهْدِ شَاؤُتُ الْجَالِبِينَ أَئِمَّةٌ .  
فَمَا أَفْتَسُوا فِي الْعِلْمِ مِثْلَ آفْتِيَاسِيَا .
- ٢١ - فَمَا بَرَّ كُوَا لِلْبَحْثِ عِنْدَ مَعَالِمٍ .  
وَلَا أَحْتَسُوا<sup>١٠</sup> فِي عَقْدَةٍ كَاحْتِبَاسِيَا .
- ٢٢ - فَسَائِلُ بِمَقْدَارِي هُنُودًا بِمَشْرِقٍ .  
وَبِالْغَرْبِ مِنْ قَدْقَاسَ قَدْرَ عَمَاسِيَا<sup>١١</sup> .
- ٢٣ - فَلَمْ يَشْتَهِمْ عَنْ شُكْرِ جُهْدِي نَفَاسَةٌ .  
بَلْ أَعْتَرَفُوا طَرَا وَعَافُوا آثْتِكَاسِيَا<sup>١٢</sup> .
- ٢٤ - أَبُو الْفَتْحِ فِي دُنْيَايَ مَالِكُ رُبْقَنِي<sup>١٣</sup> .  
فَهَاتِ بِذِكْرِاهُ الْحَمِيَّةِ كَاسِيَا .
- ٢٥ - فَلَازَالَ لِلْدُنْيَا وَلِلَّذِينَ عَامِرَا .  
وَلَازَالَ فِيهَا لِلْغُواةِ مُوَاسِيَا .
- ٢٦ - وَمَنْ حَامَ حَوْلَ الْمَجْدِ عَيْرَ مُجَاهِدٍ .  
ثَوَى طَاعِمًا لِلْمَكْرُمَاتِ وَكَاسِيَا .
- ٢٧ - وَبَاتَ قَرِيرَ الْعَيْنِ فِي ظِلِّ رَاحَةٍ .  
وَلِكِنَّهُ عَنْ حُلَّةِ الْمَجْدِ عَارِيَا .
- ٢٨ - فَلَا يَغُرُّكَ مِنْتَ لِيْنُ مَسِّ .  
تَرَاهُ فِي دُرُوسٍ وَآفْتِيَاسِ .

- ٩ - أَى : علوت ، والجالبين : الصائعين .
- ١٠ - بركوا : أقاموا ، والمعالم : مظان العلم . واحتبسوا :  
أى حبسوا أنفسهم .
- ١١ - العmas : الحرب الشديدة .
- ١٢ - أى : تنقيصي .
- ١٣ - ربنتى : الربقة : حبل فيه عدة عرى يشد بهم ،  
والمراد : أنه فرج كربتى وخلصنى من غائلتها .

- ٢٩ - فَإِنَّمَا أَسْرَعُ التَّقْلِينَ طُرًّا .  
إِلَى خُوضِ الرَّدَى فِي وَقْتٍ باسٍ .
- ٣٠ - تُنْفَصُ بِالْتَّبَاعُدِ طَيْبَ عَيْشِي .  
فَلَاشَيْءٌ أَمْرٌ مِنَ الْفِرَاقِ .
- ٣١ - كِتَابُكَ إِذْ هُوَ الْفَرَجُ الْمُرْجَى .  
أَطْبُ لِمَا أَلَمَ مِنَ الْفِرَاقِ .
- ٣٢ - أَتَادُنُونَ لِصَبَّ فِي زِيَارَتِكُمْ .  
إِنْ كَانَ مَجْلِسُكُمْ خَلُواً مِنَ النَّاسِ ؟
- ٣٣ - فَأَتْنَمُ النَّاسُ لَا أَبْغِي بِكُمْ بَدْلًا .  
وَأَتْنَمُ الرَّاسُ وَالْإِنْسَانُ بِالرَّاسِ .
- ٣٤ - وَكَدْكُمْ لِمَعَالٍ شَهَضُونَ بِهَا .  
وَغَيْرُكُمْ طَاعِمٌ مُسْتَرْجِعٌ كَاسِي .
- ٣٥ - فَلَيْسَ يَعْرُفُ مِنْ أَيَّامِ عِيشَتِي .  
سَوَى التَّنَاهِي بِأَيْرٍ قَامَ أَوْ كَاسِ .
- ٣٦ - لَدَى الْمَكَايدِ إِنْ رَاجَثَ مَكَايدَهُ .  
يَسْسَى إِلَهٌ وَلَيَسَ اللَّهُ بِالنَّاسِ .

كتاباته  
(فهرست مُنابع)  
الف. مُنابع عَربِي و فَارسِي :

آ - الف

- ١ - آزاد، ابوالكلام :  
— ابوالريحان البيروني و جغرافية العالم ، ثقافة الهند ، ١٩٥١ .  
— مقال عن البيروني ، ثقافة الهند ، يونيـه ١٩٥٢ .
- ٢ - ابن أبي أصيـعه :  
عنون الأنبياء في طبقات الاطباء .
- ٣ - ابن الأثير ، على بن احمد الجزـى :  
الكامل في التاريخ ، القاهرة ، ١٣٠١ ق .
- ٤ - ابن خردادـه :  
المسالك والممالك ، ليدن ، ١٨٩٨ م .
- ٥ - ابن سعيد المغربي :  
بسـط الأرض في الطول والعرض ، تطوان ، ١٩٥٨ .
- ٦ - ابن العـرى :  
تاريخ مختصر الدول ، بيـرـوت ، ١٩٥٨ .
- ٧ - ابن فضـلـان ، احمد :  
رسالة ابن فضـلـان ، تحقيق الدكتور سامي الدهـان ، دمشق ، ١٩٥٩ .
- ٨ - ابوالمعـالـى (محمد الحسينـى العـلوـى) :  
بيان الأديـان ، ترجمـه الدكتور يحيـى الخـشـاب ، القـاهـره .
- ٩ - ابونصر ، منصور بن عـراقـ :  
رسـائل ابـى نـصـرـ منـصـورـ عـراقـ إـلـىـ الـبـيرـوـنـىـ ، حـيـدرـآـبـادـ الدـكـنـ ، ١٩٤٨ .
- ١٠ - الـاصـطـخـرىـ :  
الـمـسـالـكـ وـالـمـمـالـكـ ، القـاهـرهـ ، ١٩٦١ .
- ١١ - امين ، (الـدـكـتـورـ) اـحمدـ :  
شخصـيةـ لـاتـسىـ : ابوالـريـحانـ الـبـيرـوـنـىـ ، الـهـلـالـ ، اـغـسـطـسـ ١٩٥٦ .
- ١٢ - انصـارـىـ ، يـزمـىـ :  
ابـوـالـريـحانـ الـبـيرـوـنـىـ ، الـوعـىـ الـبـاـكـسـتـانـىـ ، يـونـيـهـ ١٩٥٣ .

ب - ث

- ١٣ - بـارـتـولـدـ ، وـ :  
ـ تاريخ الترك في آسيا الوسطى ، ترجمـةـ الدـكـتـورـ اـحمدـ السـعـيدـ .  
ـ سـليمـانـ ، القـاهـرهـ ، ١٩٥٨ .

- تاریخ الحضارة الاسلامية ، ترجمة حمزه طاهر ، القاهرة ، ١٩٣٣ .
- ١٤ — بدوى ، (الدكتور) عبدالرحمن : مناهج البحث العلمي ، القاهرة ، ١٩٦٣ .
- ١٥ — براون ، ادوارد : تاريخ الادب في ايران ، ج ٢ ، ترجمة الدكتور ابراهيم امين الشورابي ، القاهرة ، ١٩٥٤ .
- ١٦ — البرني ، (السيد) حسن : البیرونی واعماله العلیمة ، ثقافة الهند ، سبتمبر ١٩٥٣ .
- ١٧ — بروکلمان ، کارل : تاريخ الادب العربي ، ترجمة الدكتور عبدالحليم النجار ، القاهرة ، ١٩٥٩ - ١٩٦٢ .
- ١٨ — بهار ، محمدتقى (ملك الشعراء) : سبک شناسی ، تهران .
- ١٩ — البیرونی : الآثار الباقيه عن القرون الخالية ، لیزیک ، ١٩٢٣ .
- تحديد نهایات الاماكن لتصحیح مسافت المساکن ، معهد المخطوطات العربية بالقاهرة ، ١٩٦٢ .
- تحقیق ماللهند من مقوله ... ، حیدرآباد الدکن ، ١٩٥٨ .
- التفہیم لآوائل صناعة التجیم . (عکسی «دارالكتب المصريه» ، (+) ٨٤٨ میقات) .
- الجماهر فی معرفة الجواهر ، حیدرآباد الدکن ، ١٣٥٥ .
- الصیدنه ، نسخهی خطی «دارالكتب المصريه» ، ٣٠١٤ ل .
- القانون المسعودی ، حیدرآباد الدکن ، ١٩٥٣ .
- ٢٠ — البیھقی ، ابوالفضل : تاريخ البیھقی ، ترجمة الدكتور یحيیی الخشاب وصادق نشأت ، القاهرة ، ١٩٥٦ . (++)
- ٢١ — البیھقی ، ظهیرالدین : تتمة صوان الحکمة ، لاهور ، ١٣٥١ .

(+) — متن عربی مورد مراجعتی مترجم : التفہیم ... ، چاپ عکسی همراه باترجمهی انگلیسی «رمزی ریت» ، اکسفورد ، ١٢٥٢ هـ ق = ١٩٣٤ م .

— متن فارسی مورد مراجعتی مترجم : التفہیم ... ، تصحیح و مقدمه و شرح و حواشی «جلال - همایی» ، ارسال ١٢١٦ ناسال ١٢١٨ در چاپخانهی مجلس [تهران] .

(++) — متن فارسی مورد مراجعتی مترجم ، «تاریخ بیھقی» ویرایش نخستین «دکتر غنی و دکتر فیاض» ، تهران ، ١٢٤٠ بوده است.

٢٢ - **التعالبي :**  
يتيمة الدهر ، القاهرة . دمشق .

## ح - ح

٢٣ - **حيدر بامات :**  
مجالى الاسلام ، ترجمة عادل زعير ، القاهرة ، ١٩٥٦ .

٢٤ - **خوانديمير :**  
حبيب السير ، تهران [چاپ سربی کتابفروشی خیام ،

٢٥ - **خودابخش :**  
الحضارة الاسلامية ، ترجمة الدكتور على حسني الخربوطي ،  
القاهرة ، ١٩٦٠ .

د

٢٦ - **دائرة المعارف الاسلامية :**  
... ، مادة «البيرونى» .

٢٧ - **الدولى :**  
العام عند العرب ، ترجمة الدكتور عبدالحليم النجار والدكتور  
يوسف موسى ، القاهرة ، ١٩٦٢ .

٢٨ - **دى بور :**  
تاريخ الفلسفة في الاسلام ، ترجمة الدكتور محمد عبدالهادى  
ابوريده ، القاهرة ، ١٩٣٨ .

## ر - ز

٢٩ - **رضازاده شفق :**  
تاریخ ادبیات ایران ، تهران ، ١٣٢١ .

٣٠ - **روزنثال ، فراتر :**  
مناهج العلماء المسلمين في البحث العلمي ، ترجمة الدكتور انيس  
فریچه ، بيروت ، ١٩٦١ . (\*)

٣١ - **زاخاو ، ادوار :**  
مقدمة للآثار الباقية ، (رش) : البيرونى الآثار الباقية ...

## س - ش

٣٢ - **الساداتی ، (الدكتور) احمد محمود :**  
تاریخ المسلمين في شبه القارة الهندية وحضارتهم ، القاهرة ،

(\*) - چون مؤلف در ذکر عنوان اثر «روزنثال» ، در من  
کتاب ، غفلت ورزیده است ، مترجم بدون توجه به فهرست منابع، گمان  
کرده که باید اثر مشهور او «علم التاریخ عند المسلمين» باشد ، ولذا  
به این عنوان ارجاع داده است .

١٩٥٧ - ١٩٥٩ .

السمعاني :  
الأنساب .

٣٤ - السيوطى ، جلال الدين :  
بغية الوعاة ، القاهرة ، ١٣٢٦ .

٣٥ - الشهزورى :  
نزهة الأرواح ، نسخه خطى دانشگاه قاهره ، ٢٤٠٣٧ .

### ص - ط

٣٦ - صفا ، (دکتر) ذبیح‌الله :  
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دانشگاه تهران .

٣٧ - ضیف ، (الدکتور) شوقي :  
الفن ومذاهبه في التر العربى ، القاهرة . - بيروت ، ١٩٥٦ .

٣٨ - الطبرى :  
تاریخ الام و الملوك ، لیدن .

٣٩ - طوقان ، قدری حافظ :  
تراث العرب العلمي في الرياضيات والفلك ، القاهرة ، ١٩٦٣ .

### ع - ک

٤٠ - عثمان ، (الدکتور) حسن :  
منهج البحث التاریخي ، القاهرة ، ١٩٤٣ .

٤١ - عروضی السمرقندی :  
المقالات الأربع ، ترجمه عن الفارسية : الدکتور عبدالوهاب  
عزام والدکتور یحییی الخشاب ، القاهرة ، ١٩٤٩ . (\*\*)

٤٢ - فلسفی ، نصر‌الله :  
هشت مقاله ، دانشگاه تهران .

٤٣ - گراتشکوفسکی :  
تاریخ الادب الجغرافی العربی ، ترجمة صلاح‌الدین عثمان‌هاشم ،  
القاهرة ، ١٩٦١ .

### م

٤٤ - ماسینیون :  
المجلد التذکاری .

٤٥ - مبارک ، (الدکتور) زکی :  
النشر الفنی في القرن الرابع ، القاهرة ، ١٩٣٤ .

٤٦ - محمود ، (الدکتور) عبدالحليم - و عثمان عبد‌المنعم یوسف :  
الفلسفة الهندية ، القاهرة .

(\*\*) - متن فارسی مورد مراجعتی مترجم : جهار مقاله ،  
ویرایش «دکتر محمد معین» ، تهران ، زوار ، ١٢٢٢ - ٥ بوده است .

- ٤٧ — محمود ، (الدكتور) نجيب زكي :  
 — جابر بن حيان ، القاهرة ، ١٩٦١ .  
 — المنطق الوضعي ، القاهرة ، ١٩٦٢ .  
 ٤٨ — المقدسي (البشاري) :  
 احسن، التقسيم في معرفة الأقاليم ، ليدن ، ١٨٧٧ .

ن

- ٤٩ — ناصر خسرو :  
 سفرنامه ، تقديم وترجمة وتعليق الدكتور يحيى الخشاب ، القاهرة ، ١٩٤٥ .  
 ٥٠ — نظيف ، مصطفى :  
 الحسن بن الهيثم ، بحوثه وكتشوفه البصرية ، القاهرة ، ١٩٤٢ .  
 ٥١ — نلينو ، كرلو الفونسو :  
 علم الفلك ، تاريخه عند العرب في القرون الوسطى ، روما ، ١٩١١ .  
 ٥٢ — نولدكه :  
 حماسة ملي ايران ، ترجمدي بزرگ علوی ، دانشگاه تهران .  
 ٥٣ — نيساري ، سليم :  
 تاريخ ادبیات ایران ، تهران ، ١٣٢٨ .

ی

- ٥٤ — ياقوت الحموي :  
 — معجم الأدباء ، ٢٠ج ، القاهرة ، ١٩٣٧ .  
 — معجم البلدان ، القاهرة ، ١٩٥٦ .

## ب . منابع فرنگی :

55 — Boilot, D.J.:

L'oeuvre d'Al-Beruni, Essai bibliographique. (dans)  
 Mélanges de l' Institut Dominicain d'Etudes Orientales du  
 CAIRE, 2, 1955. (+)

56 — de Vaux, Carra:

Les penseurs de l'Islam, Paris, 1921.

(+) — همین اثر را مترجم این کتاب ، به عنوان «کارنامهی  
 بیرونی» (کتابشناسی و فهرست آثار) به فارسی ترجمه کرده است ، از  
 انتشارات «وزارت فرهنگ و هنر ، مرکز پژوهش‌های مردم شناسی» ،  
 ش ۲ ، تهران ، آبانماه ۱۳۵۲ .

- 57 — *Encyclopédie Britanica*:  
art "Biruni".
- 58 — *Grande Encyclopédie Française*:  
art "Biruni".
- 59 — *Grenville*, F :  
The Muslim and Christian Calendars. (چاپ اکسفرد).
- 60 — *Huart*, Clément :  
Histoire des Arabes, Paris, 1912.
- 61 — *Walidi*, Zaki :  
Umumi Turk Tarihime Gris, Istanbul, 1946 - ap - J.C. (ترکی).

## نامهای کسان:

- ابن شاکر : ۱۰۸ .  
 ابن شهید : ۱۵۳ ، ۲۶ .  
 ابن العبری : ۱۹ ، ۷۳ ، ۱۷۵ .  
 ابن العمید : ۱۵۳ .  
 ابن فارس : ۱۵۴ .  
 ابن فضلان ، احمد: ۸ - ۱۳،۱۱ ، ۱۴-۱۳،۱۱ ، ۱۷۵ ، ۶۰ .  
 ابن فورک : ۵۲ .  
 ابن کثیر : ۱۰۸ .  
 ابن معتر ، عبدالله : ۱۴۳ .  
 ابن میکال ← حسین بن علی میکال .  
 ابن نباته : ۱۵۳ .  
 ابن هندو ، ابوالفرج : ۱۴۳ ، ۱۴۵ .  
 ابن هیثم : ۶۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۷ ، ۱۰۶ ، ۱۱۲-۱۰۸ ، ۱۲۱ ، ۱۷۹،۱۳۲ .  
 ابوبکر خوارزمی : ۱۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۳ .  
 ابوبکر فارسی : ۱۴۵ .  
 ابوبکر قهستانی ، علی بن حسین : ۱۴۴: .  
 ابوتمام : ۱۴۲ ، ۱۴۳ .  
 ابوالحرث محمدبن علی بن مأمون : ۱۷ ، ۴۳ .  
 ابوالحسن علی بن عیسی ولوالجی : ۷۸ .  
 ابوالحسین احمدبن محمدالسھیلی : ۳۳ .  
 ابوالخیر خمار ، حسن بن سواربن بابن بهرام (بهنام) : ۱۲ ، ۱۶ ، ۳۴ .  
 ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۶۹ .  
 ابوریده ، (دکتر) محمد عبدالهادی :

۵ - ۱۷۷ .

- آدم : ۱۲۴ .  
 آرامیان : ۹۳ .  
 آزا ، ابوالکلام : ۵۳،۵۲ ، ۷۴ ، ۱۷۵ .  
 آل عراق : ۱۶-۱۴،۷ ، ۲۰ ، ۱۸ ، ۲۳،۲۰ .  
 ۲۷ ، ۳۲ ، ۳۸ ، ۵۲ ، ۱۴۶ ، ۱۷۱،۱۴۶ .  
 آل مأمون ← مأمونیان .  
 آل منصور : ۱۴ .  
 آمدی : ۱۵۳ .  
 ابلیس : ۹۷ .  
 ابن ابی اصیبعه : ۴ ، ۴ ، ۳۵ ، ۸۷ .  
 ابن اثیر ، علی بن احمد جزری : ۱۰۸ .  
 ۱۷۵ .  
 ابن بطлан نصرانی : ۷۹ .  
 ابن تغزی بردى : ۱۰۸ .  
 ابن حزم : ۱۵۴ .  
 ابن حوقل : ۹۴ .  
 ابن خردادبه : ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۷۵ .  
 ابن خلدون : ۸۰ ، ۱۲۹ .  
 ابن خلکان : ۱۰۸ .  
 ابن خمار ← ابوالخیر خمار .  
 ابن درید : ۱۵۳ .  
 ابن رشد : ۷۵ ، ۱۰۶ ، ۱۴۳ .  
 ابن سعید مغربی : ۴ ، ۴ .  
 ۱۷۵ .  
 ابن سینا : ۴ ، ۵ ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۲۶،۱۶ ، ۳۴-۳۶ .  
 ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۹ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۸۳،۷۵ .  
 ۸۴ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۷ .  
 ۱۵۴،۱۰۷ .  
 ۱۶۶ ، ۱۶۳ ، ۱۵۶ .

- ابوسعید احمدبن محمدبن عراق : ١٤ ، ٢٣ .
- ابوسعید بن دوست : ١٤٣ .
- ابوسعید ، (خواجه) عبدالغفار فاخر : ١٣٠ .
- ابوسفیان : ٦٧ .
- ابوهشل مسیحی : ١٢ ، ١٦ ، ٣٤ ، ٣٩ ، ٤١ ، ٧٧ .
- ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه : ١٢ ، ٤٢ ، ٦٩ ، ٤٢ ، ٤٢ ، ٦٩ ، ١٤٦ ، ١٧٢ ، ١٧٢ .
- ابوالوفا بوزگانی ← بوزگانی ، ابوالوفا .
- احمدبن عبدالجليل (سجزی) : ٣٤ ، ٧٢ .
- اخوان الصفا : ١٥٥ ، ١٥٦ .
- ادریسی : ٧٤ .
- ارتودوکس : ١٤ .
- ارسطو / ارسطاطالیس : ٣٤ ، ٨٦،٧٤ .
- اسکندر مقدونی : ١١ ، ١٢٤ .
- اسمیت : ٧٢ .
- اصفهانی ، [ابو الفرج ؟] : ١٥٤ .
- اصطخری : ١٠٨ ، ١٧٥ .
- افلاطونی . . . : ٨٣ ، ٨٧ .
- ام جمیل : ٦٧ ، ٦٨ .
- اموی . . . : ٦٢ ، ١٤٣ ، ١٤٤ .
- امیر علی قریب : ٥٥ .
- امین ، (دکتر) احمد : ٢٧ ، ٦١ ، ٧٠ .
- الانصاری ، بزمی : ٥ ، ٢٧ ، ١٧٥ .
- الانصاری ، محمد عامر : ٣ .
- اوریاسیوس : ١٣٩ .
- ایاز بن ایماق : ٥٥ .
- ایرانی . . . : ٩٠ ، ٩٥ ، ٩٦ ، ٩٨ ، ١٢٤ .
- ایلک خان : ٤٠ .
- ب**
- بارتولد ، و : ٥ ، ٨ ، ١١ ، ١٤ ، ١٨ ، ١٧٥،٥٠ .
- باطیان : ٦٢ .
- بالقلانی : ١٥٣ .
- البتانی : ٤٨ ، ١٢٣ .
- ابوالعالا معربی : ١٤٣ ، ٢٣ ، ٢٤ .
- ابوالفتح بستی : ١٤٣ ، ١٤٦ ، ١٤٧ ، ١٧٣ .
- ابوالفرج ابراهیم بن احمدبن حلف زنجانی : ١٢٤ .
- ابوالفضل خوارزمی (جائیق) : ٣٦،٣٥ .
- ابوالفضل سرخسی : ٧٩ .
- ابوالفضل عروضی صفار : ١٤٥ .
- ابوالقاسم کبیر : ٥٥ .
- ابولهب : ٦ ، ٦٨-٦٧ ، ١٧١ .
- ابومخف لوطین یحیی : ١٠٣ .
- ابوالمؤید بلخی : ١٦٣ .
- ابوالمعالی محمد حسینی علوی : ٨٠ ، ١٧٥ .
- ابوالعالی نصرالله منشی : ١٦٨ .
- ابومشر بلخی (فلکی) : ٤٨ ، ٣٤ .
- ابونصر مشکان : ٥٥ ، ١٢٩ .
- ابونصر منصورین عراق : ١٢ ، ١٦ .

تنوخي : ۱۵۴ ، ۱۵۶ .

توحیدی : ۱۵۳ .

توزون : ۹۲ .

ثابت بن سنان بن قره : ۹۲ ، ۳۶ .

تعالی : ۲۶ ، ۳۳ ، ۱۲۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ .

۱۵۳ ، ۱۷۷ .

### ج

جابر بن حیان : ۴۹ ، ۱۷۹ .

جاحظ : ۶۹ ، ۹۹ .

جالینوس : ۳۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۹ .

جیس ، (الدکتور) : ۴ .

جهانی : ۹۴ .

### ح

حاتمی : ۱۵۳ .

حبش حاسب : ۱۲۳ .

حره دختر سبکتکین غزنوی : ۱۶ .

حسین بن علی میکال ، خواجه : ۴۲ ،

۴۵ .

حمزة اصفهانی : ۱۲۵ .

حیدر بامات : ۵ ، ۳ ، ۱۷۷ .

### خ

خانلری ، (دکتر) پرویز نائل : ۱۱۲ .

خجندی ، ابو محمود : ۴۸ .

خدابخش : ۱۷۷ .

الخربوطی ، (دکتر) علی حسنی : ۱۷۷ .

الخشاب ، (دکتر) یحیی : ۸۰ ، ۱۶۳ .

۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ .

خلف بن احمد : ۱۲ .

خواجه عبدالرزاق : ۴۶ .

خوارزمشاهیان : ۱۲ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۱۶۰ .

۱۶۳ .

خواندمیر : ۳۰ ، ۱۰۸ ، ۱۷۷ .

خیامی ، عمر : ۴۸ .

### ذ - ذ

دانش ، رضی : ۹۵ .

بحتری : ۱۴۳ .

بدوی ، (دکتر) عبدالرحمان : ۱۷۶ .

بدیع الزمان همدانی : ۲۶ ، ۱۵۳ .

براون ، ادوارد : ۲۹ ، ۱۷۶ .

براهم : ۹۷ .

البرنی ، (السید) حسن : ۳ ، ۵ ، ۲۰۰۷ .

۱۰۵ ، ۴۶ ، ۳۳ ، ۱۷۶ .

بروکلمان ، کارل : ۷۱ ، ۱۷۶ .

شاربن برد تخارستانی : ۱۴۴ .

بطلمیوس : ۱۸ ، ۳۴ ، ۵۷ .

بغراخان ترک : ۴۳۳ .

بغرات : ۳۴ .

بکنفندی : ۵۵ .

بلغمی (وزیر) : ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۶۳ .

بلقیس : ۹۷ .

بوآلو ، د. ز : ۱۷۹ .

بودایی : ۱۰۹ .

بوژگانی ، ابوالوفا محمد بن یحیی نیشابوری

۱۹ ، ۲۰ ، ۶۹ .

بویه : ۱۲ ، ۲۹ ، ۶۵ ، ۵۹ .

بهار ، محمد تقی (ملک الشعرا) : ۳ .

۵ ، ۳۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۶ .

بهرام گور : ۱۱۸ .

بیکن ، فرانسیس : ۸۱ ، ۱۱۱ ، ۱۳۲ .

بیهقی ، ابوالفضل : ۳۲ ، ۳۸ ، ۵۵ ، ۷۴ .

۱۴۳ ، ۱۳۲ - ۱۲۹ ، ۱۲۴ .

بیهقی ، ظہیر الدین : ۴ ، ۳۵ ، ۳۶ .

۵۷ ، ۷۲ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۴۹ ، ۱۰۹ .

۱۷۶ .

### پ - ت - ث

پارسیه : ۹۰ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ .

پولس : ۱۳۹ .

ترک : ۹۵ ، ۱۰ ، ۶ ، ۵ .

ترکمان : ۶ .

- سasanی : ۲۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۸ ،  
سامانیان : ۱۵ ، ۳۳ ، ۲۵ ، ۳۸ ، ۱۰۵ ،  
۱۰۷ ، ۱۴۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۳ ، سبکی : ۱۲۱ ،  
سبکتکین غزنوی : ۱۶ ، سپید جامگان : ۷۴ ،  
سریانی : ۷۵ ، ۷۶ ، ۱۲۱ ، سقراط : ۸۳ ، ۹۱ ،  
سلجوچی : ۱۶۳ ، سلیمان ، (دکتر) احمدالسعید: ۱۷۵،  
السعانی : ۳ ، ۱۵۹ ، ۱۷۸ ، سنان بن ثابتبن قره : ۱۲۶ ،  
سیفبن عمر : ۱۰۳ ، سیوطی ، جلالالدین : ۴ ، ۱۲۱ ، ۱۷۸ ، ش  
شاخت : ۷۱ ، شریف رضی : ۱۵۳ ، شمس المعالی قابوس ← قابوس بن  
وشمگیر . الشورایی ، (دکتر) ابراهیم امین: ۱۷۶ ، شهرزوری : ۴ ، ۷۲ ، ۸۲ ، ۱۴۹ ، ۱۰۹ ، ۱۷۸ ، شهرستانی: ۱۳ ، ص - ض  
صاحب ، ابواسحاق: ۱۱۸ ، ۱۱۸ ، ۱۵۳ ، صابیان : ۸۶ ، صاحب بن عباد : ۲۵ ، ۱۵۳ ، صخری : ۳۲ - ۳۳ ، صفا ، (دکتر) ذبیح الله: ۳۴ ، ۸۶ ، ۱۷۸ ، صفاریان : ۱۴۰ ، صمدبن بابک : ۱۴۴ ، صنوبی : ۱۴۳ ، نیف ، (دکتر) شوقی : ۱۵۴ ، ۱۷۸ ، دعوا ، کارره : ۳-۵ ، ۷۵ ، ۸۷ ، ۹۰ ، ۱۷۹ ،  
الدهان ، (دکتر) سامی : ۱۷۵ ، دی دبور : ۵ ، ۷۱ ، ۱۷۷ ، دیسکوریدس : ۱۳۹ ، دیلمیان : ۲۹ ، دوالرمه : ۱۴۴ ، ذوقرنین : ۹۷ ، رازی ، ابوبکر محمدبن زکریاء : ۱۹ ، ۳۶ ، ۴۹ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۸۱ ، ۸۴ ، ۹۵ ، ۸۶ ، رشیدالدین فضل الله همدانی : ۱۲۹ ، رضازاده شفق ، (دکتر) : ۳۲ ، ۵ ، ۳ ، ۱۶۰ ، ۱۷۷ ، رؤبه : ۱۴۴ ، روزنال ، فرانز : ۱۲۶ ، ۱۲۶ ، ۱۷۷ ، رومیه ... ۱۴: ۱۴۵ ، ۸۹ ، ۵۵ ، ۱۲۶ ، ریت ، رمزی : ۱۶۸ ، ۱۷۶ ، ریحانه دختر حسین خوارزمی : ۸۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، زاخاو ، ادوارد : ۴ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۵ ، ۳۶ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۷۱ ، ۶۸ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۱۷۷ ، ۱۲۰ ، زردشتی: ۱۴ ، ۱۱ ، زعیتر ، عادل : ۳ ، ۱۷۷ ، زمخشri ، جارالله : ۱۳ ، زیاریان : ۱۲ ، ۲۹ ، سالاداتی ، (دکتر) احمد محمود : ۴ ، ۱۷۷ ، سارتون ، جورج : ۷۱ ، ۷۶ ، ۱۰۵ ،

- علی بن مأمون خوارزمشاه (ابوالحسن) :  
 . ۱۴۶ ، ۱۶ ، ۸  
 عمر خیام ← خیامی ، عمر .  
 عنصری بلخی : ۴۵ ، ۱۰۹ .  
 غر : ۸ ، ۱۰ ، ۷۷ .  
 غرنوی . . . : ۱۲۹ ، ۱۲۶ ، ۵۶ ، ۱۳۱ .  
 غضائی رازی : ۱۴۵ .  
 غنی ، (دکتر) قاسم : ۱۷۶ .  
**ف**  
 فارابی : ۵ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۱۰۵ .  
 فاطمیان : ۶۰ .  
 فخرالدوله بويهیی : ۲۵ .  
 فخررازی ، (امام) : ۴۹ ، ۴ .  
 فرخی سیستانی : ۴۴ ، ۵۶ .  
 فردوسی : ۲۷ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۹۰ .  
 فریحه ، (دکتر) اینس : ۱۷۷ .  
 فضلبن سهلان : ۸۵ .  
 فلسفی ، نصرالله : ۵ ، ۱۷۸ .  
 فیاض ، (دکتر) علیاکبر : ۱۷۶ .  
 فیثاغوری : ۸۳ ، ۷۸ .  
**ق**  
 قابوس بن وشمگیر ، شمسالمعالی: ۲۵ .  
 ۱۴۶ ، ۱۲۸ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۵۲ ، ۳۲ .  
 ۱۷۲ ، ۱۰۳ .  
 قباد ساسانی : ۲۹ .  
 قتیبهبن مسلم باهلى : ۱۱ ، ۲۳ ، ۱۳۶ .  
 ۱۳۷ .  
 قرمطیان : ۷۴ .  
 قزوینی ، محمد : ۳ .  
**ك - گ - ل**  
 کثیربن یعقوب بغدادی نحوی ، قاضی :  
 . ۷۸ .  
 کراچوفسکی : ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۴۰ ، ۱۵۵ .

- ط**  
 طاهر ، حمزه : ۱۷۶ .  
 طاهریان : ۱۴۰ .  
 طبری ، محمدبن جریر : ۱۰۴ ، ۱۰۵ .  
 طوقان ، حافظ قدری: ۵ ، ۱۱۵ ، ۱۲۱ ، ۱۷۸ .  
 طغرایی : ۴۹ .  
 طوسی ، خواجه نصیر : ۱۶۶ .  
 طوقان ، حافظ قدری: ۵ ، ۱۷۸ ، ۹۰ ، ۷۳ .  
**ع - غ**  
 عباسی . . . : ۱۰۶ ، ۲۹ ، ۱۴ .  
 عباسی : ۱۴۵ .  
 عبدالرزاقدوسی : ۱۱۷ .  
 عبدالصمد اول ، ابن عبدالصمد حکیم :  
 . ۶۴ ، ۴۶ ، ۵۱ .  
 عبدالعزیز بن عبدالملک → ابوالله .  
 عبدالله بن طاهر : ۱۵۹ .  
 عبدالله بن هلال : ۹۷ .  
 عثمان (خلیفه) : ۱۰۳ .  
 عثمان ، (دکتر) حسن : ۱۱۴ ، ۱۷۸ .  
 عثمان هاشم ، صلاحالدین : ۱۷۸ .  
 عجاج : ۱۴۴ .  
 عندا : ۱۵۸ .  
 عراق ، خاندان ← آل عراق .  
 عرب : ۱۰ ، ۱۱ ، ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۱۲۳ .  
 عروضی سمرقندی ← نظامی عروضی .  
 عزالدوله بختیار : ۹۳ .  
 عرام ، (دکتر) عبدالوهاب : ۱۷۸ .  
 عسکری : ۱۵۳ .  
 عضددالدوله امیر ابو یعقوب یوسف بن ناصرالدین (برادر سلطان محمود) :  
 . ۵۵ .  
 علوی ، بزرگ : ۱۷۹ .  
 علی بن ابیطالب : ۱۳ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۱۰۳ .  
 علی بن جهم : ۱۴۳ .

- ۱۷۸  
محمود غزنوی، (سلطان) : ۲۱، ۱۷ ، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۳۸ — ۳۸، ۷۲، ۶۶ ، ۱۶۰، ۱۴۶، ۱۴۲، ۸۴ ، ۷۴ .  
محمود وراق : ۱۳۰ .  
مدائی، (مورخ) : ۱۰۳ .  
مرزبانی : ۱۵۴ .  
مسعود بن محمود غزنوی، (سلطان) : ۴۶ ، ۵۶ — ۵۸ ، ۶۶ ، ۱۲۹ ، ۱۲۹ .  
مسعودی، (مورخ) : ۹۴ ، ۱۱۵ .  
مسکویه : ۱۲ ، ۱۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۱۵۶، ۱۵۴ .  
میسیحیان : ۱۴ ، ۱۲۴ ، ۸۶ .  
معاویة بن ابی سفیان : ۶۷ .  
معتضد عباسی، (خلیفه) : ۱۵ ، ۲۳ ، ۳۶ .  
معزالدole : ۹۳ .  
معصومی : ۳۶ .  
معین، (دکتر) محمد : ۱۷۸ ، ۳ .  
مقتدر عباسی، (خلیفه) : ۱۴ .  
المقدسی البشاری : ۸ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۹۴ .  
قریزی : ۱۲۱ .  
منصور بن طلحه : ۴۸ .  
منصورین نوح سامانی : ۱۶۳ .  
منصور قاضی هروی : ۱۴۵ .  
منوچهر : ۱۱۷ .  
منوچهری دامغانی : ۹۰ .  
موسى، (دکتر) یوسف : ۱۷۷ .  
مولایی الحسن، (معهد) : ۴ .  
موفق هروی : ۱۶۲ .  
مؤیدالدوله یویهی : ۲۵ .  
مهدی سفیانی : ۶۲ .  
کرمانق، ابوالقاسم : ۳۶ .  
کرنکو : ۳۳ .  
کلبی، محمدبن سائب : ۱۰۳ .  
کنده، (فیلسوف) : ۴۹ ، ۸۳ ، ۸۷ .  
کیخسرو : ۱۴ ، ۲۳ .  
گردیزی، ابوسعید عبدالحق بن ضحاک بن محمد : ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۶۳ .  
گرگانی : ۱۴۵ .  
گرنویل، و : ۱۸۰ ، ۵ .  
گوته : ۶۷ .  
لوط (پیامبر) : ۴۷ .  
لوهر : ۵۳ .  
مارکوارت : ۸ .  
ماسینیون، لویی : ۱۳۸ ، ۱۷۸ .  
مأمون بن مأمون خوارزمشاه ← ابوالعباس مأمون .  
مأمون بن محمد خوارزمشاه : ۸ ، ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۴ ، ۲۴ .  
مأمونیان : ۱۴ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۶۵ .  
مانالاوس : ۱۹ .  
مانی : ۷۸ ، ۸۶ — ۸۴ ، ۱۲۵ .  
مبارک، (دکتر) زکی : ۲۶ ، ۱۵۴ ، ۱۷۸ .  
منتسبی : ۱۴۴ ، ۱۴۸ .  
محمدبن ایوب طبری : ۱۶۳ .  
محمدبن حنفیه : ۶۲ .  
محمدبن عبدالله (پیامبر) : ۶۷ ، ۱۵۷ .  
محمدبن عراق خوارزمشاه : ۱۴ .  
محمدبن محمود نیشابوری : ۷۲ .  
 محمود، (دکتر) زکی نجیب : ۴۹ ، ۱۱۳ .  
 محمود : ۱۷۹ .  
 محمود، (دکتر) عبدالحلیم : ۱۳۷، ۳ .

**و - و**

- واقدی ، (مورخ) : ۱۰۳ .
- وامق : ۱۵۸ .
- ولهاوزن : ۵۹ .
- ولیدی ، زکی - طوقان : ۷۶ ، ۶ ، ۵ .
- هشام بن عمر : ۹۸ .
- همایی ، جلال : ۸۲ ، ۱۴۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۶ .
- هندی : ۵۷ ، ۹۱ ، ۸۶ ، ۸۳ ، ۸۱ ، ۸۰ .
- ۱۱۲۳، ۱۱۱۹ ، ۱۰۶ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۲ .
- ۱۱۶۵ ، ۱۰۸ ، ۱۴۷ ، ۱۳۷ ، ۱۲۶ .
- ۱۶۷ ، ۱۷۳ .
- هوارت ، کلمان : ۶۱ ، ۱۸۰ .
- ی**
- یاقوت حموی : ۴ ، ۳ ، ۱۱-۹ ، ۲۰، ۱۳ ، ۱۱-۹ .
- ۷۲، ۶۶ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۲ ، ۲۷ ، ۲۱ .
- ۱۰۱ ، ۱۴۵ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۸۲ .
- ۱۰۹ .
- یحیی بن عدی منطقی : ۳۵ .
- یعقوب جندی : ۳۸ .
- یوسف ، عثمان عبدالمنعم : ۳ ، ۱۷۸ .
- یونانی : ۷۳، ۵۷ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۸۹ .
- ۱۳۹ ، ۱۳۶ ، ۱۲۱ ، ۱۰۶ ، ۹۲ .
- یهود : ۱۴ ، ۱۲۴ ، ۹۴ ، ۸۶ .

میکالی : ۱۵۳ .

میلی ، الدو : ۱۷۷ .

میمندی ، (وزیر سلطان محمود) : ۳۸ .

۴۶ .

**ن**

- ناصرالدوله : ۹۳ .
- ناصرخسرو قبادیانی : ۱۶۳ ، ۱۷۹ .
- نالینو ، کرلوالفونسو : ۴ ، ۱۷۹ .
- التجار ، (دکتر) عبدالحلیم : ۱۷۶ .
- ۱۷۷ .
- نجم الدین بغدادی : ۴۹ .
- سطوری : ۱۴ .
- ثأت ، صادق : ۱۷۶ .
- نصرین احمد سامانی : ۶۰ .
- نصرالدین طوسی ، (خواجه) : ۱۹ .
- ۴۸ .
- نظمی عروضی سمرقندی : ۳ ، ۲۶، ۱۸ ، ۳۳ .
- ۱۷۸ ، ۷۲ ، ۴۹ ، ۴۱ .
- نظیف ، مصطفی : ۱۰۹ ، ۱۷۹ .
- نوح ، (پیامبر) : ۴۷ .
- نوح بن منصورین نوح سامانی : ۱۶۳ .
- نوح بن نصر سامانی : ۶۰ .
- نولدکه ، تئودور : ۸ ، ۱۷۹ .
- نیبرگ : ۱۲۰ .
- نیساری ، سلیم : ۴ ، ۱۷۹، ۱۶۰ ، ۵ .

## نامهای جایها:

بنجاح (عربی) : ۴۶

پوشکاتر : ۲۴

ترکستان : ۴۰، ۴۱، ۹۵، ۱۲۹

قطوان : ۴، ۱۷۵

تندگی شرقی / برینگ : ۷۷

تهران : ۵، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۱۳۷

۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۶ - ۱۷۹

### ج - ج

جاوه : ۷۶

جرجان ← گران

جرجانیه / گرانیه = اورگنج

گورگانچ : ۳، ۴، ۸، ۱۵، ۲۴

۱۶۰

جیحون، (رود) : ۲۴، ۸

جیفور : ۴۷

چین : ۵۲، ۷۶

### ح - ح

حجاز : ۱۰۳

حیدرآباد دکن : ۴، ۱۹، ۳۳، ۶۹، ۵۷

۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۸

خراسان : ۸، ۲۵، ۶۰، ۷۷، ۱۱۹، ۱۰۳

۱۷۲، ۱۴۴

خرلخ : ۹۵

خرز : ۱۴، ۱۶، ۲۵ (دریا)

خوارزم : ۳، ۴، ۱۸-۶، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۱

۷۷، ۷۶، ۴۸-۴۳، ۳۹، ۳۵

۱۳۷، ۸۰

خیوه : ۸

### د - ر

دانشگاه تهران : ۴۳، ۱۷۶

### آ - آف

آتن : ۹۱

آسیا : ۱۴، ۸، ۶

۹۵

آسیای میانه : ۴۷، ۱۳۵

آکسفورد : ۵، ۱۷۶، ۱۶۸

۱۸۰

اروپا : ۷۵

استانبول : ۶، ۱۸۰

۱۸۰

افریقا : ۷۷

اورگنج ← جرجانیه

اویغور : ۷۶

ایران : ۵، ۶، ۱۱، ۲۰، ۱۰

۱۰۶

۱۵۹

۱۴۴

ایرانیج : ۸

ب

بامیان : ۱۵۹

۹۵

بخارا : ۱۴، ۳۹

۱۰۴

برانه / بلندشهر : ۵۳

۷۹

برلین : ۱۹

بریل : ۸

برینگ : ۷۷

بصره : ۵۹

بغداد : ۵، ۲۰، ۳۵، ۵۹

۷۶، ۹۳

۱۰۳

بلخ : ۴۲، ۱۵۹

۹۴

بلیناس (شهر) : ۹۴

بیروت : ۱۹، ۷۳، ۷۵

۱۷۷، ۱۷۸

۱۷۸

بیرون : ۴

بیکند : ۳۳

### ب - ت

پاریس : ۱۸۰

- کوهنه اور گانج : ۸ .  
گرگان : ۲۵ ، ۴۲ ، ۳۱ ، ۲۶ ، ۷۷ .  
گرگانچ : ۲۴ ، ۴۴ .  
گرگانیه ← جرجانیه .  
گورگنج : ۴۵ .
- ل**
- lahor : ۱۷۶ .  
لندن : ۵ .  
لیزیک : ۴ ، ۱۷۶ .  
لیدن : ۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ .
- م**
- مالایا : ۷۶ .  
ماوراءالنهر : ۸ ، ۱۶۳ .  
محرم بغداد : ۹۳ .  
مصر : ۸ ، ۵۱ ، ۶۰ ، ۱۷۶ .  
مکران : ۴ .  
مهران ، (رود) : ۶۹ .
- ن**
- ندنه : ۴۶ ، ۴۸ ، ۷۷ .  
نوپهار : ۱۵۹ .  
نیرانکوت / نیرون : ۴ .  
نیرون / نیرانکوت : ۴ .  
نیشابور : ۱۹ ، ۴۸ ، ۱۵۳ .  
نیل ، (رود) : ۶۹ .
- هـ - ۵**
- هرات : ۳ ، ۴ .  
هزار اسب : ۴۴ .  
همدان : ۸۵ .
- هند : ۲۸ ، ۴۳ — ۴۸ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۵۵ — ۶۰ ، ۶۷  
— ۸۲ ، ۷۹ ، ۷۷ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۶۹ ، ۶۶  
، ۱۱۹ ، ۱۰۳ ، ۹۸ ، ۸۹ ، ۸۶ ، ۸۴  
، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۳۷ ، ۱۰۹ ، ۱۰۵  
، ۱۷۶ ، ۱۷۵ ، ۱۶۷ .
- یمن : ۹۸ .
- دماوند ، (کوه) : ۹۶ .  
دمشق : ۱۷۵ ، ۱۷۷ .  
راهون ، (کوه) : ۹۴ .  
روم : ۴ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۷۹ .  
ری : ۱۰۴ ، ۵۱ ، ۴۵ ، ۳۱ .
- س - ش**
- سامرا : ۹۲ .  
سن استفانو (کلیسا) : ۹۴ .  
سد : ۴ ، ۹۸ .  
سنکل دیب / سیلان : ۹۴ .  
سوکنهن : ۱۳۶ .  
سومنات : ۵۵ .  
سیستان : ۱۲ .  
سیلان : ۹۴ .  
شام : ۱۰۳ .  
شهرستان / گاث : ۸ .
- ص - غ**
- scalabie : ۱۴ .  
طبرستان : ۲۵ .  
عراق : ۱۹ ، ۴۲ .  
غزنین : ۲۱ ، ۳۵ ، ۳۹ ، ۴۶ — ۴۳ ، ۴۹ ،  
۱۰۴ ، ۸۲ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۵۲ ، ۵۰ .  
۱۷۲ ، ۱۶۸ ، ۱۶۰ ، ۱۴۷ ، ۱۴۴ .
- ف - ق**
- فارس : ۱۴ ، ۵۹ ، ۹۴ ، ۶۰ ، ۱۰۳ ، ۹۵ .  
قاهره : ۴ ، ۱۰۴ ، ۱۷۹ — ۱۷۵ .  
قم : ۵۹ .  
قندھار : ۹۸ .
- ک - گ**
- کابل : ۴۷ ، ۵۵ .  
کاث / گاث : ۳ ، ۱۳ ، ۸ — ۱۵ ، ۱۸ .  
کوفه : ۵۹ .

## نامهای کتابها:

### ب - ب

- براهین اعمال حبس بعدول التقویم ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .  
 براہین علی عمل محمد بن الصباح فی امتحان الشمس ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .  
 البرهان علی عمل حبس فی مطالع السمت فی زیجه ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .  
 سط الارض فی الطول والعرض : ۴ ، ۱۷۵  
 بغية الوعاء : ۴ ، ۱۷۸ .  
 بيان الآدیان : ۸۰ ، ۱۷۵ .  
 البيرونی شخصیة لاتسی : ۲۷ .  
 البيرونی واعماله العلمیه : ۱۲۶ .  
 پاتنجلی : ۱۳۷ .

### ت - ث

- التاجی : ۱۱۸ .  
 تاریخ الادب العجراوی : ۱۴۰ ، ۱۰۵ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۷۸ .  
 تاریخ الادب العربي : ۷۱ ، ۱۷۶ .  
 تاریخ الادب فی ایران من الفرسی الى السعیدی : ۲۹ ، ۱۷۶ .  
 تاریخ ادبیات ایران : ۳ ، ۴ ، ۳۲ ، ۱۶۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ .  
 تاریخ الامم والملوک ← تاریخ طبری .  
 تاریخ ایام السلطان محمود و اخبار ایه : ۱۴۲ ، ۷۴ .

### ۷ - الف

- الآثار الباقیه عن القرون الخالية : ۱۰ ، ۴ ، ۱۹ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۱ .  
 ۶۱ ، ۳۶ ، ۳۱ — ۲۸ ، ۲۶ ، ۲۳ .  
 ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۴ ، ۶۸ — ۶۶ ، ۶۲ .  
 ۹۲ ، ۸۹ ، ۸۶ — ۸۲ ، ۸۱ .  
 ۱۱۹—۱۱۷ ، ۱۱۴ ، ۹۷ ، ۹۳ .  
 ۱۵۸—۱۵۵ ، ۱۳۶ ، ۱۲۸—۱۲۲ .  
 ۱۷۷ ، ۱۷۶ .  
 الانساب : ۳ ، ۱۷۸ .  
 الابنیه عن حقائق الادویه : ۱۶۲ .  
 ابوالريحان البيرونی و جغرافیه العالم : ۷۴ .  
 احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۱۰ ، ۸ ، ۱۳ ، ۱۷۹ .  
 اخبار المبیضة والقرامطة : ۷۴ .  
 اخوان الصفا : ۱۰۵ ، ۱۵۶ .  
 استیعاب الوجوه الممکنة : ۱۳۷ .  
 اشارات (لابن سینا) : ۱۶۶ .  
 اصول الهندسه لاقليدس : ۱۳۷ .  
 اظهار حکمة الله فی خلق الانسان : ۳۴ .  
 الاکر ، کتاب ل «مانالاویس» : ۱۹ .  
 امتحان الاطباء : ۳۵ .  
 الانجیل : ۸۵ .  
 اندیشمندان اسلام (کارره دووآ) : ۳ ، ۱۷۹ ، ۷۶ .  
 اوستا : ۸ .

- تصحیح کتاب ابراهیم بن سنان فی تصحیح اختلاف الكواکب العلویه ، کتاب (از ابونصر) : ۱۹ .
- تصحیح ماوّع لابی جعفر الخازن من السهو فی زیج الصفائف ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .
- التعبیر / تعبیر الروایاء : ۳۴ .
- التعلل باحالة الوهم فی معانی نظم اولی الفضل : ۱۴۲ .
- التفہیم لاوائل صناعة التنجیم : ۴۹ ، ۸۲ ، ۱۶۰ ، ۱۴۱ ، ۱۰۵ ، ۱۰۰—۱۰۹ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ .
- تفسیر ایساغوجی بالتفصیل والاختصار : ۳۵ .
- تفسیر طبری : ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ .
- تقویمهای مسلمانان و میسیحیان : ۵۰ ، ۱۸۰ .
- التواریخ ، — فی : ۹۲ .
- تورات : ۱۲۵ .
- التوسطیین ارسطو وجالینوس فی المحرک الاول : ۳۴ .
- تهذیب الاکر «مانالاویس» : ۱۹ .
- تقافیل الہند ، (مجاه) : ۳ ، ۵ ، ۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۳۲ ، ۷۴ ، ۱۰۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ .
- ج - ج**
- جاپرین حیان : ۴۹ ، ۱۷۹ .
- جدول الدقاائق ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .
- الجماهر فی معرفة الجوهر : ۳۳ ، ۳۴ ، ۵۳ ، ۶۳ ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۹۰ ، ۹۷—۹۵ ، ۱۴۵—۱۴۳ ، ۱۲۶ ، ۹۷—۹۵ ، ۱۰۵ ، ۱۷۶ .
- جوامع الكلم : ۷۹ .
- چهار مقاله : ۳ ، ۵ ، ۱۸ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۷ .
- تاریخ بیهقی : ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۵۰ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۴ .
- تاریخ الترك فی آسیا الوسطی : ۱۱ ، ۸ ، ۱۳۱—۱۲۹ .
- تاریخ الحضارة الاسلامیه : ۵۰ ، ۱۷۶ .
- تاریخ الرسل والملوک ← تاریخ طبری .
- تاریخ الرياضیات : ۷۷ .
- تاریخ طبری : ۱۰۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ ، ۱۶۳ .
- تاریخ عرب : ۶۱ ، ۱۸۰ .
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی : ۳۴ ، ۳۵ ، ۱۷۸ ، ۸۶ .
- تاریخ عمومی ترك : ۶ ، ۱۸۰ .
- تاریخ الفلسفة فی الاسلام : ۵ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۱۵۶ ، ۱۷۷ .
- تاریخ مختصر الدول : ۱۹ ، ۷۳ ، ۱۷۵ .
- تاریخ مسعودی ← تاریخ بیهقی .
- تاریخ المسلمين فی شبه القارة الهندیه و حصارتهم : ۴ ، ۱۷۷ .
- التأسیس : ۸۵ .
- تمثیل صوان الحکمة : ۴ ، ۳۶ ، ۵۷ ، ۷۲ .
- تجزید (خواجه طوسی) : ۱۶۶ .
- تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافت المسکن : ۱۵ ، ۲۴ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۷ .
- تحقيق مالله‌ہند من مقوله مقبوله فی العقل او مرذولة : ۲۸ ، ۴۳ ، ۵۴ ، ۶۹ .
- تراث العرب العلمی فی الرياضیات والفلک : ۵ ، ۹۰ ، ۱۰۵ ، ۱۷۶ .

- زاد المسافرين : ١٦٣ .
- زميئه جامعه شناسى : ١١٥ .
- زين الاخبار : ٧٩ ، ٨٠ ، ١٦٣ .
- س**
- سانگ/سنگ : ٨٤ ، ١٣٧ .
- سبک شناسی : ٣ ، ٤ ، ٣٢ ، ١٦٠ .
- الستور : ٧٨ .
- سرالسرور : ١٤٦ .
- السعادة ، — فى : ٣٥ .
- سفر الاسرار : ٨٥ .
- سفرالجباره : ٨٥ .
- سفرنامه ابن فضلان ← رسالة ابن فضلان .
- سفرنامه(ى فاصر خسرو) : ١٧٩، ١٦٣ .
- السموت ، كتاب(از ابونصر) : ١٩ .
- سند هند : ١٢٦ .
- سیرة الفيلسوف ، — فى : ٣٥ .
- ش**
- شاپورگان : ٨٥ ، ١٢٥ .
- شاهنامه(ابو) منصورى : ١٢٥ ، ١١٧ .
- شاهنامه(ى فردوسى) : ٩٠ .
- شخصية لاتنسى (مقاله) : ١٧٥ .
- شرح اشارات : ١٦٦ .
- شرح تجزيريد : ١٦٦ .
- شرح شعرابي تمام : ١٤٢ .
- شفاء (لابن سينا) : ١٦٦ .
- ص - ض**
- صفة اسباب السخونة الموجودة في العالم واختلاف فصول السنة : ٨٤ .
- صنفي البايميان : ١٥٩ .
- الصيدنه في الطب : ١٨ ، ٩٠ ، ٧٣ ، ١٤٣ ، ١٣٩—١٣٥ .
- ١٦١ ، ١٦٢ .
- ١٧٦ ، ١٧٦ .
- ١٧٨ ، ٧٢ .
- ح - خ**
- حبوب السير : ٣١ ، ١٧٧ .
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : ١٦٣ .
- الحسن بن الهيثم : ١٠٩ ، ١٣٢ ، ١٧٩ .
- الحضاره الاسلامية : ١٧٧ .
- حل شبهه عرضت في الثالثة عشر من كتاب الاصول، رساله (از ابونصر) : ١٩ .
- حماسه ملي ايران : ١٧٩ .
- خدای نامه : ١٠٦ .
- خطاط مصر / المواقع والاعتبار بذكر الخطط والآثار : ١٢١ .
- الخواص : ٩٥ .
- د**
- دانشنامه عالي : ١٦٣ ، ١٦٤ .
- دائرة المعارف الاسلاميه : ٥ ، ١١ ، ١٧٧ .
- دائرة المعارف بريتانيكا : ١٨٠ .
- دائرة المعارف بزرگ فرانسوی : ١٨٠ .
- دائرة المعارف العثمانيه — حيدرآباد الدکن ، (اتشارات) : ١٩ .
- دائرة المعارف فارسي : ٦٨ .
- دستور زبان فارسي : ١١٢ .
- الدواير التي تحدى الساعات الزمانيه، رساله (از ابونصر) : ١٩ .
- ر - ز**
- رسالة ابن فضلان (=سفرنامه) : ١٤-٩ .
- ١٧٥ .
- رسائل ابي نصر منصور عراق الى البironi: ١٩ ، ١٧٥ .
- رسالة استخراج : ١٦٣ .
- رساله شش فصل : ١٦٣ .
- رساله نبض : ١٦٣ .

- لقتنامة دهخدا : ۶۸ .  
 لوازم الحركتين : ۵۷ .  
 م  
 مأخذ المواقف : ۱۲۵ ، ۱۲۶ .  
 مجازات دوائر السموت فى الاصطراب ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .  
 مجالى الاسلام : ۳ ، ۱۷۷ .  
 المحسطى : ۱۹ ، ۵۷ ، ۱۲۶ ، ۱۳۷ .  
 مجلة كلية الآداب : ۸۰ .  
 المجلد التذكاري : ۱۳۸ ، ۱۷۸ .  
 مختار الاشعار والآثار : ۱۴۲ .  
 المسالك والممالك : ۸—۱۰ ، ۹۴ ، ۹۷ .  
 المسامرة فى اخبار خوارزم : ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۸ ، ۱۲۴ ، ۷۴ ، ۶۶ ، ۱۳۰—۱۳۱ .  
 معجم الادباء : ۳ ، ۴ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۲ ، ۶۶ ، ۵۷ ، ۱۴۲ .  
 معجم البلدان : ۱۳—۹ .  
 معرفة القوى الفلكية بطريق غير طريق النسبة المؤلفة ، رساله (از ابونصر) : ۱۹ .  
 المعلمة الاسلاميه : ۱۴ ، ۸ ، ۵ .  
 المعلمة البريطانية : ۵ ، ۶۱ .  
 المقالات الاربع : ۱۷۸ .  
 مقالة فى الهيولى : ۳۵ .  
 مقامة خواجه بوسعيد عبدالفار فاخر : ۱۳۰ .  
 المناظر (ابن الهيثم) : ۱۰۹ .  
 مناهج البحث العلمى : ۱۷۶ .  
 مناهج العلماء المسلمين فى البحث العلمى: ۱۲۲ ، ۱۲۶ ، ۱۷۷ .  
 المنطق الوضعي : ۱۱۳ ، ۱۷۹ .  
 ضح اليقين : ۸۵ .  
 ع  
 عجائب البلدان : ۱۶۳ .  
 علة تنصيف التعديل عند أصحاب السنن هند، كتاب (از ابونصر) : ۱۹ .  
 العلم الالهى : ۸۴ ، ۸۵ .  
 علم التاريخ عند المسلمين : ۱۷۷ .  
 العلم عند العرب : ۱۷۷ .  
 علم الفلك ، تاريخه عند العرب فى القرون الوسطى : ۴ ، ۱۷۹ .  
 عيون الانباء فى طبقات الاطباء : ۴ ، ۳۵ ، ۷۳ .  
 ف—ق  
 فرقاطيا : ۸۵ .  
 فرنگ نفیسی : ۱۰ .  
 فقه اللغة : ۱۲۱ .  
 الفلسفه الهندية : ۳ ، ۵ ، ۱۳۷ .  
 الفن ومذاهبه فى التشرىعى : ۱۵۴ ، ۱۷۸ .  
 فهرست كتب الرازى : ۱۹ ، ۵ ، ۸۴،۸۱ .  
 القانون (فى الطب) : ۱۰۶ .  
 القانون المسعودى : ۵۵ ، ۸۲ ، ۵۷ .  
 ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۵ ، ۸۸ ، ۸۷ .  
 ، ۱۷۶ .  
 قراضه طبیعت : ۱۶۳ .  
 قسم السرور و عین الحياة / شادبهر و ... : ۱۰۹ .  
 ك—ل  
 کارنامهی بیرونی : ۸۱ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ .  
 . ۱۵۸ .  
 كتاب دیوفنطوس ، در جبر و مقابله .  
 (تفسیر بوژگانی) : ۱۹ .  
 کنز الاحیاء : ۸۵ .  
 الكامل فى التاريخ : ۱۷۵ .

الوعی الباکستانیه ، مجله : ۲۷ ، ۱۷۵ .  
الوافق بین رأی الفلسفه والنصاری فی  
ثلاث مقالات : ۳۵ .

## ۵ - ی

هشت مقاله : ۵ ، ۱۷۸ .  
الهلال ، مجله : ۲۷ ، ۷۰ ، ۱۷۵ .  
یتیمۃ الدھر : ۲۶ ، ۳۳۵ ، ۱۴۴ ، ۱۷۷ .

منهج البحث التاریخی : ۱۱۴ ، ۱۷۸ .  
المورد : ۱۰۷ ، ۱۱۲ .

## ن - و

النشر الفنی فی القرن الرابع : ۱۵۴ ، ۲۶ .  
نزهة الارواح : ۴ ، ۷۲ ، ۱۴۹ ، ۱۷۸ .  
وامق و عندا : ۱۵۸ .  
وجه دین : ۱۶۳ .

## پسین گفتار:

باهمه‌ی تدبیرها ، تقدیر چنان بود که انتشار «زندگینامه بیرونی» اندکی به تأخیر افتاد، و چاپ آن پس از «کارنامه» بیان آید.

همانطور که در سرآغاز یاد گردیده، این زندگینامه «درآمد و زمینه‌یی است برای شناخت بیرونی به عنوان یک دانشمند مردمشناس و بررسی آثارش در این زمینه».

در این اثر ، بسی بیشتر از هراثری دیگر — که در باب «زیستنگاری» بیرونی نوشته آمده — براین جنبه از جوانب فرهنگی و داشت او تکیه و تأکید شده است ؟ و همین خود ، دلیل انتخاب آن برای ترجمه بوده .

چیزی دیگر که در رساله‌ی حاضر ، از میان پژوهشنامه‌های محققان عربی زبان ، جلب نظر می‌کند ، این است که : مؤلف نسبت به «عرب» و «عربگرایی» و «عرب آیینی» ، بسی کمتر و اصلاً نزدیک به هیچ — تعصب ورزیده است . (※)

(\*) — درباره‌ی «عربگرایی» و سنت ناپسند انتساب دانشمندان ایرانی — اسلامی به «قومیت عربی» از سوی برخی نویسنده‌گان عرب زبان ، رجوع شود به «بخش نخست» رساله‌ی «بیرونی» ، از دیدگاه مردم شناسی » ، از همین قلم ، که بزودی از سوی «مرکز پژوهش‌های مردم شناسی» انتشار خواهد یافت .

سبب پرهیز مؤلف از آن گونه تعصبات ، البته قطع نظر از چیزهای دیگر ، دو است :  
یکم ، در اثر پژوهش و غوررسی اش در فرهنگ ایرانی و در ادبیات انبوهمند فارسی - بویژه عصر غزنوی - چونان پژوهنده بی بی نظر ، سخت به فرهنگ اسلامی و سهم عظیم ایرانیان در آن ، معتقد گردیده است .

دوم ، نظر به پژوهشی که در احوال و آثار و شخصیت علمی بیرونی و غور در فرهنگ عمیق و وسعتمند او نموده ، با توجه به آنچه از «تعصب سیزی» بیرونی گفته آمده ، خود داستان «کوسه و ریش پهن» می شد اگر تعصب عربیت - بهر گونه آن - نشان می داد ، و به مانند بعضی از خرد محققان در «مرد ریگ تراشی» و «ارت جویی» - پیش از ثابت کردن «برادری» - می کوشید .

## \*

این بند ، در طول مدت آماده کردن دو کتاب «کارنامه» و «زندگینامه» ، نظر به تکلیفی که از سوی «مرکز مردمشناسی» در باب بررسی آثار بیرونی از دیدگاه مردمشناسی داشتم ، و هم با مرور و مطالعه بسیاری از رسالات و پژوهشنامه هایی که درباره جوانب فرهنگی و دانش او ، توسط دانشمندان و محققان شرقی و غربی - بویژه آنچه در طی برگزاری هزاره ای او نوشته و گفته آمده - ، یادداشت هایی فرا آورد هم ساخته ام ، که نخست قصد این بود . هم آنها به عنوان «ذیل» با «پیوست مترجم» برای کتاب ، در همینجا به طبع رسد . لیکن تأخیر در چاپ کتاب مانع آمد ، و به اشارت مدیر «مرکز» ، همان یادداشت ها در رساله بی جداگانه به

عنوان «بیرونی»، از دیدگاه مردم‌شناسی» طبع و انتشار خواهد یافت.

در همان رساله است که استدراکات و اضافات مربوط به «کارنامه» و نیز «زندگینامه» را خواهم افروزد. همچنین، درباره‌ی «احوال» و «آثار» بیرونی یک «کتابنامه (مرجع شناسی)» کلی به اختصار، و از دیدگاه مردم‌شناسی یک «کتابنامه»‌ی ویژه و تفصیلی آماده کرده‌ام که بنظر خواهد رسید. و باقی، مطالبی که گفتن آنها ضروری است.

\*

اما ویرایش‌های لفظی و صوری در «کارنامه» و «زندگینامه» — کتاب حاضر — آنچه تاکنون فرآمده، به شرح زیر نموده می‌شود:

### ۱- کارنامه

— ص ۲، س ۲۳:

سال «۴۷۲» نادرست، و «۴۲۷» درست است.

— ص ۶، س ۴:

عدد «۱۲» نادرست، و «۲۲» درست است.

— ص ۷، س ۱۸:

واژه‌ی «وانویس» نادرست، و «وانوشت» درست است.

— ص ۲۷، س ۱۵:

واژه‌های «برسنهایی» و «پاسخهایی» نادرست، و «پرسنهای و پاسخهای» درست‌اند.

— ص ۳۱ ، سطر آخر :

عدد «۴۶» نادرست ، و «۶۴» درست است .

— ص ۳۳ ، س ۶ :

عدد «۱۰۶» نادرست ، و «۱۰۴» درست است .

— ص ۴۷ ، س ۱۸ :

نام «محمود غرنوی» نادرست ، و «محمد قزوینی» درست است . (\*)

— ص ۵۴ ، س ۲ :

نام «مسعود بن سبکتکین» نادرست ، و «مسعود بن محمود بن سبکتکین» درست است .

— س ۲۷ :

واژه‌ی «المعمور» نادرست ، و «المعمرة» درست است .

— ص ۵۷ ، سطر ۹ از آخر :

واژه‌ی «پراکندگان» نادرست ، و «پراکنندگان» درست است .

(\*) — بدینخانه چنین اشتباهی فاحش در حروف‌گردانی

این نام ، ذیل «مقاله شناسی» کتاب «التفہیم» ، از مقاله‌ی

علامه‌ی زنده یاد «محمد بن عبدالوهاب قزوینی» در نامه‌ی

«فرهنگستان» ، ش ۴ ، ص ۲۲ ، ۱۲۲۲ ش ، نسخه‌ام .

روانش شاد . چه «وسواس عجیب در نقل اسماء» که خود

آن بزرگوار داشته است . حال ، روح وی مرا خواهد بخشد

یا نه نمی‌دانم . استغفار دارم .

— سطر آخر، و سطر ۱۳ صفحه‌ی ۱۵ زندگینامه: واژه‌ی «پروردگانی» بجای «دایگانی» درست‌تر است.

— ص ۶۱، س ۱۵: در عنوان عربی کتاب، واژه‌ی «طریق» باید منون به تنوین «جر» باشد نه مکسور.

— ص ۶۴، س ۱۲ و ۱۳: واژه‌ی «من» — حرف جر عربی به معنای «از» — به کسر میم درست است. اشتباه، لپی است.

— ص ۸۶، س ۱: پس از عنوان، علامت چاپیای کوچک در چاپ حذف شده، که راده‌ی نخستین زیرنوشت صفحه‌ی بعد (۸۷) است.

### ۳— زندگینامه

— ص ۶، سطر آخر — و

— ص ۶۷، بیت ۶:

«من، پدر لهب — پیری بی‌فرهنگ — ام». این ترجمه‌ی غلط ناشی از نقل نادرست واژه‌ی «انی» (= من) در چند جای متن اصلی اثر، به جای «ابی» (= پدرم) بوده است اینا بر ضبط «معجم الادباء» (ج ۱۷، ۱۸۹، ص ۱۸۹)، که در صفحه‌ی ۱۰۱ بیت ۶، ترجمه‌ی درست آن به عبارت «پدرم ابولهبا، پیری است بی‌فرهنگ»، با توجه به ضبط «نامه دانشوران ناصری» و نیز با توجه به سیاق کلام و تلمیح و کنایت «ابولهبا» (رش: حاشیه‌ی ص ۶۷-۶۸) نموده گردید.

— ص ۵۳ ، بیت ۱۴ :

«ناگاهمندانه مرا ، از جوری که می‌بردم ، توانگری و خورسندي داد» ، که ترجمه‌ی درست آن در صفحه ۱۴۶ بیت ۱۴ ، بهاین عبارت نموده شده : «و با چشم پوشی از جورهای من ، مرا توانگری و خورسندي داد .»

— ص ۵۷ ، سطر ۱۸ - ۱۹ و -

— ص ۱۰۷ ، سطر ۱۰ - ۱۱ :

«هیچ گذارنده‌ی امری منسوخ و دارنده‌ی صفتی ممنوع نیست» . این ترجمه ، قابل تأمل است . درست آنرا — پس از مراجعت به متن اصلی — در استدراکات پیوست رساله‌ی «بیرونی ، از دیدگاه مردم‌شناسی» خواهم آورد .

— ص ۸۸ ، سطر ۱۸ - ۱۹ :

همین نیز ، عبارتی است از مقدمه‌ی «قانون مسعودی» که در دسترس نبود : «و هم برای آن ، چون به درست رسیدم ، باب صوابدید گشوده گشت و یا چون لغزش و خطابی در محاسبه‌اش نمودم ، به اصلاح آمد .» ، که درست آن ، باندک تسامح — از لحظه توالي عبارات و دور شدن از سیاق کلام — چنین است (و با همین سخن پر ارج بیرونی ، من نیز پوزش خواهانه از بابت لغزشهاي خویش استصواب می‌کنم) :

«و هم برای آن ، چون (پسینیان) به درست رسند ،  
باب صوابدید گشوده گردد و یا اگر لغزش و خطابی  
در محاسبه‌اش نموده باش ، به اصلاح آید» .

پرویز اذکایی



**Dr. ALI CHABBI**

# **Biographie de BIRUNI**

**(ZENDEGUI - NAME - E - BIRUNI)**

***traduit***

**Par :**

**P. Azkai**

**Ministère de la Culture et des Arts,**

**Centre des Recherches Ethnologiques**

**et des Traditions Populaires**